

تعلل در مصالحة ملی (۱۳۶۷-۱۳۷۱ ش)

و

عواقب خونبار آن در افغانستان

داکتر محمد حسن شرق

تدوین دیجیتال: احمدشاه راستا

پخش: انتشارات راه پرچم

شناسنامه کتاب:

عنوان: تعلل در مصالحه ملی (۱۳۶۷-۱۳۷۱ش) و عواقب

خونبار آن در افغانستان

نویسنده: داکتر محمد حسن شرق

تدوین دیجیتال: احمدشاه راستا

پخش: انتشارات راه پرچم دسمبر ۲۰۲۰

من از روس و فرنگ هرگز ننالم
که با من هرچه کرد فرزند من کرد
(مادر وطن)

هو

تعلل در مصالحة ملی (۱۳۶۷-۱۳۷۱ش) و عواقب خونبار آن در افغانستان

زمانی که خروج نظامیان شوروی از افغانستان از سوی وزرای خارجه ایالات متحده امریکا، اتحاد جماهیر شوروی، افغانستان و پاکستان در ژنیو زمان بندی می شد، در کابل آوازه حکومتی از اشخاص بیطرف در چارچوب ریاست جمهوری داکتر نجیب الله سرزبانها می چرخید.

اما این آوازهها سوالهایی را نیز به میان آورده بود که: آیا تقرر صدراعظم و وزرای اکثراً بیطرف ابتکار داکتر نجیب الله و رفقای هم پیمانش به منظور ترک قدرت برای تأمین صلح در افغانستان است، یا از کسانی که داکتر نجیب الله را به جای ببرک کارمل به ریاست جمهوری افغانستان گماشته بودند، و یا توافق دو جانب اصلی مسئله (ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی) برای ایجاد حکومت مورد قبول شان در افغانستان؟

قبل از اینکه به حیث صدراعظم تعیین شوم از جریانهای پشت پرده آگاهی یافته بودم، مبنی بر اینکه دولت های امریکا و شوروی در مورد حکومتی متشکل از اشخاص بیطرف و برخی از اعضای حزب دموکراتیک خلق به ریاست شخصی که مورد قبول هر دو طرف باشد چانه می زدند، تا زمینه انتخابات سراسری، زیر نظارت سازمان ملل متحد، را در افغانستان برای انتخاب حکومت مورد قبول مردم فراهم کنند.

از آن جاییکه این توافقات منجر به تشکیل حکومتی تحت ریاست من شد نه با استقبال ریاست جمهوری رو به رو شد و نه هم از سران تنظیم‌های پشاور و ایران. بناءً از افشای توافقات مذکور جداً جلوگیری می‌شد. اما اخیراً عبدالوکیل، وزیر خارجه آن حکومت، بنابر هر ملحوظی که باشد، نوشته است: حکومت داکتر شرق در اثر توافق بین مقامات شوروی و امریکا بوجود آمده بود.

بناءً بهتر است قبل از توقف روی گفته‌های موصوف، برای بررسی موضوع و در روشنی قرار دادن خوانندگان، چندی به عقب برگردیم.

پس از برگزیده شدن میخائیل گورباچف به حیث رهبر اتحاد جماهیر شوروی، وی بر پایه نظریات و کنج‌های مشاوران شوروی و رهبران حزب دموکراتیک خلق در رابطه با بحران افغانستان، به این اندیشه افتاد تا برای حل مشکل افغان‌ها با شخصیت‌های افغانی که قبل از حادثه ۷ ثور ۱۳۵۷ و پیش از تولد ح د خ علاقمندی خاصی به بیطرفی افغانستان و دوستی بی‌شائبه با اتحاد شوروی داشتند داخل مذاکره شوند؛ از قبیل شاه سابق افغانستان و هواداران وی، از جمله داکتر محمد یوسف (صدر اعظم سابق)، عبدالله ملکیار، داکتر علی احمد پوپل، داکتر عبدالصمد حامد، سید شمس‌الدین مجروح (معاونان صدر اعظم)، داکتر محمد عمر وردک (رئیس سابق شورای ملی)، عبدالمجید زابلی، جنرال عبدالحکیم کتوازی، عبدالله یفتلی، سلطان محمود غازی، من و ده‌ها شخصیت شناخته شده دیگر از وزرا و سفرای سابق افغانستان.

تا جاییکه بعداً واضح شد تقریباً همه با هم، البته با برداشت‌ها و قضاوت‌های متفاوت، روی یک موضوع توافق نظر داشتند و آن اینکه با موجودیت قشون شوروی و زعامت ح د خ در افغانستان امکان مصالحه، آرامش و بالآخره ختم جنگ وجود ندارد.

از جانب دیگر، مقاومت باور نکردنی مردم افغانستان در مقابل هجوم نظامی شوروی و پافشاری در سقوط حکومت هم پیمان با شوروی‌ها، و حمایت اکثریت بزرگ کشورهای جهان، به خصوص ایالات متحده امریکا، از مخالفان مسلح دولت جمهوری دموکراتیک، احتمالاً گورباچف را واداشت تا بپذیرد که خروج نیروهای

نظامی شوروی از افغانستان یک امر چاره ناپذیر است و به همین دلیل مجبور شد تا به طور یک جانبه اعلام کند که: جنگ افغانستان برای شوروی ها "زخم خونین" شده است.

در واقعیت با این وجیزه وی به مردم خویش اعلام کرد که بایست شکست را بپذیرند و از افغانستان خارج شوند. همچنان به منظور رهایی از جنجال حکومت ح د خ، تلاش کرد زیر نام مصالحه ملی داکتر نجیب الله را واردات تا با شخصیت های مذکور و مخالفان مسلح مذاکره و گفتگو کند، تا به این وسیله در قدم اول حکومتی از اکثریت بیطرف و مخالفان مسلح، که از صلاحیت های مندرج در قانون اساسی برخوردار باشد، تحت ریاست جمهوری وی تشکیل شود، و این حکومت زمینه انتقال قدرت را از ح د خ به یک حکومت منتخب و مورد قبول مردم افغانستان از طریق انتخابات عمومی فراهم کند.

متأسفانه هیچ یک از شخصیت های شناخته شده و با نفوذ، چه در داخل و چه در خارج از کشور، علی رغم همه مساعی دولت شوروی و تلاش های حکومت کابل، حاضر نشدند تا در موجودیت داکتر نجیب الله در مقام ریاست جمهوری متقبل تشکیل کابینه شوند. ولی من مبتلا به چنین بلائی شدم. یعنی به تلاش های دولت شوروی برای ایجاد حکومتی از مخالفان مسلح یا اشخاص بیطرف با حضورداشت داکتر نجیب الله در مقام ریاست جمهوری پاسخ مثبت دادم.

حکومت پاکستان و ایالات متحده آمریکا در جهت حمایت از خواست مجاهدین در رد زعامت داکتر نجیب الله پافشاری داشتند، اما بدیلی برای زعامت دولت افغانستان ارائه نمی کردند. عدم علاقمندی آمریکا به ارائه چنین بدیلی به آن می ماند که حکومت آن کشور همانند گورباچف که به زعامت ح د خ در افغانستان دلچسپی نداشت علاقمند به قدرت رسیدن تنظیم های پشاور و ایران نبود.

با این حدس و گمان ها بعضی می پنداشتند که شاید عواطف بشری در سنگ دلی ابرقدرت ها رخنه کرده باشد و برای پایان دادن به بدبختی های مردم، حکومتی در افغانستان ایجاد کنند که با حفظ بیطرفی عنعنوی (مانند زعامت محمد داود) با هر دو ابرقدرت مناسبات دوستانه و غیر جانبدارانه داشته باشد.

با همین پندارهای دل خوش گنگ در رابطه با نیت ابرقدرت‌ها برای تأمین صلح و آرامش و حفظ تمامیت ارضی افغانستان بود که داکتر نجیب‌الله، با اینکه هنوز ماهی از زعامت وی نگذشته بود، بدون سروصدای مطبوعاتی و بی هیچ مقدمه‌ای فرمانی را عنوانی شورای وزیران صادر کرد، به این مفهوم که: برای تنظیم امور انتقالات و بهره برداری از ذخایر نفت و گاز، کود کیمیاوی، ذغال سنگ و غیره لازم دیده شد تا ۹ ولایت شمال هندوکش (فاریاب، جوزجان، بلخ، بغلان، کندز، تخار، بدخشان، سرپل و بامیان) تحت یک واحد اداری، به ریاست داکتر نجیب‌الله مسیر، عضو کمیته مرکزی ح د خ، قرار گیرند. مرکز این اداره جدید شهر مزار شریف تعیین شده بود.

بنابراین به این ۹ ولایت هدایت داده شد تا برای تسریع امور ولایات شان به جای شورای وزیران در کابل مستقیماً از مزار شریف هدایت بگیرند و برای مؤثریت بیشتر اداره امور ولایات شمال از هر وزارت یک معین با تشکیل و بودجه لازم از سوی شورای وزیران به مزار شریف انتقال داده شود. این فرمان بدون جزئی‌ترین توضیح یا تبصره‌ای در جلسه وزرا (که نویسنده عضو آن بود) از جانب سلطان علی کشتمند قرائت شد.

از آن جایی که فرمان موصوف تحمیلی بود و ایجاب بحث و مشاجره یا تصویب شورای وزیران را نمی‌کرد رئیس شورای وزیران موضوع دیگری را به مجلس ارائه کرد.

متأسفانه شدت جنگ و به خصوص راکت باری‌ها از سوی مجاهدین بر شهر کابل چنان اذهان عامه را درگیر ساخته بود که کمتر کسی از موضوعاتی که از نشر و پخش آنها جلوگیری می‌شد با خبر می‌شدند. ولی بازم اشخاص انگشت شماری که از تمهیدات و مقدمه چینی شوروی‌ها در تجویز تجزیه کشورهایمانند یمن، کوریا، ویتنام و جرمنی اطلاع داشتند پشت شان از صدور این فرمان و عواقب ناگوار آن در افغانستان به لرزه افتاده بود.

(تفصیل در کتاب "کودتای پنجم سرخ یا سیاه؟؟")

دو یا سه ماه بعد از تشکیل حکومت موازی با کابل در مزار شریف اطلاع دادند که

سفیر اتحاد جماهیر شوروی از من، که در آن زمان وزیر عودت کنندگان بودم، تقاضای ملاقات کرده است. دیدارهای وی معمولاً روی کمک‌های ملل متحد توسط صدرالدین آفاخان برای عودت کنندگان بود. اما در این دیدار بدون مقدمه گفت: به شما تبریک می‌گویم که نظریات شما در رابطه با اعاده صلح در افغانستان که در دهلی جدید به رهبران شوروی نوشته بودید مورد تأیید رهبری اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفته است و گمان می‌کنم برای تطبیق آن با شما مشوره کنند.

با تشکر و امتنان از حسن نظر رهبری اتحاد شوروی با هم خداحافظی کردیم.

خلاصه موضوع: زمانی که سفیر افغانستان در دهلی بودم ملاقاتی داشتم با انتی‌نوف، وزیر لبنیات اتحاد جماهیر شوروی، که رئیس انجمن دوستی هند و شوروی بود. وی به دعوت این انجمن به دهلی آمده بود.

انتی‌نوف که در زمان صدارت محمد داود سفیر کشورش در افغانستان بود به من گفت: با شناختی که شخصاً و بعضی از رهبران شوروی از شما دارند، سهم شما را در تحکیم روابط حسنه بین افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی در زمان صدارت و ریاست جمهوری محمد داود می‌ستایند. بناءً اگر پیشنهادات و نظریاتی در رابطه با حل سیاسی و ختم جنگ در افغانستان داشته باشید به آن ارجح می‌گذارند.

پرسیدم ولو که مخالف نظریات مشاورین شما و رهبران ح د خ باشد؟ گفت: بلی، و امیدواریم ما را به طور واضح و آشکار در جریان آنچه که برخلاف توقع و انتظار مردم شما (از حکومت شوروی) می‌گذرد قرار دهید، و اطمینان داشته باشید که دوستان شوروی شما آنها را خصمانه و معترضانه تلقی نمی‌کنند.

بناءً پس از دیدار با وی برای یک سال با تعداد زیادی از خود و بیگانه، از دوست و دشمن، از خبرنگاران خارجی و سفرای مقیم دهلی تا برخی زمامداران حکومتی و رهبران حزبی هند در باره گره کور روابط افغانستان و اتحاد شوروی دیدار و تبادل نظر کردم. در پایان، خلاصه نظریات آنها را با آنچه خود باور داشتم در ۱۶ صفحه درج و از طریق انتی‌نوف به مقامات شوروی ارائه کردم.

(تفصیل در کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوریت افغانستان" - چاپ سوم،

کالیفرنیا)

جمع بندی این نظریات نشان می‌داد که به طور کلی همه، به خصوص آنانی که از روابط دوستانه و عمیق افغانستان و اتحاد شوروی قبل از مصیبت ۷ ثور ۱۳۵۷ آگاهی داشتند، معتقد بودند که حضور نظامی اتحاد شوروی و حمایت آن از حکومت وقت در افغانستان باعث خرابی روابط دو کشور شده بود.

بر پایه این نظریات، خروج نیروهای خارجی و تعویض حکومت موجود با اشخاص با نفوذ و سابقه‌دار و بیطرف (به شمول شخصیت‌های وابسته به نیروهای جنگی) امکان آنرا فراهم می‌ساخت تا حکومت جدید به همکاری اتحاد جماهیر شوروی و حمایت سازمان ملل متحد انتخابات سراسری را برگزار و قدرت به حکومت انتخابی مردم افغانستان که بالطبع با شوروی‌ها دشمنی نمی‌داشت انتقال یابد. البته به شرطی که رهبران ح د خ و رهبران تنظیم‌های پشاور و ایران در انتخابات سهمیم ساخته نمی‌شدند. زیرا همه آنان تا فرق مسلح و به خون همدیگر تشنه بودند، و همین که در دستگاه قدرت یا در صحنه انتخابات با هم رو به رو می‌شدند بدون شک به جای تفاهم از طریق آرای مردم، از دهن توپ و به زبان تفنگ با هم ادای مطلب می‌کردند.

تا زمانی که با سفیر شوروی در وزارت عودت کنندگان ملاقات نکرده بودم از سرنوشت این پیشنهاد اطلاعی نداشتم.

تا جایی که به خاطر دارم، هنوز یک هفته از ملاقات با سفیر شوروی نگذشته بود که داکتر نجیب‌الله در یک دیدار دو به دو به من گفت: ما تلاش کردیم برای پیاده کردن مصالحه ملی (تقسیم قدرت با مخالفان)، به استثنای وزارت‌های دفاع ملی، داخله و امنیت دولتی، صدارت و دیگر وزارت‌خانه‌ها را در اختیار تنظیم‌های پشاور و تهران و دیگر شخصیت‌های شناخته شده بگذاریم، تا برای آشتی ملی و ختم جنگ، برادروار باهم زندگی کنیم. متأسفانه آنان به جنگ و خونریزی و ویرانی افغانستان عادت کرده اند و به صلح و ختم جنگ تن نمی‌دهند.

گفتم تا جایی که دیده می‌شود آنان با حمایت اکثر کشورهای جهان، به خصوص ایالات متحده آمریکا، چین و پاکستان، برای کنار زدن دوستان اتحاد شوروی از

قدرت می‌جنگند نه برای تقسیم قدرت. از جانب دیگر چه تقسیم قدرت و چه تسلیمی قدرت به آنان، واضحاً تسلیمی ملت قهرمان افغانستان به پاکستان و ایران است. از اینرو باید در جستجوی طرق دیگر و گذشت بیشتری برای تأمین صلح و آرامش در کشور بود.

گفت: بنابراین از شما خواهش می‌کنم به حیث یک خدمتگار سابقه‌دار و مشهور وطن در گشودن این گره (جنگ در افغانستان) با قبولی صدارت طرق مؤثرتر و مثمرتری را جستجو کنید.

گفتم: رئیس صاحب جمهور از اعتماد و حسن نظر شما بی نهایت متشکرم. اما نمی‌دانم در حالی که مخالفان مسلح دولت جمهوری افغانستان، که از جانب پاکستان، ایالات متحده آمریکا و کشورهای ثروتمند غربی برای ادامه جنگ تشویق و تمویل می‌شوند و به مصالحه تن نمی‌دهند، حکومت من با چند وزیر غیروابسته که نه حزبی خواهند داشت و نه وابستگی قومی و قبیله‌ای، چه کاری می‌تواند انجام دهد تا برای ختم جنگ و تأمین آرامش در افغانستان مفید و مؤثر باشد.

گفت: ما در این مرحله احتیاج مبرم داریم تا برای جلب اعتماد و همکاری مردم در تقسیم قدرت، به آنان نشان دهیم که حزب ما برای سعادت و آرامی مردم خدمت می‌کند نه به خاطر انحصار قدرت.

گفتم: بدبختانه تا جایی که من اطلاع دارم اکثریت کامل مردم، بدون اینکه وابستگی تنظیمی‌ها را به پاکستان و ایران تأیید کنند چنان فریفته و دل‌باخته شعارهای ظاهر فریب آنان شده اند که تنها و تنها به کسب قدرت از سوی تنظیم‌ها فکر می‌کنند نه به تقسیم قدرت یا همکاری با ح ذ خ. بناءً در شرایط موجود گمان نمی‌کنم هیچ حکومتی برای حل کشیدگی‌ها و رفع بی‌اعتمادی مردم در برابر ح ذ خ مؤثر باشد. اما به کمک یکدیگر باید به این بیندیشیم که پس از خروج نیروهای شوروی مانع به قدرت رسیدن وابستگان پاکستان و ایران شویم.

گفت: در این باره تشویش نداشته باشید، ما و رفقای ما توانایی و قدرت آن را داریم تا دشمنان خود را مغلوب و منکوب کرده نظام را حفظ کنیم (دفاع مستقلانه).

من که لغو حکومت شمال سخت ذهنم را به خود مشغول ساخته بود، گفتم: حالا که شما اطمینان دارید که می‌توانید در پایان دادن به جنگ و حفظ حاکمیت ملی از نفوذ وابسته‌های پاکستان و ایران جلوگیری کنید، خواست شما را برای تشکیل حکومت و همکاری بیشتر و مؤثرتر برای خلاصی از نفوذ پاکستان و ایران در کشور خود می‌پذیرم، به شرط آنکه رفقای ح د خ هم این حکومت را در مطابقت با قانون اساسی بپذیرند. زیرا با ادامهٔ روش موجود در ادارهٔ کشور، که در آن رفقای حزبی تحت نظارت مشاوران شوروی بر همه امور مسلط استند، تقسیم قدرت بی‌مفهوم خواهد بود.

گفت: رهبری ح د خ به اعضای خود اجازه نخواهد داد تا در امور حکومت مداخله کنند. اما متأسفانه جنگ تحمیلی ایجاب می‌کند تا وزارت‌های دفاع، داخله و امنیت دولتی، در سوق و اداره نیروها همکاری مستقیم با قوماندانی اعلاای اردو (ریاست جمهوری) داشته باشند. با آن هم تعیین وزرای مذکور و انتصاب سایر مقامات این وزارت‌ها، مطابق قانون اساسی، در صلاحیت صدراعظم است.

گفتم: در شرایط موجود برای تأمین آرامش در افغانستان ایجاب می‌کند تا حکومت و ریاست جمهوری چون مشت آهنین برای پیدا کردن راه حل مسالمت-آمیز و برقراری تفاهم همگانی در جهت ختم جنگ با هم متحد باشند. بناءً نه تنها وزرای قوای مسلح بلکه هیچ وزیری را بدون مشوره و رضایت شما به شورای ملی معرفی نخواهم کرد. سپس به امید صلح و آرامی برای مردم افغانستان با هم خداحافظی کردیم.

اما از نوشتهٔ عبدالوکیل، وزیر خارجه، (در کتاب "سلطنت استبدادی و جمهوری دموکراتیک") استنباط می‌شود که داکتر نجیب‌الله نه مبتکر تقرر اینجانب به حیث صدراعظم بود و نه هم با آن موافقت داشت. بلکه فقط وانمود می‌کرد که مخالفی با آن ندارد.

عبدالوکیل در صفحهٔ ۴۷۹ کتاب مذکور می‌نویسد که: با ملاقات‌های متعددی که با یولی ورناتسوف معاون اول وزیر خارجهٔ شوروی داشتم (عبدالوکیل) دانستم که تصمیم مقامات شوروی در تعیین شرق به حیث صدراعظم، در همدلی و بدست

آوردن رضایت ایالات متحده آمریکا، قبل از خروج قطعات شوروی از افغانستان، صورت گرفته بود. در واقع در مورد شرق نوعی سازش غیررسمی میان مقامات آمریکایی و مقامات شوروی بوجود آمده بود.

بعدها (چندی بعد) ورنانتسوف برایم (عبدالوکیل) گفت: آرما کوست معاون وزیر خارجه وقت آمریکا برایم گفت: ما با حکومت موجود به رهبری داکتر شرق اعتراض نداریم، علاقمند هستیم که در صورت واگذاری چند پست دیگر از جمله وزارت امنیت دولتی و وزارت خارجه به افراد غیر حزبی، ما از حکومت داکتر شرق مطمئن-تر می شویم. آرماکوست از من (یولی ورنانتسوف) تقاضای همکاری بیشتر را در زمینه نمود.

همزمان دکتور حسن شرق از طرف شورای روابط خارجی آمریکا که یک سازمان به ظاهر غیر دولتی است به آمریکا دعوت شد. در این شورا سیاستمداران سابقه دار از جمله وزرای خارجه سابق آمریکا در پهلوی دیگر کارمندان این مؤسسه همکاری می داشته باشند.

با اینکه نه از دعوت به من گفتند و نه هم از دعوتنامه ولی بازمه با تأسف دیده می شود که وکیل جان در کنج و کنار صفحات متعددی از کتاب خویش توافق مقامات دو ابرقدرت را در تعیین نویسنده به حیث صدراعظم، برای حل مشکل پیچیده و مغلق افغانستان، با یک برخورد سلیقه ای تعبیر و تفسیر کرده است نه با در نظر داشت سابقه اینجانب به عنوان کسی که در کنار محمد داود، بنیان گذار جمهوریت، در حفظ توازن و روابط نیک با آمریکا و شوروی شهرت بین المللی کسب کرده بود.

به هر صورت، صدراعظم تعیین شدم و بایست به جستجوی اعضای کابینه می شدم. اما به زودی متوجه شدم که تشکیل کابینه در نظام آنوقت سهل و ساده نبود. زیرا از آنانی که امید همکاری داشتم نه تنها یک نفر به دیدنم نیامد بلکه حتی تلفونی هم مقام صدارت را به من تبریک نگفت، و بدتر از همه اینکه قبولی صدارت در خانواده ام اوویلا به راه انداخت و خانم عصمت شرق با من ناسازگار شد.

در ضمن جاروجنجال خانگی، ناخودآگاه به یاد گذشته فرو رفتیم. گذشته افتخار آفرینی که با یادآوردی خاطره روز ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ش در ذهنم تداعی می‌شد، مثل اینکه کسی به من می‌گفت: به یاد داری روزی را که مردم برای استقبال از اعلام جمهوری در افغانستان از پل باغ عمومی کابل تا صدارت صف کشیده بودند؟ و با شعارهای زنده باد، جمهوری را تبریک می‌گفتند.

بایستی چنین می‌کردند، زیرا دیروز از میان مردم و برای مردم قیام شده بود. اما امروز برای اینکه کسی متوجه نشود که به صدارت می‌روم به سواری موتر میرمحمدحسن رئیس اداری صدارت از بلاک ۶ مکروریان بدون سروصدای تشریفاتی به دفتر صدراعظم در قصر گلخانه صدارت رفتم و با یک دنیا تشویش و احساس بیچارگی به چوکی صدارت تکیه زدم. زیرا در نظامی مسئولیت اداره کشور را به دوش گرفته بودم که طبق فرموده داکتر نجیب‌الله، که روز ۲۵ جدی سال ۱۳۶۵ش در کمیسیون مصالحه ملی اظهار داشته بود، نشان می‌داد که پس از کودتای ثور تا آن روز یک و نیم میلیون انسان کشته و پنج میلیون در کشورهای بیگانه آواره شده بودند، یک میلیون معلول جنگی در کوچه و بازار کشور گدایی می‌کردند و هزاران ده و قریه در اثر بمباران‌ها ویران شده بود (و بیش از بیست هزار اسیر جنگی (مجاهدین) در زندان‌های خاد با مرگ دست و پنجه نرم می‌کردند).

بنابر این از خود می‌پرسیدم: آیا این خون آشامان جاه‌طلب که در یک سو برای حفظ قدرت (تحمیل سوسیالیزم) و در سوی دیگر برای کسب قدرت (با سوء استفاده از جهاد مقدس مردم) نظاره‌گر این همه کشتار هستند، به این چند ورق کاغذی که زیر بغل زده‌ای به نام خدا و وطن توجه خواهند کرد تا دست از این بیدادگری‌ها بردارند؟؟؟ و آیا حداقل این امکان به وجود خواهد آمد تا طرح منحوس تجزیه کشور به شمال و جنوب ناکام شود؟

علی‌رغم همه پرسش‌های بی‌جواب، به آرزوی دستیابی به صلح و امنیت و رهایی از توطئه شمال و جنوب شدن، بسم‌الله‌گویان به پالیدن شخصیت‌های بیطرف برای تشکیل کابینه (به استثنای وزارت‌های شئون اسلامی و ملیت‌ها) آغاز کردم. ولی متأسفانه بازم با قبول منت و احسان نتوانستم بیش از دو ثلث کابینه را از اشخاص تحصیل یافته و بیطرف تکمیل کنم. از اینرو برای پر کردن کرسی‌های

کابینه به آن اعضای ح د خ متوسل شدم که همکاری و از خودگذری شان را در راه صلح وعده دادند.

گرچه مطابق قانون اساسی بایست وزرا را مستقیماً به شورای ملی معرفی می کردم، اما برای تشدید همکاری با رئیس جمهور فهرست اعضای کابینه را خدمت شان سپردم. در حالی که بدون هیچ اعتراضی در برابر اسم هر کدام صحنه می گذاشت، در باره عبدالوکیل، وزیر خارجه، گفت: متوجه باشید او عضو رابط شوروی ها با جمعیت اسلامی و گرویده احمدشاه مسعود است. نه به شما صداقت دارد نه به من وفاداری.

گفتم می شود شخص دیگری را به جای وی منصوب کرد. گفت: فعلاً در جلسه وزرای خارجه در ژنیو است. با آنها با تقرر وی مخالفتی ندارم.

به دنبال آن، روزی که ولسی جرگه برای اخذ رأی اعتماد تعیین کرده بود وارد جلسه شدیم و به اجازه رئیس مجلس خط مشی حکومت را خدمت وکلا ارائه و نکاتی به این مفهوم علاوه شد:

وکلائی محترم! آنچه خدمت شما به عرض رسانیده شد شرح مطالب و آرزوهایی بود که پیاده کردن آنها در شرایط موجود و در حالی که جنگ سراسری در کشور ادامه دارد دشوار و بعضاً ناممکن است. اما آنچه را انجام داده می توانیم با حمایت شما وکلائی محترم برای برداشتن یک قدم، ولو کوچک، در جهت رسیدن به صلح و ختم جنگ، تحکیم حکومت مرکزی و جلوگیری از خودسری و بی بندوباری در ولایات است، و حکومت من فیصله و تصمیم نهایی روی موضوع مذکور و رأی اعتماد شما را انتظار دارد.

وکلا، به استثنای یکی دو نفر، همه باهم با صدای بلند اعلام کردند که به حکومت و خواسته های من برای تحکیم حکومت مرکزی اعتماد دارند و به من و اعضای کابینه رأی اعتماد می دهند.

خوشبختانه چون جلسه علنی بود، گزارش آن از طریق رادیو افغانستان به طور مستقیم در سراسر کشور پخش می شد.

بنابراین، فردای روز رأی اعتماد فرش همه خود مختاری‌ها و در واقع خودسری‌ها، به شمول خودمختاری سمت شمال، یا به عبارت ساده‌تر "حکومت موازی کابل"، برای تحکیم حکومت مرکزی برچیده شد. و اوایلای حکومت موازی کابل تا این روزها پیامد شوم همان طرحی است که در سال ۱۳۶۶ ش شوروی‌ها برای منافع کشورشان به دست خود ما بر وطن خود ما پیاده کرد. بناءً به یاد آن روز دست آن وکلای شریف و نجیب ولسی جرگه، چه حزبی و چه غیرحزبی، را می‌بوسم، که با قبول هر نوع مخاطره طرح تجویز تجزیهٔ افغانستان را به شمال و جنوب (حکومت موازی کابل) مطابق پیشنهاد صدراعظم شجاعانه مردود شمردند.

(تفصیل موضوع در کتاب "کودتای پنجم: سرخ یا سیاه؟")

از اجراءات خرد و ریزهٔ حکومت که بگذریم، موضوع اوایلا برانگیز دیگر دیدار اینجانب با دیگو کوردوویز، نمایندهٔ خاص سرمنشی سازمان ملل متحد، بود که پیرامون حل مشکل پیچیده و درهم و برهم جنگ در افغانستان صورت گرفت.

صحه گذاشن بر نظریاتش واقعاً و اوایلا برانگیخت و مقدمه‌ای شد برای سقوط حکومت. طوری که هنوز یک ماه از صدارت اینجانب نگذشته بود که اطلاع دادند کوردوویز به کابل آمده فردا با من ملاقات دارد. وی در دوران هفت سال ماموریتش در افغانستان نه تنها با جناح‌های درگیر در جنگ و کشورهای ذیدخل گفتگوهایی داشت، بلکه با بسیاری از اشخاص با تجربه و صاحب نفوذ، چه در داخل و چه در خارج از کشور، دیدارهایی به عمل می‌آورد.

در نهایت وی به این نتیجه رسیده بود که توأم با خروج قوای شوروی از افغانستان، حکومت کابل به شخصیت‌هایی منتقل شود که به جناح‌های درگیر در جنگ وابسته نباشند، تا به همکاری سازمان ملل متحد، انتخابات را برای برگزیدن حکومت انتخابی مورد قبول مردم برگزار کند.

کوردوویز ضمن دیدار با اینجانب گفت: بعد از تلاش‌های پیهم توانسته‌ام سی نفر از دانشمندان و تعلیم یافته‌گان افغان را، که واقعاً نه تنها در جنگ افغانستان میان طرف‌های درگیر بیطرف مانده اند بلکه منحصیث مسلمانان خوب از جنگ و جنگ-افروزان نفرت دارند، جهت تشکیل یک حکومت موقت راضی نمایم (صفحه ۳۸۵)

پشت پردهٔ افغانستان). متأسفانه تنظیمی‌های گفته شده بدون توجه به نظریاتم، به سقوط زمامداری داکتر نجیب‌الله و حزب وی کمر بسته اند تا به صلح و ختم جنگ. داکتر نجیب‌الله هم بر سر تقسیم قدرت با تنظیمی‌ها (مصالحة ملی) دل خوش می‌کند تا به پیشنهاداتم.

به کوردوویز گفتم دوام جنگ برای سقوط ریاست جمهوری داکتر نجیب‌الله و حزب وی راه حل قضیه نیست. اشتراک مجاهدین در قدرت با ح د خ (مصالحة ملی) نیز آرزومندی خوبی است، اما غیر عملی. ولی در کنار سی نفری که شما در نظر گرفته اید اشخاص دیگری هم در داخل و خارج کشور استند که می‌توانند در آوردن صلح به افغانستان مؤثر باشند. از قبیل داکتر محمد یوسف، داکتر علی-احمد پوپل، داکتر عبدالصمد حامد، عبدالله ملکیار، عبدالحکیم کتوازی، عبدالمجید زابلی و غیره. گفت: متأسفانه اشخاص مذکور را تنظیمی‌ها به طور قطع نمی‌پذیرند و آنها به هیچ شکلی از اشکال حتی حاضر به گفتگو با نظام موجود در کابل نیستند، چه رسد به همکاری.

به کوردوویز گفتم: با اینکه اشخاص مورد نظر شما دارای تحصیلات عالی و مردم نیکوکاری استند، طوری که خود مشاهده کردید قبولاندن آنان به داوطلبان قدرت (در کابل و پشاور) کار سهل و ساده‌ای نیست. مگر آنکه دولت‌های شوروی و امریکا طرح شما را بپذیرند. در این صورت سازمان ملل متحد می‌تواند بدون مشاجره و درد سر از اشخاص مورد نظر شما و یا شخصیت‌های دیگری از این قبیل حکومتی را در افغانستان تشکیل دهد تا همزمان با خروج عساکر شوروی، انتخابات سراسری را، تحت نظارت سازمان ملل متحد، برای تعیین حکومت منتخب مردم در افغانستان برگزار کند. به شرطی که نه به رهبران ح د خ و نه هم به رهبران تنظیم‌های پشاور و ایران اجازه داده شود تا در انتخابات اشتراک کنند. زیرا همهٔ آنان تا دندان مسلح و به خون یکدیگر تشنه استند. بنابراین چه به عنوان شریک قدرت (مصالحة ملی) و چه در انتخابات، همین که با هم رو در رو شوند حرف شان حرف توپ و تفنگ خواهد بود و بس.

کوردوویز گفت: نظریات شما واقع‌بینانه و سازنده است. چه خوب می‌شد اگر مقامات رسمی یا سازمان‌های غیررسمی امریکا هم از نظریات شما آگاهی می‌یافتند.

گفتم طوری که شما می‌دانید آنها با ما مناسبات سیاسی ندارند و نشر و پخش چنین موضوعاتی در حال حاضر مرا با داوطلبان قدرت مشت و گریبان می‌کند.

استقبال و علاقمندی کوردوویز به این پیشنهاد سبب شد تا موصوف بعد از ختم ملاقات روزنامه نگاران داخلی و خارجی را در جریان مذاکرات خویش قرار دهد.

پخش نظریات صدراعظم و صحنه گذاشتن کوردوویز، نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد، بر آن سرخط رسانه‌های خارجی و باعث عکس‌العمل شدید ریاست جمهوری و تنظیمی‌های مقیم پشاور و ایران در برابر نویسنده شد. چنانچه سید محمد گلاب‌زوی، عضو دفتر سیاسی و یکی از رهبران جناح خلق ح د خ، فردای پخش نظریات کوردوویز به صدارت آمده گفت: امروز طرح پیشنهادی شما با کوردوویز و پخش آن در رسانه‌های خارجی در جلسهٔ بوری سیاسی مورد بحث و مشاجره قرار گرفت. با اینکه رئیس‌جمهور و دو سه نفر از اعضای بوری سیاسی از توافق شما با کوردوویز در رابطه با ختم جنگ و مصالحهٔ ملی خشمگین شدند، من به نمایندگی از جناح خلق به رئیس‌جمهور گفتم ما خلقی‌ها از طرح کوردوویز و توافق صدراعظم با آن قاطعانه حمایت و پشتیبانی می‌کنیم. زیرا ما به خاطر به قدرت رسیدن مرتکب اشتباهات بزرگی شده‌ایم و اکنون برای جبران آن حاضریم از هر طریقی که باعث ختم جنگ شود حمایت کنیم.

گلاب‌زوی یکی از صاحب‌منصبان جمهوری‌خواه و از گروه عبدالحمید محتاط و پاچاگل وفادار بود که توسط حفیظ‌الله امین جذب و از جمهوری‌خواهان روی-گردان شد. ولی با آنهم چون من و او به ساعت ۱۲:۳۰ شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ شمسی روی یک تصادف باهم آشنا شده بودیم، هدف مشترک و دیدار غیرمنتظرهٔ آن شب باعث شد تا گلاب‌زوی، علی‌رغم آنکه خلقی شده بود، رابطهٔ خود را با من حفظ کند.

با وجود گفته‌های گلاب‌زوی، بازهم به تصور اینکه ممکن است رئیس‌جمهور از توافق کوردوویز با سیاست مصالحهٔ ملی وی خوشنود خواهد بود، خدمت‌شان رفتم. همین که مرا دید برعکس انتظار فریاد زد: جناب صدراعظم صاحب! عجب! برطرفی خود و از بین رفتن حزب قهرمان خود را از زبان شما و آنهم از رادیوهای

بیگانه باید بشنوم.

گفتم: من هرگز حرفی که دلالت به برکناری شما یا حزب شما از صحنه سیاسی کند نزده ام.

فرمودند: پس حذف رهبران ح د خ از انتخابات آینده در پیشنهاد شما چه معنی دارد؟

گفتم: ما در حال حاضر با انتخابات فاصله زیادی داریم. زیرا انتخابات بدون توافق و اشتراک مجاهدین امکان پذیر نیست و آنها طوری که می دانید به هیچ صورت در تقسیم قدرت و مصالحه یا انتخابات با ما اشتراک نمی کنند. من خواستم به کوردوويز بفهمانم که حکومت من برخلاف رهبران تنظیم های پشاور آماده است تا برای تشکیل حکومت مورد قبول مردم از طریق انتخابات از قدرت بگذرد و چه بهتر که برای تأمین آرامش در انتخابات رهبران ح د خ و تنظیم های پشاور در انتخابات شرکت نکنند. کوردوويز نام نویس ۳۰ نفر مورد نظر خود را به من داد و پرسید نظر شما چیست. واقعاً افراد مورد نظر شان از کسانی بودند که تصور هم نمی شود در جمع آنان شخصی باشد که به زمامداری تنظیم های پشاور و ایران یا به موفقیت آنها در جنگ نظر مساعدی داشته باشد. زیرا آنان شخصیت های دانشمند و اکثر شان استادان با تجربه پوهنتون استند، و یقیناً به همین دلیل تنظیمی ها طرح کوردوويز را برای تشکیل حکومتی از این شخصیت ها از بیخ و بن رد کرده اند.

سپس توضیح دادم: به نظر من آنانی را که دشمنان شما (تنظیمی ها) رد می کنند نه تنها باید پذیرفت بلکه حمایت هم کرد. زمانی که نام نویس اشخاص مورد نظر کوردوويز را برای تشکیل حکومت جدید دیدم در واقع سقوط حکومت خود، نه از ح د خ، را تأیید کردم. کوردوويز گفت موضوع مشکل آفرین دیگر زعامت داکتر نجیب الله است که مخالفان با حضور وی به حیث رئیس جمهور به هیچ مصالحه ای تن نمی دهند. به کوردوويز گفتم ما برای تأمین صلح تلاش می کنیم و دستیابی به چنین امری ایجاب می کند تا در گام اول حکومت مورد نظر وی تأسیس و عملی شود و سپس گفتگو روی موقف داکتر نجیب الله ادامه یابد.

رئیس جمهور گفت: مرا به این نکته ملتفت نساخته بودند. خیلی تشکر.

سپس پرسید که جواب کوردووویز چه بود. گفتم کوردووویز به من گفت: به نظرم شما (نویسنده) بهتر از هر کس دیگری می‌توانید رئیس جمهور را در جریان لجاجت و پافشاری تنظیمی‌ها و حمایت‌های دولت‌های امریکا و پاکستان از آنها در رابطه با استعفایش قرار دهید.

پرسید: نظر شما در باره طرح کوردووویز چیست؟

گفتم در رابطه با موقف شما به نظرم این موضوع منحصر به شخص شما و رفقای شما (ح د خ) است که آن را چگونه ارزیابی می‌کنید. اما در ارتباط با حکومت مورد نظر کوردووویز به عقیده من او شخص دانشمند و سیاستمدار کهنه کاریست که عالمانه در دوران ماموریتش در افغانستان تشخیص داده است که همکاری جناح‌های متخاصم در افغانستان برای تشکیل حکومت ائتلافی (مصالحه ملی) ناممکن و غیرعملی است. بناءً طرح حکومتی از شخصیت‌های بیطرف که واقعاً به جناح‌های درگیر در جنگ وابسته یا علاقمند نباشند، ارائه می‌کند. او از اینکه سرمنشی سازمان ملل متحد و مقامات ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی از طرح وی آگاهی یافته اند خوشنود به نظر می‌آمد.

به رئیس جمهور توضیح دادم: با اعتقاد به اینکه تعویض حکومتم با حکومتی از شخصیت‌های مورد نظر کوردووویز باعث خواهد شد تا رهبران تنظیم‌های مقیم پاکستان و ایران از صحنه سیاسی به حاشیه رانده شوند، پیشنهاد موصوف را پذیرفتم و گفتم هر زمانی که لازم باشد استعفا خواهم داد. امیدوارم کوردووویز، به عنوان یک سیاستمدار و دیپلمات با تجربه که از حمایت سرمنشی سازمان ملل متحد و مقامات شوروی و امریکا برخوردار است، بتواند آن طوری که ما پذیرفتیم طرح خود را به تنظیم‌های مذکور نیز بقبولاند، و زمینه را برای برگزاری انتخابات سالم در افغانستان فراهم کند.

رئیس جمهور پرسید: چه تضمینی وجود دارد که اشخاص مورد نظر کوردووویز گماشته‌گان امریکا و دشمنان ح د خ نباشند؟

گفتم: و خود کوردوويز هم؟

گفت: در چنین شرایطی ایجاد هر نوع دسیسه‌ای برای برهم زدن زعامت ح د خ در افغانستان وجود دارد. و با نارضایتی افزود: توافق شما را با کوردوويز در رابطه با تعویض حکومت شما با اشخاص مورد نظر کوردوويز در مذاکرات آینده با وی، به استثنای وزارت‌های دفاع ملی، داخله و امنیت ملی، تأیید خواهم کرد.

برای اینکه از ناراحتی شان کاسته باشم رخصت شدم. زیرا وی حق به جانب بود ناراحت شود. چرا که عملی شدن طرح کوردوويز به طور واضح نفي مصالحه ملی (تقسیم قدرت میان مجاهدین و حزب دموکراتیک خلق تحت رهبری رئیس جمهور) و در نتیجه پایان زعامت وی را در برداشت که صدراعظم نیز با آن هم‌نوا شده بود.

شاید به همین دلیل است که عبدالوکیل در صفحه ۴۸۰ کتاب خویش می‌نویسد که: در جریان بیشتر از هفت ماه صدارت داکتر شرق، رئیس جمهور نجیب‌الله اعمال مشکوک، خودخواهانه و بلند پروازانه دوکتور شرق را (بازگستاندن یک میلیون سکه تاریخی طلا، جمع آثار باستانی طلا تپه از شوروی، برهم زدن طرح تجزیه افغانستان به شمال و جنوب، و در اخیر صحنه گذاشتن بر طرح سازنده و معقول کوردوويز برای ختم جنگ) از نزدیک تحت نظر داشت، تا برای سبکدوشی (سقوط حکومت) وی اقدام کند.

(توضیحات داخل قوس در این اثر از نویسنده است)

پیرامون روزهای ناراحتی رئیس جمهور از نویسنده بود که وزیر خارجه (عبدالوکیل) به من گفت شواردن‌دازی، وزیر خارجه اتحاد شوروی، برای یک سفر کاری به کابل می‌آید و زمان ورود وی به شما اطلاع داده خواهد شد. زیرا معمولاً رئیس جمهور و صدراعظم و اعضای کابینه در میدان هوایی کابل از وی استقبال می‌کردند و جریان این پذیرایی‌ها از طریق روزنامه‌ها و تلویزیون گزارش داده می‌شد.

به ایشان گفتم تفاوت اندکی که این حکومت از حکومت رفقا دارد این است که از وزیر خارجه اتحاد شوروی همان طوری پذیرایی خواهد شد که از وزیر خارجه

افغانستان در اتحاد شوروی استقبال به عمل می‌آید. همان طور هم شد، یعنی از رفتن به میدان هوایی به پیشواز شواردناندزی خودداری کردم.

در دیداری که با وزیر خارجهٔ اتحاد شوروی در قصر صدارت داشتم ضمن تبادل نظر، وی دعوت نامهٔ ریژکوف صدراعظم کشور خویش را به من داد، که در آن با جملات خیلی دوستانه از من دعوت شده بود تا به منظور مذاکره پیرامون پیاده کردن سیاست مصالحهٔ ملی در افغانستان با رهبران آن کشور، در زمان مناسب به مسکو سفر کنم.

در سفرم به اتحاد شوروی رهبران دولتی آن کشور استقبال گرم و بی‌سابقه‌ای از من به عمل آوردند. در این سفر، که از ۲۶ تا ۳۰ سنبلهٔ ۱۳۶۷ش دوام کرد، از شهرهای دوشنبه، مسکو و لنینگراد (سنت پترزبورگ) دیدار کردم.

این سفر مصادف بود به روزهایی که رهبران اتحاد شوروی در رابطه با ختم یا دوام جنگ در افغانستان باهم توافق نظر نداشتند و طرفداران دوام جنگ در مسکو به طور همه جانبه‌ای از موقف داکتر نجیب‌الله به حیث رئیس جمهور حمایت می‌کردند.

آن طوری که عبدالوکیل در صفحهٔ ۴۸۱ کتاب خود می‌نویسد، چند ماه پس از سفرم، داکتر نجیب‌الله به وی می‌گوید: رفیق وکیل می‌دانی رفیق گوریاچف از برطرفی شرق رفیق خود بسیار ناراحت است. پروا ندارد، رفیق گریچکوف (رئیس ک گ ب) و دیگران (وزیر داخله، وزیر دفاع و وزیر خارجهٔ شوروی - طرفداران جنگ) پهلوی ما قرار دارند. فکرت را خراب نکن.

در این سفر، علی‌رغم چنین شرایطی، با میخائیل گوریاچف رهبر اتحاد شوروی ملاقات کردم. وی پس از خوش آمدگویی گفت: کشور ما بهترین روابط را در میان کشورهای بیطرف با افغانستان، خصوصاً در زمان صدارت و ریاست جمهوری محمداوود که شما نزدیک‌ترین دوست و همکار شان بودید، داشت. اتحاد جماهیر شوروی به سهم ارزندهٔ شما در تحکیم روابط میان دو کشور ارجح می‌گذارد.

وی افزود: حکومت شما توانایی و درایت آنرا دارد تا در کنار رئیس جمهور داکتر نجیب‌الله برای تأمین صلح و ختم جنگ، مصالحه ملی را در عمل تحقق بخشد.

در پاسخ یادآور شدم: جلالتمآب، اجرای چنین امری مغلق و پیچیده است و حکومتی می‌تواند موفق شود که از حمایت قاطبه مردم خویش برخوردار باشد. متأسفانه حکومت من از چنین حمایتی برخوردار نیست. اما وعده داده می‌توانم در صورتی که حمایت دولت شما را در اجرای چنین امر مهمی، به همکاری سازمان ملل متحد و پشتیبانی ریاست جمهوری، با خود داشته باشم خواهم توانست در تشکیل حکومتی از شخصیت‌های بیطرف همکاری کنم تا انتخابات سراسری تحت نظارت سازمان ملل متحد برای تشکیل حکومت مورد قبول مردم به منظور ختم جنگ برگزار شود.

گوریاجف گفت: ما از حکومت مورد قبول مردم که با کشور ما دشمنی نداشته باشد حمایت می‌کنیم.

(تفصیل ملاقات اینجانب با گوریاجف را در کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوریت" مطالعه فرمایید)

متأسفانه بازتاب گسترده این مسافرت در رسانه‌های گروهی اتحاد شوروی و عکس‌العمل شدید ریاست جمهوری صدارت مرا در برابر رئیس جمهور قرار داد. عبدالوکیل در صفحه ۴۸۰ کتابش می‌نویسد:

«دعوت و پذیرایی گرم و رسمی داکتر حسن شرق از جانب رهبری اتحاد شوروی و ملاقات وی با گوریاجف رئیس جمهور آن کشور و ستایش از حسن شرق.

این مسافرت در رسانه‌های گروهی اتحاد شوروی در مقایسه با سفر رسمی داکتر نجیب‌الله و هیئت همراه وی به آن کشور انعکاس بی‌سابقه و غیرقابل تصویری داشت.

این برخورد رهبر اتحاد شوروی برای نجیب‌الله نشانده توجه بیشتر رهبری اتحاد شوروی به حسن شرق نسبت به وی را نشان میداد. نجیب‌الله نمی‌توانست در مورد بی‌تفاوت باشد.»

تشریفات و استقبال گرم شوروی‌ها از هیئت افغانی و ملاقات با گورباچف در چنان سطحی به عمل آمد که در ده سال پیش از آن سابقه نداشت و از هیچ یک از رهبران ح د خ چنین استقبالی نشده بود. این امر نشان‌دهنده آن بود که رهبری جدید شوروی از حمایت بی‌نتیجه و بی‌معنی از زمامداران ح د خ خسته شده بود و در نظر داشت تا توجه را به حکومت انتخابی مورد قبول مردم در افغانستان معطوف سازد، نه به من یا به احمد و محمود دیگری.

به هر صورت، همین که از مسکو به کابل بازگشتم مستقیم خدمت رئیس جمهور شتافتم و ایشان مرا با آغوش باز و ابراز محبت پذیرفتند. اما تا می‌خواستم گزارش سفر خود را ارائه کنم گفتم: من از جزئیات سفر شما و به خصوص ملاقات با رفیق گورباچف به وسیله شوارنادزی با خبر شدم، دلچسپ و موفقانه بود، به شما تبریک می‌گویم.

با اینکه برخورد وی دوستانه بود کمترین علاقه‌ای به شنیدن گزارش سفرم نشان نداد. بناءً از حضورشان مرخص شدم.

ناگفته نماند که آنچه بیشتر از پذیرایی از هیئت افغانی در مسکو باعث آزرده‌گی خاطر رئیس جمهور و تصمیم وی به سقوط حکومت من شد همسان بودن نظریات رهبر شوروی با نماینده سازمان ملل متحد و پیشنهادات اینجانب در رابطه با ختم جنگ و مصالحه ملی بود. به این معنی که هر سه جانب اتفاق نظر داشتیم که برای تأمین صلح در افغانستان رهبران تنظیم‌های مقیم پشاور و ایران و رهبران ح د خ کنار گذاشته شوند تا مردم افغانستان با آزادی کامل بتوانند در یک انتخابات واقعی به حکومت مورد نظرشان رأی اعتماد بدهند.

کوردوویز در کتاب خویش تحت عنوان "پشت پرده افغانستان" در رابطه با همگونی این سه دیدگاه به ترتیب آتی توضیح می‌دهد:

اول - در صفحه ۳۰۱ می‌نویسد:

«موقعی که با سرمنشی سازمان ملل، پرز دکوئیار، به دعوت دولت شوروی وارد مسکو شدم آنچه بیشتر مرا (کوردوویز) نگران کرد دریافتن این نکته بود که

وضعیت کابل (حفظ زعامت ح د خ) باعث اختلاف میان رهبران شوروی بر سر قضیه خروج از افغانستان شده است.

ارتش (جناح پرقدرت ح ک ش) شدیداً تأکید داشت که نباید خروجی در کار باشد. چرا که این اقدام باعث راه افتادن حمام خون (قتل عام کمونیست‌های افغانی) در کابل خواهد شد.

اما هنگامی که که پرز دکولار حین ملاقات با گورباچف موضوع افغانستان را مطرح کرد، گورباچف به این بحران به مثابه چیزی که مشکلات عظیمی برایش بوجود آورده است اشاره کرد. او تأکید کرد، اهمیتی ندارد که افغان‌ها تصمیم بگیرند شاه داشته باشند یا امپراطور.

او (گورباچف) گفت که افغان‌ها باید رژیم دلخواه خود را انتخاب کنند و اتحاد شوروی خوشحال خواهد شد اگر آنها تصمیم بگیرند یک حکومت بیطرف داشته باشند که با اتحاد جماهیر شوروی دشمن نباشد.

این اظهارات مهم بود چرا که اولین بار بود اصطلاح "بیطرف" توسط رهبر شوروی به جای غیرمتعهد که همیشه سوءظن‌هایی را برمی‌انگیخت مورد استفاده قرار می‌گرفت. همچنین به این دلیل که او بجای دوست گفت دشمن نباشد و این دو نظر از نظر کیفی کاملاً (با گذشته) متفاوت بود.

او (گورباچف) با اشاره به جدول زمانی خروج گفت که از نظر فنی اتحاد شوروی می‌تواند بسیار سریع نیروهایش را خارج کند. اما دوستان بسیاری در آسیا و افریقا اظهار خواهند کرد که شوروی راه آسان را برگزیده و پشت سر خود حمام خون بر جای می‌گذارد.»

دوم - کوردوویز در صفحه ۳۷۵ همان کتاب می‌نویسد:

«تا آن زمان (قبل از دیدار با گورباچف) هر موقع مسئله (داکتر نجیب‌الله) را مطرح می‌کردم آنها (مخالفین نظریه گورباچف در رابطه با افغانستان) استدلال معروف خود را پیش می‌کشیدند که رژیم او (داکتر نجیب‌الله) از تمام ویژگی‌های یک حکومت قانونی برخوردار است.

به آنها با قاطعیت گفتم که تلاش برای تحمیل رژیم داکتر نجیب‌الله به همان اندازه اشتباه است که سعی در تحمیل حکومت مجاهدین. باید به افغان‌ها اجازه داد حکومت دلخواه خویش را آزادانه انتخاب کنند و تنها حکومتی که همه افغان‌ها مشروع بدانند قادر به ترویج مصالحه ملی مورد نیاز پس از چندین سال جنگ خواهد بود.

مکرراً تأکید کردم که باید به افغان‌ها این شانس داده شود تا زمینه‌های وحدت خویش را بیابند.»

سوم - بازهم کوردووویز در صفحه ۳۸۹ همان کتاب (ترجمه اسدالله شفایی) می‌نویسد:

«اخبار مکرری گزارش می‌شد که نجیب‌الله نزدیک است برکنار شود. طبق بعضی منابع، شوروی‌ها تصمیم گرفته بودند او را کنار بگذارند و بر اساس بعضی دیگر در نتیجه تجدید کشمکش‌های درونی حزب حاکم ممکن بود چنین چیزی اتفاق افتد.

«هنگامی که نخست وزیر حسن شرق به ریاست هیئت افغانستان برای رفتن به مجمع عمومی منصوب شد توهمات شدیدی ابراز گردید که شوروی‌ها سعی دارند او را به عنوان "مصالحه کننده" تبلیغ کنند. وقتی او (حسن شرق) صریحاً اظهار داشت که: مردم افغانستان دیگر اطمینانی به رهبران ح د خ و رهبران مجاهدین ندارند همه در شگفت شدند.»

من که در ماه عقرب ۱۳۶۷ ش جهت اشتراک در چهل و نهمین مجمع عمومی ملل متحد وارد نیویارک شدم در یکی از آن روزها، بعد از ملاقات با سرمنشی سازمان ملل متحد، در کنفرانس مطبوعاتی اشتراک کردم که در آن روزنامه‌نگاران کشورهای عضو آن سازمان اشتراک داشتند.

دلچسپی خبرنگاران به مسئله افغانستان پرس و پال‌ها را از قرار قبلی یک ساعته به دو و نیم ساعت کشاند. زیرا ضمن مقدمه‌ای در رابطه با آنچه در افغانستان می‌گذشت به خبرنگاران گفتم با خروج نیروهای شوروی از کشور دیگر "جهاد" مشروعیت خود را از دست می‌دهد و مجاهدین باید دست از جنگ با حکومت افغانستان بکشند و در تلاش مصالحه و آشتی باشند. اما متأسفانه با شناختی که از رهبران مجاهدین (تنظیم‌های پشاور و ایران) دارم، آنان برای کسب قدرت تا آخرین مرئی و آخرین نفس می‌جنگند، و حکومت کابل هم برای حفظ قدرت و تأمین امنیت مردم تا پای جان به جنگ ادامه خواهد داد.

بنابراین، برای جلوگیری از چنین مصیبتی (جنگ بر سر کسب قدرت یا حفظ آن) مردم افغانستان چشم امید به نماینده سرمنشی سازمان ملل متحد دوخته اند، تا همزمان با خروج قوای شوروی از افغانستان با پیاده کردن طرح سازنده کوردووویز یا طرق مؤثرتر از آن از درگیری جناح‌های متخاصم بر سر قدرت جلوگیری کنند.

از جمع خبرنگاران دو سه تن با علاقه‌مندی خاصی از نتایج چند ساله ماموریت کوردووویز در افغانستان، به خصوص از ملاقاتی که با اینجانب در کابل داشت و در باره اینکه چرا کوردووویز بعد از آخرین سفرش به کابل برطرف شد، سوال کردند.

در پاسخ به این پرسش‌ها همه گفت و شنودهایم را که با کوردووویز در صفحات گذشته نقل کردم بدون کم و کاست در اختیار آنان گذاشتم و تأکید کردم که: به نظر می‌گانه راه برای مصالحه ملی و ختم جنگ حکومت مورد قبول مردم افغانستان، از طریق انتخابات، آنهم تحت نظارت سازمان ملل متحد است و بس.

مشروط به اینکه رهبران تنظیم‌های مقیم پشاور و ایران و رهبران حزب دموکراتیک خلق در انتخابات شرکت نداشته باشند. زیرا همه آنها از پا تا سر مسلح و به خون یکدیگر تشنه و دیوانه قدرت هستند. بنابراین، چه بر سر تقسیم قدرت (مصالحه ملی) و چه در کارزارهای انتخاباتی هم‌پیکه با هم رو به رو شوند، بدون توجه به خواست یا آرای مردم با زبان تفنگ و از دهن توپ با هم سخن خواهند زد.

از جانب دیگر مردم افغانستان، به خاطر علاقمندی رهبران مذکور به ایران، پاکستان و شوروی، به آنان اعتماد ندارند و در آینده نیز هرگز به رضا و رغبت خویش به آنان رأی نخواهند داد. اما در باره برکناری کوردوویز از ماموریت شان در افغانستان متأسفانه معلومات ندارم. فردای روز مصاحبه بازتاب آن در رسانه‌های گروهی جهان چشم‌گیر بود.

کوردوویز در کتابش نوشته است:

«وقتی او (حسن شرق) صریحاً (در مصاحبه‌اش) اظهار داشت که مردم افغانستان دیگر اطمینان و اعتمادی به رهبران ح د خ و رهبران مجاهدین ندارند همه در شگفت شدند.»

شاه محمد دوست، نماینده فوق العاده دولت جمهوری در سازمان ملل متحد برایم گفت: «بسیاری از منورین افغانستان افشای سرسپردگان اجنبی را در سطح جهانی از شما انتظار داشتند.»

عبدالوکیل، وزیر خارجه وقت، در صفحه ۴۸۰ کتاب خود نوشته است:

«یکی از دلائل تصمیم‌گیری داکتر نجیب‌الله به سبکدوشی (سقوط حکومت) حسن شرق بی‌بنیه و مصاحبه حسن شرق حین اقامتش در نیویارک و انعکاس آن در مطبوعات جهان و داخل کشور بود. بنابراین اظهارات شرق برای نجیب‌الله، رهبری، کادرها و صفوف حزبی که سال‌ها قربانی‌های بی‌شماری را در راه حفظ تمامیت ارضی کشور و دفع تجاوز بیگانه‌گان (به استثنای نظامیان شوروی) انجام داده بودند قابل تحمل نبود.»

عبدالوکیل از بیانیه و مصاحبه ام با خبرنگاران بین المللی در نیویارک و عکس العمل آن در مطبوعات جهان و داخلی بحث می‌کند. اما از انعکاس آن در مطبوعات جهان و اینکه آیا پیام آور صلح و آرامش در افغانستان بود و یا ادامه جنگ و بدبختی طفره می‌روند، و هم ننوشتند که آیا در گفته هایم کلمه یا جمله‌ای را یافته بودند که ضد مصالح و منافع ملی افغانستان بوده باشد که باعث این همه خشم رئیس جمهور و بسیج پیروانش برای سقوط حکومت شده بود. حال آنکه گفته‌هایم در نیویارک پوره همان حرف‌هایی بود که به تأیید نظریات کوردوویز در کابل گفته بودم و انعکاس آن در مطبوعات جهان در آن روزها فوق‌العاده نوید-بخش شده بود.

چنانچه بعد از شنیدن آن سید محمد گلاب‌زوی، رهبر جناح خلق، به من گفت: ما خلقی‌ها تا پای جان از توافق شما با طرح کوردوویز حمایت و پیروی می‌کنیم.

هکذا اکثریت پرچی‌ها که طرفدار ببرک کارمل بودند توسط محمود بریالی به من اطلاع دادند که: ما در تطبیق و پیاده کردن طرح کوردوویز برای مصالحه ملی مخالفت نخواهیم کرد.

خوشبختانه در دستگاه دولت و گرد و نواحی شهر کابل، خصوصاً در میان استادان و محصلان پوهنتون و معلمان مکاتب آوازه طرح کوردوویز به خوشی استقبال می‌شد.

در واقعیت هم طرح کوردوویز بود که می‌توانست صلح و آرامش را به افغانستان برگرداند نه ادامه جنگ و خونریزی.

بدان جهت من صمیمانه با وی هم‌نوا شده بودم تا حکومت مورد نظر شان، از شخصیت‌های بیطرف، در افغانستان تشکیل شود و این حکومت، تحت نظر سازمان ملل متحد، انتخابات آزاد را سازماندهی کند تا مردم بتوانند بدون اشتراک رهبران ح د خ و تنظیم‌های مقیم پشاور و تهران حکومت دلخواه شان را برگزینند.

تکرار همین نظریه به خبرنگاران در نیویارک بود که باعث خشم رئیس جمهوری شد. زیرا عملی شدن انتخابات سبب می‌شد تا مردم افغانستان به جای حکومت به ارث رسیده از حفیظ‌الله امین به داکتر نجیب‌الله، حکومت مردمی دلخواه خویش را انتخاب کنند.

از سوی دیگر، تائید پلان کوردوویز علاوه بر خشم رئیس جمهور کینه توزی رهبران تنظیم‌های مقیم پشاور را نیز در ضدیت با این طرح دو بالا کرد و همصدا با ریاست جمهوری آن را از بیخ و بن مردود شمردند. سخنان ناشایسته و دور از کرامت انسانی را به من که مؤید این طرح شده بودم حواله کردند.

ولی آنچه بیش از همه درد آور بود برخورد طرفداران ادامهٔ زعامت ح د خ در اتحاد شوروی بود که به داکتر نجیب‌الله مشوره ندادند تا به جای تخریب طرح کوردوویز از آن حمایت می‌کرد و در تشکیل حکومت مردمی، همصدا با مردم افغانستان و همراه با رفقای خود، همکاری می‌کرد. در آن صورت بدون شک و شبهه نه احتیاج به جست و خیز در دفاع مستقلانه (کشته شدن هزاران انسان بی‌گناه در جنگ‌های جلال‌آباد، کنر، خوست، خدران، لوگر، پغمان و زنده جان هرات و ...) بود و نه هم منتظر عواقب ناگوار آن.

در آن صورت ما می‌توانستیم در پیگیری و پیاده کردن حکومت مردمی و ختم جنگ مؤثریت فوق‌العاده‌ای داشته باشیم. ولی متأسفانه واهمه از دست رفتن قدرت ما را به جای رسیدن به مصالحه ملی و نجات از جنگ به میدان جنگ کشاند، و بالآخره دست و پا بسته وادار به تسلیم شدن مسالمت‌آمیز کرد. با تأسف می‌توان گفت که کوردوویز و پلان وی در آن روزها خواب خوشی بود که تعبیر بدی در پی داشت.

چنانچه با اینکه یکی دو ماه از دیدار کوردوویز و ملاقات وی در کابل با خبرنگاران داخلی و خارجی نگذشته بود که اطلاع دادند فعالیت وی به عنوان نمایندهٔ سازمان ملل متحد در امور افغانستان از سوی سرمنشی آن سازمان متوقف و به جای وی بینان سیوان نمایندهٔ یونان در سازمان ملل متحد گماشته شده است.

چند روز بعد از شنیدن این خبر بدون مقدمه و در حالی که اصلاً باورم نمی‌شد، اطلاع دادند که بینان سیوان به کابل آمده است و فردا با من ملاقات دارد. در دیداری که با بینان سیوان در قصر صدارت داشتم، پیش از آنکه کارمند تشریفات وی را معرفی کند، خودش گفت: من بینان سیوان نماینده دولت یونان در سازمان ملل متحد هستم. مرا شخص پریز دو کوپار سرمنشی سازمان به حیث نماینده خاص خویش برای افغانستان به عوض دیگو کوردوویز برگزیده است. من نظریات کوردوویز را برای تشکیل حکومتی از اشخاص بیطرف برای ختم جنگ و مصالحه در افغانستان می‌ستایم و آنرا تعقیب خواهم کرد.

او نام نویس سی نفر از شخصیت‌هایی را که کوردوویز برای تشکیل حکومت بیطرف و جدا از تنظیم‌های پشاور و تهران و ریاست جمهوری برگزیده بود برایم داد و گفت: من شهرت همین اشخاص را به رهبران مجاهدین در پشاور، و در کابل به رئیس جمهور سپردم و خواهش کردم تا هر یک از طرفین ۱۵ نفر از آنها یا از کسانی که بیطرف و مورد اعتماد آنها باشند را برایم معرفی کنند تا در تشکیل حکومت سی نفری مورد نظر از آن استفاده کنم.

وی اضافه کرد: برای رسیدن به صلح و آرامش تا تشکیل حکومتی از اشخاص بیطرف که مورد قبول جناح‌های متخاصم باشند همکاری همه جانبه حکومت شما را انتظار دارم.

گفتم برای موفقیت شما در چنین امر خطیری نه تنها اعضای حکومت، بلکه یقین دارم که همه مردم حماسه آفرین افغانستان دعا و همکاری خواهند کرد. بنابراین وظیفه شما را صمیمانه تبریک گفته و یادآوری می‌کنم که سلف شما آقای کوردوویز در مدت هفت سال ماموریت خویش در افغانستان نتوانست حتی برای چند دقیقه جانبین را به مذاکره با یکدیگر راضی کند چه رسد به تشکیل حکومت ائتلافی از آنان. به همین دلیل ایشان به این نتیجه رسیدند که مصالحه و آشتی ملی رهبران مجاهدین با رهبران ح د خ خواب و خیالی است که به صورت قطع عملی شدنی نیست. بنابر آن او در پی‌ریزی حکومتی تلاش داشت که از اشخاص کاملاً غیروابسته به جناح‌های مذکور "در صورت توافق شوروی و امریکا" تشکیل

شود، تا انتخابات سرتاسری را در افغانستان زیر نظر سازمان ملل متحد به راه اندازد و بدین وسیله مردم افغانستان بتوانند حکومت دلخواه خود را خود انتخاب کنند.

به بینان سیوان نه بلکه به خودم گفتم مثل اینکه آن هم با تشریف آوری شما و رفتن کوردوویز نه شد میسر و سودای خام شد.

سیوان گفت: آنچه مرا از سایر نمایندگان سرمنشی ملل متحد متمایز می‌سازد آن است که ترس و نفرت از جنگ و عواقب ناگوار آن در تار و پود وجودم از زمان طفولیت عجین شده است و مرا وا می‌دارد تا برای نجات مردم نجیب افغانستان از این مصیبت ناخواسته بیش از همه تلاش ورزم. چراکه از طفولیت تا کلان سالی به من افسانه نه بلکه ستم کشیدگان جنگ آنچه را با تار و پود وجود خود شان تجربه کرده بودند قصه کرده می‌گفتند که مسلمانان ستمکار از هر سه تن از اجداد ارمنی من دو تن را به جرم مسلمان نبودن کشتند و سومی هم فراری شد. مادرم می‌گفت مادر کلان تو که یکی از بازماندگان جنگ مسلمانان با ارمنی‌ها بود عادت به این داشت که برای آرام کردن من، زمانی که در گهواره بودم، به جای لولولو گفتن نغمه‌های غم‌انگیز جنگ را زمزمه کند و من هم از همان دوران رفته رفته به نغمه‌ها و قصه‌هایش معتاد شده می‌رفتم.

وی افزود: به راستی هم زمانی که پای به مکتب گذاشتم و قصه فهم و قصه شنو شده بودم شبانه برای خوابیدن از کنار مادرم به بستر مادر کلانم می‌خزیدم و او بازهم از دیدنی‌های خود قصه می‌کرد و می‌گریست. قصه‌هایش قلب مرا می‌آزرد و سوزش آن مرا وا می‌داشت تا من هم گریه کنم. با اینکه سال‌هاست که از قصه شنیدن‌های من و صحنه‌پردازی‌های مادر کلانم از آن همه مصیب‌هایی که دیده بود می‌گذرد هنوزهم یاد قصه‌های مادر کلانم مرا به گریه می‌اندازد.

و شروع کرد به گریه کردن.

گریه‌های پرسوز وی ما را هم متأثر ساخت، تا جایی که نزدیک بود همه با هم گریه

کنیم که در کمتر از یک چشم برهم زدن صحنه تغییر کرد و به جای اشک در چشمان خنده بر لبانش نقش بست، مثل اینکه نه مادر کلانی بود و نه قصه‌های غم انگیزش. خوش و خندان گفت:

از اینکه یاد نیاکان ستم کشیده ام مرا از خود بی خود کرده بود و از بی خودی به جای ترکان غدار همه مسلمانان شریف را نفرین کردم مرا ببخشید.

و مرا ببخشید را چند بار (برای اینکه ما را از نفرت خود در برابر مسلمانان اغفال کرده باشد) تکرار کرد و سپس گفت: یک ماه بعد پس از دیدار با شاه سابق و دیگر شخصیت‌های افغانستان در اروپا و آمریکا به کابل باز می‌گردم، آن هم جهت مشوره در بارهٔ مصالحهٔ ملی با رئیس‌جمهور و شما.

من که از صحنه سازی‌هایش مات و مبهوت شده بودم با بی‌ربغتی با وی دست داده گفتم: به امید بازگشت شما و توضیحات بیشتر در بارهٔ آشتی ملی و ختم جنگ در افغانستان. خدا حافظ.

تحریف پیشنهاد کوردوویز، ابداع حکومت مشترک مجاهدین با ح د خ، معتاد شدن به افسانه‌های مادر کلان و گریه‌های بینان سیوان همه با هم نمایانگر خواست باطنی وی برای پایان دادن به مصالحهٔ ملی و کشاله‌دار کردن جنگ و قتل و قتال مسلمانان افغانستان، طبق آرزوی مادر کلانش نه ایجابات ماموریتش، بود.

اگر مادر کلانش زنده می‌بود و می‌دید که بینان سیوان در زمان ماموریتش در افغانستان با چه مهارتی رهبران دولت جمهوری را فریب داد و زمینهٔ مساعد شدهٔ مصالحه و آشتی ملی را با جنگ و خونریزی و بدبختی مردم افغانستان تعویض کرد از خوشی دل کفک می‌شد. با آن هم تلاش داشتیم هر آنچه را از سیوان شنیده بودم و سوسه پنداشته تعبیر سازنده‌ای از گفته‌هایش بکنم تا از افسانه‌های مادر کلانش.

در واقع هم چگونه امکان داشت شخصی که در دفتر سازمان ملل متحد با کوردوویز همکار بوده، و به گفتهٔ خودش، موضوع افغانستان را هم دنبال می‌کرده

است نداند که رهبران مجاهدین هرگز حاضر نمی‌شدند با رهبران ح د خ دیدار و گفتگو کنند. برعکس، متحدانه و متفقانه شعار می‌دادند که تا پایان دادن به زعامت ح د خ و خروج بدون قید و شرط عساکر شوروی از افغانستان خواهند جنگید. و اکنون بینان سیوان چگونه می‌توانست از این دو دشمن آشتی ناپذیر، با یک دیدار و بدون هیچ مقدمه‌ای حکومت مشترک بسازد. آنهم برای برگزاری انتخابات مشترک.

بنابراین بهتر دانستم تا رئیس جمهور را در جریان گفتگوها با بینان سیوان قرار دهم. چرا که ایشان رهبری خاد (استخبارات دولتی افغانستان) را در طول مدت جنگ به عهده داشتند و بهتر از هر کس دیگر در باره رهبران مجاهدین و خواست آنها معلومات داشت.

با اینکه بعد از توافق با کوردوویز، و دیدار با گورباچف، رهبر شوروی، که به رئیس جمهور ناخوشایند تمام شده بود، دیدار دو به دوی ما کمتر اتفاق می افتاد، بازهم اهمیت موضوع مرا وادار کرد تا در خدمت شان باشم.

برخلاف آنچه تصور می‌کردم با پیش آمد گرم و صمیمانه شان رو به رو شدم، سپس گفتند سیوان با شما ملاقات داشت. تا خواستم چیزی بگویم ادامه داد:

با صحبتی که با بینان سیوان داشتم از گفته‌هایش به خوبی فهمیده می‌شد که برخلاف کوردوویز مرد قاطع و مصممی است و تلاش دارد تا مصالحه ملی را جهت ختم جنگ با جلب توجه هر دو طرف مشاجره عملی کند. گرچه با کمی تفاوت (جلب رضایت مجاهدین و ح د خ) او طرح کوردوویز را برای ایجاد حکومتی از اشخاص بیطرف تعقیب خواهد کرد. و تا جایی که به من گفته اند سیوان در ملاقات با شما آنچه به من گفته بود به شما نیز گفته است، برداشت شما از گفته‌های او چیست؟

در جواب دادن به مشکل رو به رو شدم. زیرا برخلاف تصور، جناب شان شیفته سخنان بینان سیوان شده بودند و بنابراین برایم نه جای حکایت باقی مانده بود نه

فرصت شکایت.

عبدالوکیل، وزیر خارجه وقت، که بعدها با داکتر نجیب‌الله و بینان سیوان هم‌زمان شده بود، در باره علاقه‌مندی نجیب‌الله به سیوان در صفحه ۹۶۳ اثرش می‌نویسد: «اینکه چرا نجیب‌الله و رهبر حزبی و دولتی حاضر به قبول طرح سیوان شدند، تا جایی که در جریان حوادث از نزدیک قرار داشتیم، علتش اعتماد و اطمینان بیش از حد و خوشبینانه نجیب‌الله به وعده‌های فریبنده بینان سیوان و معاون سیاسی‌اش فلیپ کاروین امریکایی بود.»

نجیب‌الله تصور می‌کرد در انتخابات آینده که تحت نظر سازمان ملل متحد صورت خواهد گرفت بار دیگر می‌تواند با پشتیبانی غیر مستقیم ملل متحد اداره کشور را به دست بگیرد. بنابراین حاضر شد تا طرح سیوان را در مورد انتقال قدرت به یک حکومت بیطرف و تکنوکرات ۱۵ نفری را قبول کند. ولی با آنهم گفتم: اگر پیشنهاد سیوان را رهبران مجاهدین (تنظیمی‌ها) در پشاور قبول نکنند فکر می‌کنم مشکل ما با مخالفین مسلح پیچیده‌تر خواهد شد. فرمودند عین تشویش شما را من هم داشتم و از سیوان پرسیدم، او گفت در صورتی که ریاست جمهوری شما و سران مجاهدین از معرفی ۱۵ نفر مورد نظر خودداری کنند در آن صورت ما ۳۰ نفر منتخب کوردووئیز را جهت تشکیل حکومت بی‌طرف تحت بحث قرار خواهیم داد. و در صورتی که یکی از دو طرف حاضر به همکاری نشود ما ۱۵ نفر از اشخاص بیطرف و شناخته شده و مورد اعتماد مردم را با ۱۵ نفر طرف موافق مدغم خواهیم کرد.

رئیس جمهور فرمودند: نظریات بینان سیوان ساده و سازنده است. من و همه اعضای ح د خ از آن حمایت خواهیم کرد.

گفتم اگر مخالفین مسلح دولت پیشنهادات سیوان را نپذیرند به جنگ ادامه نخواهند داد؟

فرمودند: سیوان در باره اینکه به جنگ، هم‌زمان با تشکیل حکومت مورد نظر،

توقف داده خواهد شد نظریات و معلومات سازنده داشت که در آینده با شما در میان خواهم گذاشت.

با اینکه جناب شان با جمله «با شما در میان خواهم گذاشت» می‌خواست به صحبت پایان دهند، بازهم پرسیدم: پیشنهاد کوردوویز در گذشته و نظریات سیوان در این روزها اگر از حمایت و پشتیبانی صادقانه دولت امریکا و اتحاد- جماهیرشوروی برخوردار نباشد نه ارزش دارد و نه هم جنبه تطبیقی، و نه هم تأثیری در ختم جنگ.

فرمودند: در این باره جای تشویش نیست، زیرا بینان سیوان با دست خالی به افغانستان نیامده است.

خدا را شکر گفته از ایشان خداحافظی کردم.

طوری که پیش‌بینی می‌شد رهبران مجاهدین (سران هفت تنظیم مقیم پشاور) بعد از دیدار با بینان سیوان نه تنها طرح وی را برای تشکیل حکومتی از طرفداران ح د خ و مجاهدین رد کردند بلکه اعلام داشتند که مجاهدین تا خروج کامل عساکر شوروی از افغانستان و سقوط زعامت ح د خ و تأسیس حکومت اسلامی مورد نظر مجاهدین به جنگ ادامه خواهند داد.

با آنهم دیری نگذشت که بینان سیوان به کابل آمد و بعد از دیدار با رئیس‌جمهور ملاقاتی داشت با من، که در آن ضمن گفتگوی تعارفی گفتم: در این سفر دیداری داشتم با شاه سابق افغانستان و داکتر محمد یوسف صدراعظم و تعدادی از وزراء، سفرا و جنرال‌های سابق و اشخاص بانفوذ افغانستان که فعلاً در اروپا به سر می‌برند. خوشبختانه صحبت‌های ما در باره مصالحه ملی و ختم جنگ با تشکیل حکومتی از اشخاص بیطرف بیش از آنچه انتظار داشتم مورد تأیید آنان قرار گرفت.

سیوان گفت: رهبران مجاهدین در پشاور حاضر به قبولی پیشنهاداتم نشدند، ولی بازهم با آنها ملاقات و یادآوری خواهم کرد که اگر شخص و یا اشخاصی نخواهند

در مذاکرات نماینده سرمنشی سازمان ملل متحد برای حل سیاسی موضوع افغانستان اشتراک کنند از پلان صلح ملل متحد تجرید خواهند شد.

تا خواستم بپرسم، خودش گفت: در دیداری که با رئیس جمهور داشتم عبدالوکیل وزیر خارجه هم حاضر بود. رئیس جمهور از اینکه توانسته بودم در اولین دیدار خویش با شخصیت‌های معروف و مؤثر افغانی در خارج از کشور ملاقات و توجه آنان را به همکاری در مصالحه ملی جلب کنم خیلی خوشنود شدند و فرمودند: ما پیشنهاد شما را در باره تشکیل حکومتی از اشخاص بی طرف برای پیاده کردن مصالحه ملی با رفقای دفتر سیاسی و دیگر شخصیت‌های ح د خ در میان گذاشتیم. بناءً به شما اطمینان می‌دهم که ریاست جمهوری و هیئت رهبری و همه اعضای ح د خ در حل سیاسی موضوع افغانستان از نظریات شما حمایت و پشتیبانی خواهند کرد. ایشان شهرت ۳۰ نفر را در اختیارم گذاشت و گفت شما می‌توانید ۱۵ نفر را از اشخاص مذکور برای تشکیل حکومتی مرکب از ۳۰ نفر مورد نظر خویش انتخاب کنید. رئیس جمهور گفت ما تلاش‌های شما را برای جلب همکاری رهبران مجاهدین در تشکیل حکومتی از اشخاص بی طرف (مورد قبول هر دو جانب) استقبال می‌کنیم. ولی باز هم اگر آنها بخواهند به لجابت و ستیزه‌گری ادامه داده در مصالحه ملی اشتراک نکنند گفته می‌توانم که اگر دولت افغانستان از حمایت جامعه ملل در تشکیل حکومت گفته شده برخوردار باشد توانایی آن را خواهد داشت تا با دشمنان دولت جمهوری تصفیة حساب کند. در این میان عبدالوکیل وزیر خارجه گفت خوشبختانه حزب و دولت ما از حمایت اکثریت مردم خویش برخوردارند و آنانی که به نام افغان یا مجاهد گفته با ما می‌چنگند یا پاکستانی استند و یا از افراد اجیر شده از کشورهای عربی. عبدالوکیل گفت ما باور داریم همین که حکومت مورد نظر شما در عمل پیاده شود اکثریت مردم افغانستان از آن پشتیبانی و حمایت می‌کنند.

از شنیدن حرف‌های بی بنیاد از زبان سیوان نزدیک بود به جای سیوان من گریه کنم. اما در موقعی که من بودم گریه کردن به جای تدبیر، مشکل پیچیده را پیچیده‌تر می‌کرد. آنهم در حالی که رئیس جمهور گرویده گفته‌های سیوان شده بود و بینان سیوان هم مطمئن از فرموده‌های رئیس جمهور و عبدالوکیل وزیر خارجه. و به

نظر می‌رسید که از نظر هر سه‌شان صدراعظم شده بود انگشت ششم.

آنها می‌دانستند که من به اشتراک شخصیت‌های معروف و کاردان افغانستان، که در اروپا و آمریکا و بعضاً در داخل کشور به سر می‌بردند، در حکومت مورد نظر بینان سیوان به صورت قطع باور نداشتم. بلکه در باره اشخاص موصوف بیشتر گرویده سخنان واقع‌بینانه کوردوویز شده بودم که بعد از بارها ملاقات و گفتگو با تک‌تک‌شان در ظرف هفت سال می‌گفت: شخصیت‌های نامور افغان (مانند شاه سابق و خانواده وی و داکتر محمد یوسف صدراعظم سابق و غیره) را رهبران مجاهدین در پشاور و ایران نمی‌پذیرند و خود‌شان به هیچ‌شکلی از اشکال حاضر به همکاری با ریاست جمهوری افغانستان نیستند.

بنابراین به بینان سیوان گفتم: ابتکار شما در جذب افغان‌های مخالف دولت جمهوری در آمریکا و اروپا، که هرگز تصور نمی‌شد، واقعاً یک معجزه است و از صمیم قلب این موفقیت را به شما تبریک گفته خواهشمندم تا اسمای‌شان را محرمانه در اختیارم بگذارید تا از نشر و پخش خبرهایی که به آنان خوشایند نباشد در مطبوعات جلوگیری شود.

بینان سیوان گفت: با شخصیت‌هایی که در اروپا و آمریکا جهت اشتراک و همکاری‌شان ملاقات داشتم با آنکه همکاری‌شان را در تشکیل حکومت انتقالی از اشخاص بی‌طرف وعده دادند خواهش کردند تا روزی که با اشخاص معرفی شده از جانب دولت جمهوری برای تشکیل حکومت مورد نظر جلسه و توافق نکرده‌اند از افشا و معرفی اسمای‌شان جداً جلوگیری شود. بناءً با عرض معذرت نمی‌توانم نظر به وعده‌ای که به آنها داده‌ام آنان را به شما معرفی کنم.

بینان سیوان افزود: عین موضوع را حضور رئیس‌جمهور هم عرض کردم و ایشان قانع شدند.

باور کردن به گفته‌های سیوان که او توانسته باشد مشهورترین مخالفان سرسخت دولت افغانستان را با یک دیدار کوتاه و ادار به همکاری با ریاست جمهوری کند کار

ساده‌ای نبود. به خصوص این که حاضر نشد حتی اسمای شان را با رئیس جمهور که قوماندانی اعلاى اردو را در جنگ علیه مجاهدین و رهبری مشاورین مصالحه ملی را شخصاً به عهده داشت در میان بگذارد شک و تردیدم را در صداقت او به مصالحه ملی و ختم جنگ چند برابر کرد.

متأسفانه او با همه بی‌اعتمادی‌ام توانسته بود از محبت و اعتماد رئیس جمهور برخوردار شود. چنانچه روزی که می‌خواستم خدمت رئیس جمهور در باره اینکه آقای سیوان به ختم جنگ در افغانستان علاقمند نیستند توضیح بدهم، فرمود: جناب صدراعظم، به نظرم شما بیش از حد زیر تأثیر گفته‌های کوردوویز قرار گرفته اید.

ناچار گفتم سن و سالم تقاضای آن را نمی‌کنند که با یک دیدار تحت تأثیر کسی قرار بگیرم، آنهم شخصی که هم خودش رفت و هم نظریاتش.

و حالا ما مانده بودیم و بینان سیوان. با ختم این بحث کارهای دیگر دولتی را در میان گذاشتم.

دیری نگذشت که باز بینان سیوان بعد از سفرش به پاکستان، ایران، اروپا و امریکا و دیدار با اشخاصی که قرار گفته خودش به وی وعده همکاری برای شامل شدن در حکومت موقت داده بودند، به کابل آمد.

او پس از دیدار با رئیس جمهور برای گفتگو با من به قصر صدارت آمد و ضمن ارائه توضیحاتی در رابطه با سفرش گفت: سفر خوبی بود و موفقیت بیش از انتظار در برداشت. زیرا مخالفان سرشناس دولت جمهوری از اشخاصی که رئیس جمهور جهت عضویت در حکومت موقت معرفی کرده بود به همکاری با ۹ نفر آنها اطمینان دادند و گفتند همین که با شش نفر دیگر پیشنهادی رئیس جمهور موافقت صورت گیرد حاضر خواهند بود ۱۵ نفر کابینه موقت را معرفی کنند تا اگر خدا بخواهد انتخابات را در افغانستان جهت انتخاب رئیس جمهور مورد قبول همه به راه اندازند.

پرسیدم: آیا می‌شود به این سادگی مجاهدین و خصوصاً رهبران جاه‌طلب آنها را نادیده گرفت؟

گفت: چون خود آنها در مصالحه اشتراک نکرده اند، اگر بخواهند به جنگ ادامه دهند از حمایت بین‌المللی در جنگ برخوردار نخواهند شد و خواهی نخواهی از جانب اردوی دولت جمهوری شکست می‌خورند. در آن صورت دولت امریکا و دیگر کشورهای مخالف دولت جمهوری افغانستان ناگزیر خواهند بود تا دولت جمهوری را تحت قیادت داکتر نجیب‌الله به رسمیت بشناسند.

و آنچه داکتر نجیب‌الله را گرویده بینان سیوان و خصوصاً معاون سیاسی وی فلیپ کاروین امریکایی کرده بود اطمینانی بود که بینان سیوان به داکتر نجیب‌الله داده بود، مبنی بر اینکه معاون وی فلیپ کاروین یک مامور بلند پایه وزارت خارجه امریکاست که تحت پوشش ماموریت در ملل متحد در افغانستان وظیفه‌دار شده است تا اوضاع افغانستان را به دقت مطالعه کرده وزارت خارجه امریکا را در جریان وقایع کشور بگذارد. بینان سیوان به داکتر نجیب‌الله اطمینان می‌داد که: خوشبختانه فلیپ کاروین به این باور رسیده است که در نبود شما زعامت افغانستان به دست بنیادگرایان مسلمان می‌افتد. درست همان چیزی که دولت امریکا هرگز آن را نمی‌خواهد.

متأسفانه اعلامیه‌های رسمی دولت امریکا در آن روزها، که یکی پی دیگری در تائید و حمایت از رهبران مجاهدین در پشاور نشر می‌شد، نشان می‌داد که: تا موجودیت داکتر نجیب‌الله به حیث رئیس جمهور هرگز مذاکره‌ای جهت مصالحه و ختم جنگ صورت نخواهد گرفت.

از سوی دیگر، در آن زمان تقریباً قاطبه مردم افغانستان خواستار سقوط دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بودند. از این که چگونه و چرا داکتر نجیب‌الله تحت تأثیر گفته‌های پی بنیاد و نامستند بینان سیوان و معاون او قرار گرفته بود دانسته نشد که آیا واقعاً توقع بیش از حد در ادامه قدرت وی را از خود پی خبر کرده بود یا برعکس او حاضر شده بود تا برای ختم جنگ و مصالحه ملی از قدرت

کناره گیری و آن را به شاه سابق واگذار کند. به این ارتباط نزدیک ترین شخصی که بین داکتر نجیب الله و پادشاه سابق افغانستان مراوده برقرار می کرد و رانتسوف، معاون اول وزیر خارجه و سفیر فوق العاده شوروی در افغانستان بود. سلیک هریسن در کتاب پشت پرده افغانستان، که به اشتراک کوردوویز، معاون سرمنشی سازمان ملل متحد، نوشته است در صفحه ۲۵۷ می نویسد:

ورانتسوف در این باره می گوید: آنچه پیش آمد خواست ما نبود و در واقع موضع خشک امریکا ما را به این سو کشاند. علاوه بر آن نجیب الله دارای عقاید مخصوص به خود بود، او به دیدگاه خود چسبیده بود و تمام پیشنهادات برای کناره گیری از حزب یا تحدید کنترل آن را رد میکرد. آنچه او می خواست عکس اینها بود.

نجیب الله حاضر بود یک پست احترام آمیز به ظاهرشاه بدهد و او به عنوان پدر ملت تلقی شود و نیز نامزدهای او بتوانند به حکومت بپیوندند. اما حزب خلق باید موقعیت های کلیدی را حفظ میکرد.

سرانجام در اکتوبر ۱۹۸۷ نجیب الله تحت فشار شوروی موافقت کرد که شاه بتواند نخست وزیر و وزیر داخله که پلیس را هم اداره می کرد انتخاب کند. پست وزارت خارجه و مالیه هم قابل مذاکره بود. اما ریاست جمهوری، وزارت دفاع ملی و خاد (پلیس مخفی) هم چنان در دست حزب باقی می ماند. و رانتسوف درین رابطه گفت: من چندین بار با شاه سابق صحبت کردم و او این پیشنهاد را نپذیرفت. شاید او با رد اینها کار عاقلانه ای می کرد.

متأسفانه با تلاشهای پیگیر نتوانستیم دلیل آنرا دریابیم که چگونه و چرا کوردوویز با همه معلوماتی که در مدت هفت سال در باره ختم جنگ و آشتی ملی اندوخته بود بیک باره گی از صحنه غایب و با بینان سیوان تعویض شد.

با اینکه پوره معتقد شده بودم که بینان سیوان به جای مصالحه ملی، اسلام کشی را در افغانستان پیاده می کرد، بازهم چاره ای به جز شنیدن موعظه های وی نداشتم. زیرا کمترین بی اعتنایی با سیوان معنای مشت و گریبان شدن با رئیس

جمهور را داشت، که آن هم به نفع تنظیمی‌های پشاور تمام می‌شد تا کنار رفتن بینان سیوان.

از حيله‌گری‌های بینان سیوان که بگذریم در آن شب و روز در قصر ریاست جمهوری و وزارت خارجه بیشترین گفتگوها پیرامون سفر رئیس جمهور به امریکا و اشتراک وی در چهل و نهمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویارک می‌چرخید. و آنچه بیشتر از همه، همه هواداران طرح سیوان را مشغول و مشعوف کرده بود و وزارت خارجه آن را احتمالاً با استفاده از معلومات دست اول بینان سیوان اشاعه می‌داد آن بود که: سفر رئیس جمهور به امریکا و بیانیه پرمحتوا و بکر وی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و نشر و پخش آن در مطبوعات جهان تأثیرات شگرفی در روابط امریکا و جهان غرب با افغانستان به بار خواهد آورد.

بنابراین وزارت خارجه ترتیبات سفر رئیس جمهور را نسبت به دیگر سفرهای شان مجلل‌تر و با شکوه‌تر تنظیم کرده بود. چنانچه تعداد هیئت همراه و مطبوعاتی‌ها و بادی‌گاردها سر به پنجاه نفر می‌کشید و سرک بین ارگ و میدان هوایی را با نصب بیرق‌های افغانستان تزیین کرده بودند. ولی شام روزی که فردای آن بایستی رئیس جمهور با ترتیبات خاص عازم امریکا می‌شد رئیس شرکت آریانا به وزارت خارجه اطلاع داد که کشورهای غربی که طیاره حامل رئیس جمهور داکتر نجیب‌الله از فضای آنها پرواز می‌کرد اطلاع دادند که به آن طیاره اجازه عبور از فضای کشورهای شان را نمی‌دهند.

هكذا شاه محمد دوست نماینده افغانستان در سازمان ملل متحد به وزارت امور خارجه اطلاع داد که: برهان‌الدین ربانی، رئیس جمعیت اسلامی افغانستان مقیم پشاور، به واشنگتن آمده است و سفیر پاکستان تلاش دارد با جلب توجه نمایندگان دول مخالف دولت جمهوری افغانستان در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، زمینه سخنرانی وی را به حیث نماینده مقاومت افغانستان در نبود هیئت افغانی آماده کند. بنابراین انتظار دارم تا هرچه زودتر هیئت افغانستان جهت اشتراک در چهل و نهمین اجلاس مجمع عمومی ملل متحد حضور به هم رسانند.

ایجاد مانع در اشتراک رئیس جمهور در اجلاس مذکور و به خصوص اطلاعیه نماینده افغانستان در سازمان ملل متحد باعث شد تا صدراعظم به حیث رئیس هیئت در اجلاس مجمع عمومی ملل متحد اشتراک کند. بنابراین به دیدار رئیس جمهور رفتم تا از انتخابم در اجرای چنین امر مهمی قدردانی کرده خواهش کنم تا مرا در جریان آنچه در نظر داشتند در مجمع عمومی ملل متحد ایراد کنند بگذارند. فرمودند: همه چیز آماده است و به دسترس شما گذاشته می‌شود.

با اینکه در آن روز با صحبت یک ساعته‌ای که باهم داشتیم چند بار موضوع نیویارک را تکرار کردم متأسفانه تا روزی که عازم نیویارک شدم حاضر نشدند تحریری یا شفاهی مرا در جریان خواسته‌های خویش که بایستی در مجمع عمومی ملل متحد ایراد می‌شد بگذارند.

داکتر نجیب‌الله از پیش آمد سردی که با من داشت حق به جانب بود. زیرا واهمه از دست دادن قدرت از من، به خصوص پس از بازگشت از اتحاد جماهیر شوروی و استقبال گرم رهبران آن کشور، برایش رقیب خیالی و جانشین واهی ساخته بود که گویا در تلاش سرنگونی‌اش بود. در حالی که من نخواستم ماموریت وی را در مجمع عمومی ملل متحد انجام می‌دادم و آنهم در حالی که خودش چنین تصمیمی گرفته بود.

در آن روزها تحکیم یا تعویض زعامت در افغانستان منحصر بود به تصمیم زعمای اتحاد جماهیر شوروی، نه به اراده و تصمیم ریاست جمهوری. و آنهم به شرطی که جانشین قدرت به خواست رهبری جمعیت اسلامی در تشکیل ولایت تاجکان (بدخشان، تخار، بغلان، کندز، پنجشیر و سالنگ شمالی و جنوبی) به نام اداره نیمه مستقلی تحت رهبری جمعیت اسلامی تن در می‌داد (تفصیل در کتاب کودتای پنجم). با اینکه جناب شان به خوبی می‌دانستند که من و امثال من شایسته‌گی چنین زعامتی را که موجب رضایت دولت شوروی و همکاری با جمعیت اسلامی شود نداشتیم، ولی بازهم در حالی که نمی‌خواست من پیشنهادات خویش را مبنی بر صحنه گذاشتن بر طرح کوردوویز، برای مصالحه ملی و انتخاب حکومت مردمی، و رد طرح بینان سیوان در پیشگاه نمایندگان جامعه جهانی عرضه و استدعای همکاری کنم مرا به نیویارک فرستاد. اما دروازه‌های مجمع عمومی ملل

متحد را به رویم قفل زد و مانع سخنرانی ام در آن مجمع بزرگ جهانی شد. بدین سان که:

یک روز قبل از پرواز جانب نیویارک به من اطلاع دادند که برای رفع نقص فنی که در طیاره موجود است سفر من برای ۲۴ ساعت به تعویق افتاد. همچنان در همان روز بود که وزارت امور خارجه دعوت‌نامهٔ صدراعظم چکسلواکیا را برای دیدار یک روزه حین توقف پرواز در آن کشور در اختیارم گذاشت. به آنها گفتم با عرض امتنان و تشکر از دعوت شان خواهش نمایید تا اگر ممکن باشد این دیدار بعد از بازگشتم از نیویارک صورت بگیرد. زیرا می‌خواهم بعد از دعوت رسمی برای یکی دو روز جهت معاینات صبحی در آن کشور بمانم.

طبق معمول پرواز طیارهٔ هیئت افغانی به سوی نیویارک دو سه ساعتی در میدان هوایی پراگ بدون تشریفات دولتی توقف می‌کرد و با اینکه انتظار تشریفات رسمی را بعد از سفر نیویارک داشتم، برخلاف توقع، در میدان هوایی پراگ با استقبال گرم و رسمی صدراعظم چکوسلواکیا و همراهان شان رو به رو شدم. آنها با تشریفات خاصی مرا به مهمان‌خانهٔ دولتی بردند.

فردای آن روز، پیش از پرواز به سوی نیویارک، بازهم صدراعظم موصوف ما را تا دروازهٔ طیاره مشایعت کرد. پس از رسیدن به نیویارک، همراه با شاه محمد دوست، نمایندهٔ دائمی دولت افغانستان در سازمان ملل متحد، که جهت پذیرایی همراه با همکاران خویش به میدان هوایی آمده بود، روانهٔ هوتلی شدیم که قبلاً برای بود و باش هیئت کرایه کرده بود.

شاه محمد دوست چه زمانی که وزیر خارجهٔ افغانستان بود و چه حالا که نمایندگی کشورش را در سازمان ملل متحد به عهده داشت تماس نزدیک و رابطهٔ صمیمانه ای را با کوردووویز، نمایندهٔ سرمنشی سازمان ملل متحد (برای جستجوی مصالحه در افغانستان) حفظ کرده بود.

وی در حالی که مساعی کوردووویز را برای پیاده کردن مصالحهٔ ملی در افغانستان می‌ستود برایم گفت: دو سه باری که با سیوان ملاقات داشتم ضمن اینکه از شما دل خوشی نداشت بازهم به این باور رسیدم که برای اغفال شما و سایر رهبران

افغانستان و ادامه جنگ کار می‌کند تا پیاده کردن مصالحه ملی در افغانستان.

به دوست گفتم متأسفانه بینان سیوان توانسته است تا در قلب رئیس جمهور جای پیدا کند و بر شانه های وزیر خارجه سوار شود. بنابراین برای جلوگیری از به گمراهی کشانده شدن ما در امر مصالحه ملی مطالبی در باره پیاده کردن مصالحه ملی و انتخابات عمومی در افغانستان، برای انتخاب حکومت مورد نظر مردم همزمان با خروج قوای شوروی از کشور، تهیه کرده‌ام که می‌خواهم آن را در مجمع عمومی ملل متحد به این امید که تلاش‌های مذبوحانه بینان سیوان را در افغانستان رسوا و بی اثر کنم ایراد کنم.

دوست گفت: متأسفانه زمان حضور و سخنرانی شما در مجمع عمومی به ساعت دوی بعد از ظهر امروز تعیین شده بود که آنهم در نبود شما در جلسه منتفی شده است.

به او گفتم: این بود نتیجه بیش از سی و پنج سال دوستی و برادری شما با من (با دوست در سال ۱۳۲۹ش در اولین اتحادیهٔ محصلین پوهنتون کابل آشنا شده بودم و تا سال ۱۳۶۷ش دوستی ما ادامه داشت).

او چیزی نگفت. اما سه ورق را از دوسیه‌ای که در بکس دستی خویش داشت بیرون کشید و به من داد. در هر سه ورق خواهش مشابه اما با تاریخ‌های متفاوت عنوانی وزارت امور خارجه نوشته شده بود که: طوری که اطلاع دارید زمان حضور و سخنرانی سران کشورهای عضو سازمان ملل متحد در اجلاس مجمع عمومی یک ماه قبل از تشکیل جلسه‌های این مؤسسه به اطلاع حکومت‌های شان رسانیده می‌شود. بنابراین تغییر زمان حضور سران کشورها در مجمع مذکور ممکن نیست. از آنرو وقتی که در آن مجمع برای رئیس جمهور تعیین شده بود حالا دفتر سرمنشی آن را برای صدراعظم گذاشته اند. بناءً خواهشمندم تا هیئت دو روز قبل از موعد گفته شده در نیویارک حاضر باشند.

با خواندن یادداشت‌ها متوجه شدم اگر سفرم دو روز و یک شب در دعوت صدراعظم چکوسلواکیا و ۲۴ ساعت به بهانه خرابی طیاره به تعویق نمی افتاد پوره سر وقت به نیویارک می رسیدم.

موضوع را به دوست گفتم، او گفت: فکر می‌کنم مبتکر این دسیسه بینان سیوان و مجری آن وکیل جان وزیر خارجه، با کسب توافق رئیس جمهور، باشد.

با اینکه من به خرابی و بدنامی آنها روادار نبودم، اما نظریاتم با دیدگاه‌های شان برای مصلحت ملی و ختم جنگ در افغانستان متفاوت بود. زیرا من عقیده داشتم که تطبیق پیشنهاد کوردووویز باعث ختم جنگ در افغانستان و سبب نیک نامی رئیس جمهور و رفقاییش می‌شد. ولی آنها که تطبیق پیشنهادات کوردووویز را سبب سقوط و نظریات بینان سیوان را باعث دوام زعامت ح د خ می‌دانستند دسیسه کردند تا بتوانم در مجمع عمومی ملل متحد در باره طرح کوردووویز و آنچه خود در باره مصالحه ملی در چانته داشتم سخنرانی کنم.

پی‌خبر از اینکه نظریات کوردووویز بوتل عطری در دستم شده بود که نه تنها چارچوب خانه ملل را بلکه می‌شد کوچه و بازار را هم با آن معطر کرد و من هم به کمک شاه محمد دوست چنان کردم.

شاه محمد دوست گفت: حالا که چنان کردند چه باید کرد؟

گفتم در این شهر هم نابلدم و هم سرکلاوه را گم کرده‌ام، بناءً بیشتر از همه چیز به کمک شما احتیاج دارم.

گفت: اگر اجازه شما باشد ملاقات شما را با سرمنشی سازمان ملل متحد تنظیم می‌کنم و پس از آن برای شما مصاحبه مطبوعاتی که در آن تقریباً همه روزنامه‌نگاران کشورهای مختلف جهان اشتراک داشته باشند در مقر سازمان ملل متحد رو به راه می‌کنم.

با مسرت زیاد گفتم دوست عزیز، من در اختیار شما هستم. و همین که بعد از خداحافظی می‌خواست از دروازه خارج شود بازگشت و گفت: چیزی به یادم آمد. رئیس شورای روابط خارجی امریکا پس از انتخاب شما به حیث صدراعظم از شما دعوت کرده بود تا به امریکا سفر کنید. من متن دعوت‌نامه را همان روز به وزارت خارجه مخابره و پس از آن دو بارهم تعقیب کردم. ولی قبولی دعوت یا نپذیرفتن آن را به من خبر ندادند.

به دوست گفتم نه در باره این شورا وزیر خارجه برابم چیزی گفت و نه هم از دعوت شان.

گفت: این شورا با اینکه یک مؤسسه غیر دولتی است اما از اعتبار فوق العاده‌ای نزد مقامات دولتی به خصوص وزارت خارجه آمریکا برخوردار است. زیرا اعضای آن را وزرای خارجه سابق و سناتورها و بعضی از مامورین بلند رتبه متقاعد امریکا تشکیل می‌دهند و در چنین شرایطی که روابط امریکا با افغانستان فوق العاده متشنج است گمان نمی‌کنم بدون موافقه مقامات ذیصلاح امریکا از شما دعوت کرده باشد.

به دوست گفتم: خواهش می‌کنم همین اکنون با رئیس موصوف اگر به نظر شما مساعد باشد تماس گرفته از جانب من بگوئید می‌خواهم هر زمانی که برای شان مساعد باشد ملاقات کنم.

او پس از تماس تلفونی گفت: رئیس و اعضای شورا پس فردا انتظار ملاقات با شما را در مقر شورا دارند.

من هم با همراهی شاه محمد دوست و دو سه نفر از هیئت همراه در زمان موعود به شورای مذکور رفتم که از جانب رئیس و اعضای آن شورا به گرمی استقبال شدم و آنهم در زمانی که در افغانستان از منشی عمومی تا آخرین فرد ح د خ به دولت امریکا ناسزا می‌گفتند.

پیش آمد بالاتر از انتظار آنها سوالی را بوجود آورد که آیا اینها اشخاص آزاده بودند یا ما مزدوران چشم و گوش بسته.

پس از خوش آمدگویی دوستانه رئیس مجلس، یکی از اعضای مجلس پرسید: نظر شما در باره مصالحه ملی و ختم جنگ در افغانستان چیست؟

من طرح کوردوویرا، که عبارت بود از تشکیل حکومتی از اشخاص غیر وابسته به ح د خ و تنظیم‌های مقیم پشاور و تهران تا زمینه برگزاری انتخابات برای تعیین حکومت منتخب و مردمی را فراهم کند، به طور مفصل توضیح دادم. پس از آنکه با حوصله‌مندی حرف‌های مرا شنیدند، یکی دیگر از اعضای شورای روابط خارجی

امریکا پرسید: از نظر بسیاری از کسانی که اوضاع افغانستان را دنبال می‌کنند نظام موجود در افغانستان بعد از خروج نیروهای شوروی از هم می‌پاشد، نظر شما چیست؟

گفتم: تا جایی که اطلاع دارم این نظام نه تنها بعد از خروج نیروهای شوروی سقوط نخواهد کرد بلکه می‌تواند سال‌ها به جنگ و خونریزی ادامه دهد، اما متأسفانه نه به مصلحت ملی. زیرا سران هفت تنظیم مقیم پشاور در گرفتن قدرت از ح د خ اتفاق نظر ندارند و هر کدام به تنهایی مدعی تاج و تخت در کابل است. گرچه پاکستان به عنوان حامی درجه یک مجاهدین تلاش دارد تا رهبران تنظیم‌های مقیم پشاور با سقوط دولت کابل زعامت افغانستان را به دست بگیرند، اما نه به حیث فاتحان و کسانی که اردوی اتحاد شوروی را شکست داده اند، بلکه به حیث گروه‌های شکست خورده و سرافکنده، دست نشانده و فرمان بردار پاکستان. و اما در باره دولت امریکا فکر می‌کنم این اشتباه را که اجازه داد رژیم افراطی مذهبی در ایران به قدرت برسد، در افغانستان تکرار نخواهد کرد. با همه آنچه گفته شد اردوی سیصد هزار نفری افغانستان که پیشرفته‌ترین سلاح‌ها را در اختیار دارد از توانایی کافی برای جلوگیری از رسیدن تنظیم‌ها به قدرت برخوردار است.

یکی دیگر از اعضای شورای موصوف گفت: ایالات متحده امریکا برای مجاهدین افغانستان جهت استرداد استقلال شان کمک‌های بی‌دریغ کرده است و اکنون که مجاهدین حاضر نیستند با داکتر نجیب‌الله و بعضی از پیروان او، که آنها را نمایندگان شوروی می‌دانند، مذاکره کنند حکومت امریکا نظر مجاهدین را تأیید و موجودیت نجیب‌الله را به حیث رئیس جمهور مانع اصلی حل قضیه افغانستان و مذاکره می‌دانند.

گفتم: اگر به معروضه‌هایم توجه کرده باشید تشکیل حکومتی از اشخاص بی‌طرف در صورتی که از حمایت دولت امریکا و اتحاد شوروی برخوردار باشند و رهبران مجاهدین و سرکردگان ح د خ در انتخابات ریاست جمهوری حق اشتراک نداشته باشند فکر می‌کنم کار ریاست جمهوری پایان یافته خواهد بود.

رئیس شورای روابط خارجی امریکا گفت: شما روابط امریکا را با افغانستان در حال حاضر و بعد از خروج عساکر شوروی از افغانستان چگونه پیش‌بینی می‌کنید. گفتیم: حکومت من با درک اینکه در حال حاضر برای ختم جنگ و پس از آن برای احیای مجدد افغانستان نیاز مبرم به از سرگیری روابط سیاسی با همه کشورهای جهان خصوصاً ایالات متحده امریکا دارد. بنابراین برای اینکه تمایل حکومت خود را به تجدید روابط سیاسی با دولت امریکا نشان داده باشم در اولین جلسه کابینه ام فیصله شد تا همه مؤسساتی که از طرف دولت امریکا در افغانستان کمک می‌شد و پس از انقلاب ثور فعالیت آن مؤسسات را لغو کرده بود احیاء و به حکومت امریکا خبر داده شود که حکومت افغانستان حاضر است با کمال رضامندی کمک‌های بی‌شائبه حکومت امریکا را در تدویر و تمویل فاکولته و مکتب عالی انجینری و پوهنتون ننگرهار و ده‌ها پروژه متمر دیگر بپذیرد.

به اوشان توضیح دادم نه تنها حکومتم بلکه مردم افغانستان بی‌صبرانه انتظار دارند تا حکومت شان سیاست بی‌طرفی را با همه کشورهای جهان خصوصاً با ایالات متحده امریکا مانند گذشته از سر گیرند.

خوشبختانه سخنانم را به گرمی استقبال و پس از آن در فضای خیلی صمیمانه با هم خداحافظی کردیم.

شاه محمد دوست که مثل من از استقبال گرم و پیش‌آمد دوستانه، آنهم از جانب شخصیت‌های نزدیک به دولتمداران امریکا، شگفت زده شده بود، گفت: از چندی به این طرف از روش سردمداران امریکا (که آن شورا ممثل آن بود) استنباط می‌شد که برای ختم جنگ و مصالحه ملی و در به قدرت رسیدن تنظیمی‌های پشاور (حکومت بنیادگرای اسلامی) و حذف ح‌دخ از مبارزات سیاسی علاقه‌مندی ندارد. اما بدون چون و چرا نظر مجاهدین را که موجودیت داکتر نجیب‌الله را به حیث رئیس جمهور مانع اصلی حل قضیه افغانستان و مذاکرات مستقیم بین‌الافغانی می‌دانند تأیید و حمایت می‌کنند، و علاقه‌مند حکومتی در افغانستان استند که از جانب اکثریت مردم کشور انتخاب شده باشد نه توسط یک حزب و آنهم منحصر به فرد.

از شاه محمد دوست پرسیدم از کوردوویز چه خبر است؟ گفت: طوری که می‌دانید من چه در وزارت خارجه و چه حالا که نماینده دولت افغانستان در سازمان ملل متحد هستم، روی موضوع افغانستان با وی به اصطلاح همکاری تنگاتنگ داشته‌ام. اما چندی قبل وی در حکومت جدید کشورش (اکوادور) با حفظ نمایندگی در سازمان ملل متحد به حیث وزیر خارجه تعیین شده است. در دیداری که با وی داشتم گفت «خوشحالم از این که سرمنشی ملل متحد رسماً از من خواسته است تا به حیث نماینده فوق‌العاده شان موضوع افغانستان را نیز مانند گذشته دنبال کنم و من هم پذیرفته‌ام»

کوردوویز افزود: «برای آخرین بار می‌خواهم به زعمای ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی با قاطعیت بگویم که در مدت هفت سال ماموریت در افغانستان به این نتیجه رسیده‌ام که آشتی و مصالحه رهبران مجاهدین با رهبری ح د خ ناممکن و غیر عملی است. بنابراین آنچه می‌تواند مردم افغانستان را از جنگ و بدبختی نجات دهد تشکیل حکومتی از اشخاص کاملاً بیطرف و خارج از جناح‌های درگیر در جنگ است. چنین حکومتی خواهد توانست انتخابات سراسری را در افغانستان تحت نظر گماشته‌گان سازمان ملل متحد برگزار کند تا مردم افغانستان بدون فشار زورمندان و جنگ‌سالاران حکومت دلخواه خویش را انتخاب کنند. به آنها خواهم گفت این طرح زمانی در عمل پیاده شده می‌تواند که دولت آمریکا و دولت شوروی صادقانه از آن حمایت و همزمان با خروج قوای شوروی از افغانستان آن را عملی کنند. در غیر آن ماموریت من و یا هر شخص دیگری در افغانستان یک کار کاملاً بیهوده و بی‌ثمر خواهد بود و مردم افغانستان شاهد جنگ‌های خونین‌تر و بدبختی‌های بیشتر خواهند بود.»

کوردوویز گفت عجالتاً برای یک ماه به ایکوادور می‌رود و پس از آن راهی واشنگتن و مسکو خواهد شد. من هم (شاه محمد دوست) به آرزوی موفقیت شان در ختم جنگ و آشتی ملی در افغانستان با وی خداحافظی کردم.

(کجایی ای کوردوویز تا می‌دید که دشمنان آشتی ناپذیر دیروزی این وطن چسان برای منافع شخصی شان امروز یکجا با هم از یک پاچه بر این وطن مقدس ... می‌کنند.)

چند هفته بعد از دیدارم (شاه محمد دوست) با کوردوویز از دارالانشاء سازمان ملل اطلاع دادند که جلالتمآب پریز دو کویلا، سرمنشی سازمان ملل، آقای بینان سیوان را به عوض کوردوویز به حیث نماینده فوق العاده خویش در افغانستان مقرر کرده اند و به زودی عازم ماموریت شان می‌شود.

خبر تقرر بینان سیوان به عنوان یک فرد بی سابقه در حل منازعات، آنهم به جای کوردوویز، شخصی که در حل مسائل بین المللی از جمله زمان بندی خروج قوای شوروی از افغانستان شهرت بین المللی یافته بود، نه تنها برای من (شاه محمد دوست) بلکه برای هم‌ردیفانم در سازمان ملل، به خصوص آنانی که در اثر فعالیت‌های کوردوویز به ختم جنگ در افغانستان امیدوار شده بودند، تکان دهنده، باور نکردنی و سوال برانگیز شده بود.

شاه محمد دوست افزود: خدا کند من در شناخت بینان سیوان به خطا رفته باشم و او بهتر و سریع‌تر از کوردوویز در تأمین مصالحه ملی و ختم جنگ در افغانستان موفق شود.

شاه محمد دوست به من گفت: فردا ساعت ده صبح با سرمنشی سازمان ملل در مقر آن سازمان و پس از آن با روزنامه نگاران در همانجا ملاقات دارید.

فردا سر ساعت مقرر همراه با شاه محمد دوست و فرید ظریف با تشریفات خاص وارد اتاق سرمنشی شدیم. پس از ختم تعارفات سرمنشی پرسید: شما موضوع مصالحه و ختم جنگ در افغانستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من که بیش از آنچه که در شورای روابط خارجی امریکا گفته بودم در چانته نداشتم همه آن گفته‌ها را در حالی که نماینده خاص شان بینان سیوان نیز حاضر بود تکرار و علاوه کردم: جلالتمآب، در این روزها مردم افغانستان بی صبرانه در انتظار هستند تا تصمیم نهایی نماینده‌گان خاص شما، که پیش از این از جانب آقای کوردوویز و در این روزها از سوی آقای بینان سیوان دنبال شده است، در عمل پیاده شود. بنابراین محترمانه از جلالتمآب شما تقاضا می‌کنم تا در کسب حمایت دولت‌های شوروی و امریکا از طرح نماینده‌گان تان برای تشکیل حکومتی از اشخاص بیطرف و انتخابات در افغانستان به مساعی پیگیر خویش ادامه دهید.

موصوف ضمن تأیید گفته‌هایم افزود: مساعی پیگیرم را تا ختم جنگ در افغانستان برای آزادی و آرامی مردم شجاع کشور شما ادامه خواهد داد.

با سپاس از حسن نظر شان در باره مردم افغانستان باهم خداحافظی کردیم، و از آنجا وارد اتاق کنفرانس‌های سازمان ملل شدیم که در آن بیش از صد نامه‌نگار از سراسر جهان منتظر مصاحبه بودند.

گفت و شنود با خبرنگاران مذکور پوره همان سوال و جواب‌های درد سر آفرینی بود که در صفحات پیشین این اثر توضیح داده شد.

حین پرواز به سوی کابل از مدیر شرکت آریانا که جهت پذیرایی مهمانان و سر و سامان بخشیدن به عملیه طیاره ما را همراهی می‌کرد پرسیدم: روزی که قرار بود از کابل به نیویارک پرواز کنم اطلاع دادند که نظر به خرابی طیاره سفر من برای ۲۴ ساعت معطل شده است، می‌توانید بگویید خرابی طیاره چه بود؟

گفت: طیاره نقصی نداشت و آماده پرواز بود که به ما گفته شد صدراعظم می‌خواهد به جای امروز فردا پرواز کند.

به او نه بلکه به خودم گفتم: هنوز هم به دسیسه رفقا شک داری؟

زمانی که جهت ارائه گزارش سفر خویش خدمت رئیس جمهور رفتم با پیشامد دوستانه شان رو به رو شدم که پرسید: امید است سفر شما به خوبی پایان یافته باشد و با صحت بازگشته باشید.

گفتم: خدا را شکر با صحت و سلامتی باز گشتم. اما سفرم به کلی بی نتیجه بود.

با تعجب، مثل اینکه از موضوع خبر نداشته باشند، پرسید: چه؟

من هم از اینکه وزارت خارجه سفرم را به بهانه خرابی طیاره ۲۴ ساعت به تأخیر انداخته بود و از اینکه دیدار با صدراعظم چکوسلواکیا را برای یک شب و دو روز ترتیب داده بود به تفصیل توضیح دادم.

فرمود: موضوع را تحقیق و مرتکبین را مجازات خواهد کرد.

گفتم: بهتر است موضوع فراموش شود. زیرا آنچه نباید می‌شد و قابل جبران هم نیست.

جناب شان چیزی نفرمودند، و در حالی که در رابطه با مذاکرات با سرمنشی سازمان ملل، گفت و شنود با خبرنگاران خارجی و پیش آمد خارج از انتظار شورای روابط خارجی امریکا توضیح می‌دادم، با نا آرامی گفت: از همه آنچه شما با آن برخوردید یکایک اطلاع دارم. برای اینکه از ناآرامی کاسته باشم گفتم خبر خوشی دارم که وزیر تجارت برایم گفت آخرین لاری های حامل هفتاد هزار تن گندم از کمک های اتحاد شوروی امروز به سیلوهای پل خمی و مزار شریف مواصلت کردند. امید اهالی کابل بعد از چند سال زمستانی بی‌دغدغه داشته باشند.

گفت: با کمال تأسف دقیقاً اطلاع دارم که تنظیمی های مقیم پشاور به جای قبول طرح سازنده و معقول بینان سیوان برای تشکیل حکومت مشترک باهم، از اشخاص بیطرف، تلاش دارند تا همزمان با خروج قوای شوروی از افغانستان با همکاری ایالات متحده امریکا، پاکستان، چین و کشورهای غربی بر شهر جلال آباد حمله و انتقالات را در سراسر افغانستان مختل کنند. بنابراین ما بیش از همه باید به فکر اکمالات اردو باشیم تا نبود عساکر شوروی را با تجهیز عساکر خویش با پیشرفته ترین اسلحه جبران کنیم.

اوشان افزودند: ما یحتاج اردوی ما را در گذشته رفقای شوروی از کشور شان به افغانستان انتقال می‌دادند. اکنون که آنها در حال ترک کشور ما هستند باید انتقال اسلحه و لوازم اردو از بنادر شوروی به افغانستان را خود ما انجام دهیم. بنابراین، بهتر است تا شما به وزارت ترانسپورت و ریاست عمومی نقلیات امر دهید تا پس از این اوامر جنرال محمد رفیع، معاون ریاست جمهوری در امور ترانسپورت را اجرا کنند نه از صدارت را. به وزارت دفاع ملی هم هدایت داده شده است تا اداره ریاست نقلیات اردو را به معاونیت مذکور واگذار کند.

در روزگاری که ما در کشاکش انتقال اسلحه از شوروی به افغانستان بودیم، بینان سیوان، نماینده سرمنشی سازمان ملل دیدار و گفتگویی داشت با سران مجاهدین در پشاور جهت آماده ساختن جانبین درگیر جنگ (مجاهدین و ح د خ) به مذاکره

برای مصالحه و ختم جنگ.

رهبران مجاهدین (سران تنظیم‌ها) در پشاور به سیوان مکرراً اعلام داشتند که چون در دوران جهاد زعامت "خاد" بیشتر از عساکر شوروی بر مجاهدین ستم کرده است تا زمانی که داکتر نجیب‌الله به حیث رئیس جمهور افغانستان حضور داشته باشد نه تنها با آنها مذاکره و مصالحه نخواهند کرد بلکه تا سقوط زعامت وی به جنگ ادامه خواهند داد.

مقامات پاکستانی و امریکایی هم مانند همیشه پیش‌شرط مجاهدین را جهت استعفای داکتر نجیب‌الله برای شروع مذاکرات تأیید و از آن حمایت می‌کردند و برای تحکیم موقف مجاهدین قرار اطلاعات رسیده کمک‌های مالی و نظامی شان را از سر گرفتند.

آیا واقعاً کمک‌های ملیارد دلری امریکا و شوروی در آن روزها به مجاهدین و ح د خ محض برای این بود که صبغت‌الله مجددی رئیس جمهور باشد یا داکتر نجیب-الله؟ جواب را می‌گذارم به جای خودش، و به ادامه صحبت با رئیس جمهور داکتر نجیب‌الله می‌پردازم:

رئیس جمهور گفت: با مسلح ساختن اردو با پیشرفته‌ترین سلاح‌ها توانایی آن را خواهیم داشت تا هر نوع تجاوز دشمن را در محل آن خنثی کنیم.

پرسیدم: آیا امکان آن وجود ندارد تا با گذشت بیشتر در رابطه با اداره کشور بتوانیم جلو تعرض آنها را بگیریم و از خونریزی جلوگیری کنیم؟

گفت: ما بارها گفتیم و باز می‌گوییم که به استثنای سه وزارت دفاع، داخله و امنیت ملی، مقام صدارت و باقی اعضای کابینه در اختیار آنها قرار گیرد. ولی آنها حاضر به گفتگو نیستند.

نگفتم، ولی جناب شان به خوبی می‌دانستند که جنگ بر سر لحاف ملا نصرالدین بود نه بر سر تشک و بالش و روجایی.

به هر صورت اختصاص وسایط ترانسپورتی دولتی برای انتقال اسلحه از حیرتان

به کابل باعث شد تا مردم، مثل سال‌های گذشته (پس از اشغال)، از کمبود شدید مواد غذایی در کابل و اوایل کنند و ما پخته در گوش.

اما برعکس آنچه در کابل در رابطه با کمبود مواد خوراکی در آن سال‌ها می‌گذشت، عبدالوکیل وزیر خارجه در بیانیه‌اش در شورای امنیت سازمان ملل متحد گفت (صفحه ۹۸۶ کتابش):

«افراطیون مسلح (مجاهدین) در سرمای شدید زمستان امسال کابل که طی بیست سال اخیر بی‌سابقه بود برای چندین هفته متداوم مردم کابل و بعضی شهرهای دیگر را از آرد، نان، چای، روغن، بوره، گوشت و مواد سوخت محروم نمودند و شرایط غم‌انگیز را بر آنها تحمیل کردند. در حالی که بیش از دو میلیون باشنده‌گان کابل به شمول اطفال معصوم، پیر مردان، زنان و افراد مریض در سرمای شدید زمستان فاقه می‌کشیدند افراطیون مسلح به مشورت آی. اس. آی. پاکستان بوجی‌های آرد و شکر را در امتداد شهره سالنگ از وسایل ترانسپورتی به غارت می‌بردند و به خود از آنها سنگرمی ساختند.»

از آنجایی که در موضوع کمبود مواد غذایی در کابل شخصاً درگیر بودم باید اعتراف کنم که کمبود مواد غذایی در کابل در سال ۱۳۶۷ ناشی از تجویز انتقال اسلحه به جای مواد غذایی بود نه کارشکنی و نه بی‌رحمی مجاهدین. برعکس، در آن روزها شهره کابل-حیرتان (گذرگاه سالنگ) زیر تسلط نیروهای جهادی جمعیت اسلامی بود و آنها پس از توافق معروف به معاهده سه جانبه پنجشیر (با ستر جنرال گروموف، فرمانده قوای ۴۰ اردوی شوروی در افغانستان، دگر جنرال شهناز تنی، نماینده رئیس جمهور و وزیر دفاع ملی و قهرمان ملی احمدشاه مسعود) متعهد و متقبل شده بودند تا از شهره مذکور محافظت و آنرا به روی وسایل نقلیه اردوی شوروی و دولت افغانستان همراه با جنگ‌های زرگری باز نگه دارند، و "پایپ لاین" مواد سوخت اردوی شوروی و افغانستان را در آن شهره محفوظ و مامون نگه دارند و چنان هم کردند. حتی بعد از خروج عساکر شوروی از افغانستان، در زمامداری دکتر نجیب‌الله، همچنان به همکاری خویش در باز نگه داشتن شهره مذکور، خصوصاً گذرگاه سالنگ جنوبی، با صداقت کامل ادامه دادند.

اگر احیاناً همکاری نمی‌کردند انتقال راکت‌های غول پیکر اسکاد، لونا و تانک‌های بزرگ و دیگر سلاح‌های سنگین، و خصوصاً مواد سوخت برای طیارات جنگی و تانک‌ها از شوروی از طریق شهره سالنگ ناممکن و غیرعملی بود، و بدون شک در نبود چنین همکاری شکست حکومت افغانستان در جنگ جلال‌آباد با مجاهدین حتمی بود. متن قرارداد مذکور در مقاله‌ای تحت عنوان "افغانستان سقوط دهنده تسلط دهشتناک شوروی" به قلم بروس ریچاردسن، به تاریخ ۲۰۰۸/۵/۱۲ در وبسایت افغان جرمن آنلاین به نشر رسید.

به جای توقف روی حواشی بهتر است به ماجرای کوردوویز و مصالحه ملی پردازیم:

در رابطه با اینکه چرا کوردوویز چند هفته بعد از ملاقات با رئیس جمهور و نویسنده در کابل دوباره به حیث نماینده سرمنشی سازمان ملل در افغانستان مقرر و سپس برطرف شده بود، سند و مدرکی جز آنچه خود در صفحه ۳۹۳ اثرش زیر عنوان "پشت پرده افغانستان" نوشته اند در دست نیست:

«آنچه در آن موقع درک نکردم شاید به این دلیل که انتظارش را نداشتم، زمینه چینی کودتایی علیه من توسط بعضی از دستیاران دبیر کل بود. آنها نمی‌خواستند درک کنند که عدم موفقیت طرح سازمان یک ناکامی و قصور شخصی نبود و بدون شک متقاعد شده بودند که خود قادر هستند یک استراتژی موفق برای حل مناقشات داخلی افغانستان تنظیم و آنرا تحقق بخشند.

دستیاران سر دبیر کل به وضوح این تصور باطل را داشتند که دیدار بین ورائتسوف و رهبران مقاومت در طائف عربستان نشانه آغاز مذاکرات به گونه‌ای بود که طبق انتظارات آنان باید به تشکیل حکومت ائتلافی منجر می‌شد.

در حالیکه بگفته یکی از مقامات عمده مجاهدین "ما حتی در باره ملاقات به توافق نرسیدیم»

از مطالعه کتاب کوردوویز و هم ایجاب وظیفه اش فهمیده می‌شود که وی مرتباً

سرمنشی سازمان ملل و دستیاران وی را در جریان تجارب و گفتگوهایش با تنظیم‌های پشاور و رهبران ح د خ و ده‌ها و شاید هم صدها شخصیت دیگر در افغانستان، که گواه ناممکن بودن و غیرعملی بودن آشتی ملی و تشکیل حکومت مشترک مجاهدین با ح د خ بودند، قرار می‌داد.

در واقعیت طرح کوردوويز برای تشکیل حکومتی از به اصطلاح خودش "مسلمانان درستکار" باعث می‌شد تا رهبران ح د خ و تنظیم‌های پشاور در آن عضویت نداشته باشند. حالانکه احزاب اسلامی در پاکستان طرفدار حکومت منحصر به تنظیمی‌های پشاور بودند و جناح نیرومند حزب کمونیست اتحاد شوروی، خصوصاً قوای مسلح آن کشور (وزارت‌های دفاع و داخله و کی جی بی)، در پایداری زعامت ح د خ در افغانستان، تحت رهبری داکتر نجیب‌الله، قاطعانه پافشاری می‌کردند. ولی برخلاف خواست هر دو کشور، طرح کوردوويز رفته رفته به واقعیت نزدیکتر می‌شد.

کوردوويز در صفحه ۳۸۵ "پشت پرده افغانستان" می‌نویسد:

«زمانی که پیشنهادات خویش را به ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان گزارش می‌دادم او گفت: حکومتش بر فشار روی رهبران مقاومت برای بوجود آمدن زمینه تلاقی آبرومندانه دیدگاه‌های آنان با دیگر افغانان ادامه خواهد داد

او همچنین افزود که قطعاً از تلاش‌هایم حمایت می‌کند و پیشنهادهایم باعث حرکات در جهت درست خواهد شد.

چنین نتیجه‌گیری می‌شد که ضیاءالحق قصد دارد با رهبران بر این پایه‌ها مشورت کند و آنها را تشویق نماید که فعالانه در جهت حل قضیه (حکومت آینده) از طریق مذاکره کار کنند.

به او گفتم که ستادم لیست سی نفر از مسلمانان درستکار را با زحمت بررسی و تهیه کرده، و این لیست می‌تواند به عنوان پایه‌هایی برای تشکیل حکومت انتقالی مورد استفاده قرار گیرد.

به رئیس جمهور گفتم طرح سازمان ملل را روی میز شما میگذارم، اطمینان دارم استفاده خوبی از آن خواهید برد. ناوقت شب او با من خداحافظی کرد

تنها چند هفته بعد او در یک سانحه هوایی بقتل رسید. حادثه‌ایکه به نظر من هنوز مرموزست ۱۷ اگوست ۱۹۸۸ برابر با ۲۸ اسد ۱۳۶۷»

(عجیب‌تر اینکه چند هفته بعد از قتل ضیاءالحق، کوردوویز از صحنه‌گیرودار افغانستان بیرون و طرح وی نیز به فراموشی سپرده شد).

ادامه صفحه ۳۸۵ "پشت پرده افغانستان":

«بررسی مطبوعات پاکستان در ۱۰ و ۱۱ ژوئیه حاکی از حمایت شدید آنها از طرح من است.

فرون‌تیر پست آن را طرح معقول خواند و نیشن نوشت هرکس افغانستان خوب را آرزو می‌کند باید طرفدار آخرین طرح کوردوویز باشد.

نشریه فار ایستر اکونومیک رویو در ۲۱ ژوئیه صحنه را چنین توصیف میکند:

موقعی که کوردوویز در اسلام‌آباد بسر می‌برد نماینده‌گان رؤسای قبایل، فرماندهان محلی و علما به آنجا ریخته بودند که او را ببینند. آنها حامل طورمارهای بلندی بودند که با صدها امضا و اثر انگشت شخصیت‌های برجسته افغان‌ها پر شده بود.»

کوردوویز به این ارتباط می‌نویسد: «همه آنها میگفتند که تشکیل یک لویه جرگه تنها راه برای جلوگیری از خونریزی بیشتر و پایان کشته شدن افغان‌ها توسط افغان‌هاست.

«این صدای اکثریت خاموش بود که در سراسر جنگ شنیده نشده بود. بیشترین حمایت توسط نماینده‌گان جلال‌الدین حقانی مهمترین فرمانده مجاهدین در

ولایت پکتیا بود که نیروهایش پایگاه ارتش افغانستان در خوست را در محاصره داشت ابراز می‌شد. او اولین فرمانده محلی بنیادگرا بود که آشکارا خارج از خط حزبی عمل میکرد.»

از آن جایی که در حکومت پیشنهادی کوردوویز نه رهبران ح د خ جای داشت و نه هم رهبران تنظیم‌های پشاور، و آن هم در حالی که اولی از جانب جناح پر قدرت حزب کمونیست اتحاد شوروی حمایت می‌شد و دومی از جانب حکومت پاکستان و دولت ایالات متحده آمریکا، دور از انصاف نخواهد بود اگر پنداشته شود که در تحریک دستیاران سرمنشی سازمان ملل متحد جهت برطرفی کوردوویز و مچاله کردن طرحش به دست بینان سیوان یکی از دو جانب قضیه درگیر نبوده باشد. ولی به هر صورت هر که بود، هرچه شد رئیس جمهور داکتر نجیب‌الله از رفتن کوردوویز و آمدن بینان سیوان به حیث نماینده سازمان ملل بیش از حد خوشنود بود و کارنامه‌های سیوان را با قاطعیت می‌ستود و حمایت می‌کرد.

در دیداری که با بینان سیوان در قصر صدارت داشتم پس از تعارفات معمول گفت:

«پس از ملاقات با شما سرمنشی سازمان ملل متحد در نیویارک به من گفت نظریات صدراعظم افغانستان معقول و سازنده است.»

به سیوان گفتم پیشنهاداتم هر چه باشد در صورتی که از حمایت قاطع نماینده شان (خود وی) برخوردار نباشد پیشیزی ارزش ندارد. با آن هم امیدوارم نتایج دیدار شما در سفر امریکا و اروپا با شخصیت‌های افغانی مثمر ثمری برای تشکیل یک حکومت بی‌طرف بوده باشد.

گفت: «خوشبختانه در ملاقات‌های جداگانه با ۱۵ نفر از شخصیت‌های معروف و سابقه‌دار افغانستان توانستم رضایت یک یک شان را برای تشکیل حکومت مورد نظر جلب کنم.»

حین خداحافظی بینان سیوان به من گفت داکتر محمد یوسف صدراعظم سابق

به شما سلام می‌گفت.

از وی خواهش کردم تا عرض سلام و ارادت مرا هم خدمت‌شان تقدیم کند. البته بینان سیوان به این شیوه خواست تا به من بفهماند که داکتر محمد یوسف هم در صف ۱۵ نفر مورد نظر‌شان قرار داشت. اما به خود گفتم واللّٰه اعلم.

متأسفانه بدون توجه به فعالیت‌های بینان سیوان برای مصالحه ملی و ختم جنگ، هم مجاهدین و هم ح‌دخ با برخورداری از کمک‌های بی‌دریغ و سرشار نظامی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی برای یک جنگ تن‌به‌تن (بر سر لحاف ملا نصرالدین) بعد از خروج عساکر شوروی از افغانستان آماده می‌شدند.

با اینکه از حجم کمک‌های نظامی آمریکا به تنظیم‌های مقیم پشاور بعد از موافقت‌نامه ژنیو سندی در میان نیست، اما سروصدای رسانه‌های گروهی نمایانگر آن بود که کمک‌های نظامی آمریکا توسط آی‌اس آی پاکستان مانند گذشته جریان داشت.

علاوه بر آن دولت آمریکا توانسته بود تا کشورهایی را که آماده کمک به عودت مهاجران افغانستان شده بودند وادارد تا چنین کمک‌هایی را مشروط به استعفای داکتر نجیب‌الله بسازند. چنانچه پس از امضای موافقت‌نامه ژنیو برای خروج قوای شوروی از افغانستان، چهار ملیارد و پنجصد میلیون دالر از سوی کشورهای اروپایی و عربی، و از همه بیشتر ایالات متحده آمریکا، در اختیار سازمان ملل متحد گذاشته شد تا برای تأمین عودت مهاجران افغانستان به مصرف برسد. به این منظور اداره عودت مهاجران افغانستان در آن سازمان تشکیل و در رأس آن یکی از شخصیت‌های معروف جهان، صدرالدین آقاخان، قرار گرفت.

بنابر پیشنهاد صدرالدین آقاخان وزارت جدیدی به نام وزارت عودت‌کنندگان به کابینه افغانستان افزوده شد و مسئولیت آن را به من سپردند. چندی بعد صدرالدین آقاخان به کابل آمد و در دیداری که با وی در وزارت عودت‌کنندگان

داشتم، پس از تعارفات معمول، گفتم «از تقرر شما در رأس این اداره مطمئن شدم که از دستبرد به حقوق مهاجران جداً جلوگیری خواهد شد.»

به وی گفتم کمک‌هایی به این حجم، آن هم در کشور جنگ زده و هنوز هم در حال جنگ و عقب مانده‌ای مانند افغانستان، اگر تجویزی برای جلوگیری از سوء استفاده از قبل اتخاذ نشود گمان نمی‌کنم به آسانی حق به حق‌دار برسد.

فرمود: «پیشنهاد شما چیست؟»

گفتم فعلاً همه مصارف عودت‌کنندگان، از حین ورودشان به افغانستان تا محل سکونت‌شان، به همکاری دفتر ملل متحد در کابل از سوی دفتر عودت‌کنندگان پرداخته می‌شود. اما مشکل در آن است که در اثر غیابت طولانی مهاجران یا بمباران‌ها اکثر خانه‌ها کاملاً یا قسمماً ویران شده‌اند. بناءً دو باره به شهرها روی می‌آورند و در آنجا تقاضای کمک‌های مستمر دارند. به نظرم بهتر خواهد بود تا برای آبادی دهات و قریه‌ها کمک‌ها در بدل کار باشد تا آنان خانه و کاشانه، مکتب و شفاخانه‌شان را آباد کنند و ما اجرت بپردازیم. به این صورت هم خرابی‌ها آباد می‌شوند و هم علاقه‌مندی عودت‌کنندگان به محل‌های سکونت‌شان روز به روز بیشتر می‌شود. اما مشکل اساسی در آن است که عودت‌کنندگان نمی‌توانند بدون همکاری آنانی که هنوز هم در آن دهات باقی مانده‌اند و زندگی بارها بدتر از عودت‌کنندگان داشته‌اند موفق به آبادی ویرانی‌ها شوند. به نظرم بهتر است که کمک در بدل کار هم به عودت‌کنندگان و هم به آنانی که وطن خویش را ترک نکرده‌اند داده شود. به این صورت باور داریم که احیای مجدد در سراسر افغانستان به طور خوش به رضا شروع خواهد شد. اما مشکل دیگر آن است که UNHCR (کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان) صلاحیت ندارد تا به غیر عودت‌کنندگان کمک کند.

صدرالدین آقاخان گفت «نظر شما معقول و بهترین راه برای اعمار مجدد و اسکان مهاجران است. من به دفتر ملل متحد در کابل هدایت می‌دهم تا پس از این طوری که تذکر داده‌اید اجراآت کند.»

زمانی که مذاکره با صدرالدین آقاخان را خدمت رئیس جمهور گزارش دادم بی‌نهایت خوشحال شدند و پیشنهادم را در باره تشکیل وزارت به نام "انکشاف دهات و احیای مجدد" پذیرفته گفتند مساعی بیشتر مرا را در تعیین وزیر و کارمندان وزارت انکشاف دهات به زودی ممکن انتظار دارد. سپس در یک فضای دوستانه از هم جدا شدیم.

در واقع عودت مهاجران سبب شده بود تا رهبران حزبی و حکومتی همه با هم از بازگشت شان استقبال و برای اسکان دو باره آنان مساعی مشترک به خرج دهند.

بایستی هم به امید بخشایش از سوی مهاجران چنین می‌کردند. زیرا عامل همه بدبختی‌ها، دربدری، بی‌وطنی و تحقیر و توهین مهاجران در کشورهای بیگانه همین و بازهم همین رهبران بودند.

در سفری که به اتحاد جماهیر شوروی داشتم رهبری آن کشور موافقت کرد تا نزدیک به یک میلیارد دالر از طریق اداره صدرالدین آقاخان به مهاجران افغانستان کمک کند. گوریاجف گفت «کمک‌های ما به افغانستان ادامه خواهد داشت.»

دیری از سفرم به مسکو نگذشته بود که اطلاع دادند صدرالدین آقاخان به کابل می‌آید و بعد از ملاقات با رئیس جمهور دیداری با من خواهد داشت.

در آن دیدار که در قصر صدارت با صدرالدین آقاخان داشتم بعد از گفت و شنود تعارفی گفتم گرچه کار در وزارت عودت کنندگان و انکشاف دهات برای انتقال عودت کنندگان از سرحدات کشور تا محل اقامت شان به خوبی پیش می‌رود، اما به دلیل کمبود وسایل نقلیه توانایی انتقال بیش از صد خانواده در روز از پاکستان و ایران را نداریم. از جانب دیگر برای احیای مجدد دهات ادارات مربوط فاقد ابتدایی‌ترین وسایل مانند بیل و کلند و غیره است.

صدرالدین آقاخان گفت «ما با شرکت‌های بزرگ ساختمانی در هند و کوریای جنوبی، که بعد از جنگ جهانی دوم تجارب خوبی در اعمار دهات و قریه‌های شان کسب کرده اند، گفت و گو کرده ایم و آنها حاضر شده اند تا با ما قراردادهایی عقد

کنند که هر کدام هم زمان در چند ولایت افغانستان در اعمار دهات و قریه‌ها، مکاتب، مراکز صحتی، تهیه آب آشامیدنی در همکاری با مردم فعالیت کنند.»

صدرالدین آقاخان گفت: «خوشبختانه چندین کشور دیگر و بعضی از شرکت‌های بزرگ جهان نیز به ما خبر داده اند که حاضرند در امر اسکان مهاجران و اعمار مجدد خانه و کاشانه‌شان در افغانستان کمک کنند. چنانچه دولت شوروی مبلغ یک ملیارد دالر جهت کمک به مهاجران به ما کمک خواهد کرد و کمک‌های بیشتری را در این زمینه وعده داده است.»

در حالی که امیدواری زیادی به وجود آمده بود تا در ظرف ده تا پانزده سال آینده مهاجران افغانستان دو باره به وطن‌شان برگردند و صاحب خانه، مکتب و شفاخانه بهتر از گذشته شوند، سرمنشی سازمان ملل متحد در دیداری که با وی داشتیم گفت: «دولت کمک کننده به استثنای اتحاد جماهیر شوروی همه با هم به آن سازمان اطلاع دادند که در موجودیت داکتر نجیب‌الله به حیث رئیس جمهور به عودت مهاجران افغانستان کمک نخواهند کرد.»

صدرالدین آقاخان گفت: «زمانی که امیدواری‌های دفتر سرمنشی ملل متحد را در تأمین زندگی دو باره مهاجران در کشورشان خدمت رئیس جمهور گفتم بی‌نهایت خوشنود شدند و در مقابل خواست دولت کمک کننده گفت: آنها از وعده کمک‌های بشر دوستانه به مهاجران برای تأمین مقاصدشان به حیث حربه استفاده می‌کنند. چه تضمینی وجود دارد که اگر من استعفا کنم آنها باز شرایط دیگر و دیگری را پیشنهاد نکنند. بناءً حاضریم بر سر تمام خواست‌های مجاهدین در چوکات مصالحه و آشتی ملی در مذاکرات مستقیم بین‌افغانی بدون هیچ پیش شرطی مذاکره کنیم، نه اطاعت کورکورانه از خواست کشورهای بی‌نام کمک کننده.»

صدرالدین آقاخان گفت: «اگر یکی از دو جانب قضیه (آبادی دو باره افغانستان) انعطاف نشان ندهد سرنوشت پنج میلیون مهاجر افغانستان در ایران و پاکستان از امروز هم بدتر و بدتر خواهد شد.»

به راستی هم بی‌اعتنایی رئیس جمهور به خواست کشورهای کمک کننده بود که باعث شد تا دول مذکور جهت عودت مهاجرین به دفتر صدرالدین آقا خان در نیویارک کمک نکنند. بناءً دفتر مذکور بسته شد و خود صدرالدین آقاخان هم دو باره به افغانستان باز نگشت. در واقع اگر بلان ده پانزده ساله و نهایتاً بیست ساله صدرالدین آقاخان جهت اعمار مجدد ویرانی های افغانستان در افغانستان به مشکل رو به رو نمی شد سالها قبل مهاجرین مصیبت دیده افغانستان از ایران و پاکستان به وطن خویش باز می گشتند و در دهات و قریه ها بهتر از گذشته زندگی می کردند.

به هر صورت، برای خداحافظی، در حالی که هر دو بیش از حد متأثر بودیم، آقاخان را تا دروازه موتزشان مشایعت کردم.

من که شیفته آرزومندی اش برای آبادی مجدد افغانستان شده بودم تا چند سال پیش با وی مکاتبه داشتم و جوابهای محبت آمیزشان را دریافت می کردم.

حال بر می گردم به اصل موضوع تقویت نظامی مجاهدین از جانب ایالات متحده آمریکا و پاکستان و تجهیز اردوی افغانستان برای استحکام زعامت ح د خ از جانب اتحاد شوروی.

در رابطه با کمک های نظامی اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان وزرای خارجه آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در مذاکرات ژنیو به صورت کج دار و مریز توافق کردند تا نه امریکاییان به مجاهدین و نه شوروی ها به ح د خ کمک نظامی کنند.

عبدالوکیل، وزیر خارجه افغانستان، به شوارد نادزی، وزیر خارجه شوروی گفت که امریکاییان با استفاده از این توافق نامه دو پهلو و دو رخه به کمک خویش به مجاهدین ادامه خواهند داد.

رفیق شواردنادزی به رفیق عبدالوکیل می گوید (صفحه ۶۶۸ کتاب عبدالوکیل): «اگر امریکایی ها برای مجاهدین بعد از امضای موافقتنامه سلاح بفرستند ما هم ده برابر زیادتر، برای اردو و قوای مسلح شما سلاح میفرستیم و کمک های همه

جانبه نظامی و اقتصادی و سیاسی خود را افزایش می‌دهیم.»

بنابراین کمک‌های نظامی شوروی به افغانستان، که در سال ۱۳۶۶ شمسی شروع شده بود در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ به اوج خود رسید. چنانچه تنها در سال ۱۳۶۷ که هنوز ماهی از صدارتم نگذشته بود، به هدایت ریاست جمهوری و زمینه سازی وزارت خارجه، سید محمد گلاب‌زوی وزیر داخله، غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی و شهناز تنی وزیر دفاع ملی عازم مسکو شدند و قرارداد خرید اسلحه از اتحاد شوروی به قیمت ۳ میلیارد روبل را با وزارت قوای مسلح شوروی به امضا رساندند. در آن سال نرخ رسمی روبل معادل ۱،۲۵ دالر امریکایی بود.

کمک‌های نظامی اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان، به غیر از سلاح هسته‌ای، حاوی پیشرفته‌ترین سلاح‌ها از قبیل تانک‌ها، طیارات، راکت‌های جدید اسکاد و غیره و غیره بود که اردوی افغانستان را توأم با خروج با عساکر شوروی به آن‌ها تجهیز کرده بودند.

شاید به همین دلیل بوده باشد که در شوروی گفته می‌شد برژنف از قبر صدا می‌کرد رفیق گرباچف، اگر من استفاده از راکت‌های دور برد را برای کشتار جمعی در جنگ افغانستان اجازه می‌دادم هرگز ضرورتی به اعزام عساکر شوروی به آن کشور نبود.

دولت شوروی برای آموزش صاحب منصبان اردوی افغانستان جهت کاربرد سلاح‌های جدید یکی از سابقه‌دارترین جنرال‌های اردوی شوروی را در رأس گروهی (صد تا دو صد نفر) به نام همکاران جنرال، که در استفاده از سلاح‌های جدید تخصص داشتند، به افغانستان فرستاد.

ستر جنرال (پروفسور داکتر محمود قاریف) که در جنگ جهانی دوم در جبهه برلین و پس از آن در جنگ با پولند، چک و سلواک و هنگری و ده‌ها جنگ خرد و ریزه داخلی شرکت کرده بود در سوق و اداره اردو در تجاوز و دفاع در اردوی شوروی مشهور بود. او به زودی توانست تعدادی از صاحب منصبان، تانکیست‌ها و پیلوتان را با قدرت آتش و نیروی تخریبی سلاح‌های جدید نه تنها آشنا سازد بلکه

روحیه آنان را در موفقیت در جنگ و دفاع از نظام بیش از پیش تقویت کند. او در رهبری اردوی افغانستان در جنگ جلال‌آباد و چند جنگ دیگر در سایر ولایات سهم فعال و ارزنده داشت.

هفته اول دلو ۱۳۶۷ش، ۳ هفته قبل از خروج عساکر شوروی از افغانستان، دو عضو برجسته حزب کمونیست شوروی، شواردنادزی وزیر خارجه و گریچکف رئیس ک ج ب، وارد کابل شدند.

در ملاقات‌هایی که در سفارت شوروی با شواردنادزی و در قصر صدارت با گریچکف داشته‌ام فهمیده می‌شد که جلال‌تمایان آمده‌اند تا به هیئت رهبری ح د خ و بعضی از مقامات دولتی اطمینان دهند که اتحاد جماهیر شوروی بعد از خروج عساکر شان با تمام قدرت از نظر سیاسی و اقتصادی و تجهیز اردوی افغانستان برای تحکیم قدرت دولتی ح د خ، به خصوص از زعامت رئیس جمهور داکتر نجیب‌الله حمایت خواهند کرد و هرگز رفقای خویش را در صحنه مبارزه با مجاهدین تنها نخواهند گذاشت.

با تأسف باید یادآور شد زمانی که در نیویارک به دعوت شورای روابط خارجی امریکا به آن شورا رفته بودم، در آنجا هم حرف بر سر این بود که: دولت امریکا در زمان جهاد مردم افغانستان برای استرداد استقلال کشور شان کمک‌های بی‌دریغ کردند و اکنون که مجاهدین در موجودیت داکتر نجیب‌الله به حیث رئیس جمهور حاضر به مذاکره و مصالحه نیستند باز هم دولت امریکا نظر مجاهدین را تأیید و از آن حمایت می‌کنند.

تدارکات جنگی بر سر لحاف ملا نصرالدین را می‌گذارم به تنظیمی‌ها و ریاست جمهوری و باز هم می‌روم سراغ بینان سیوان.

سیوان پس از دیدار با رئیس جمهور ملاقاتی داشت با من. وی شاد و خرم همانند فاتح معرکه وارد اتاقم شد و من به تصور اینکه او در تشکیل کابینه مورد نظرش موفق شده است با گرمی از وی استقبال کردم. اما با کمال تأسف، بعد از تعارفات

معمول، دریافتم که او به غیر از همان ۱۵ نفر بی نام و نشان، نه یکی کم نه یکی زیاد، چیز دیگری در چنته نداشت تا ارائه کند. بناءً باز کلاوهٔ سر در گم ۱۵ نفره را پیش رویم گذاشت و گفت «آنان به تشکیل حکومتی همراه با ۱۵ نفر مورد نظر ریاست جمهوری موافقت کردند تا به طور مشترک انتخابات سراسری را، تحت رهبری نمایندگان ملل متحد، برای انتخاب رئیس جمهور برگزار کنند. آنان یقین دارند که مجاهدین جهت کسب قدرت بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان به جنگ‌های تهاجمی در شهرهای هم‌سرحد با پاکستان مبادرت می‌ورزند، و تشکیل چنین حکومتی آن هم در چنین شرایطی خواهی نخواهی تحت شعاع جنگ و جنگ جویان قرار می‌گیرد. بنابراین بهتر است تأسیس تا آن تا زمانی که آرامش نسبی برقرار شود معطل گذاشته شود.»

سیوان گفت "موضوع را خدمت رئیس جمهور ارائه کردم. جناب شان موافقت کردند."

بینان سیوان به خوبی می‌دانست که طرفداران مجاهدین و حامیان ریاست جمهوری در پایان کار به این نتیجه رسیده اند که تا صاحب اصلی لحاف ملا نصرالدین را به زور شمشیر و در میدان جنگ تعیین کنند، نه با تدبیر و مصالحهٔ ملی و نه هم با مشوره‌های سردرگم و بی‌اساس بینان سیوان.

بناءً او از زبان ۱۵ نفر خود سخن می‌گفت، آن هم ۱۵ نفری که نه آنها مرا و نه من آنها را می‌شناختم.

من چه بلکه تا پایان کارزار هیچ کسی، به شمول رئیس جمهور، نه آنان را دیده بود و نه هم می‌شناخت.

بدین سان بینان سیوان سر و ریش ما را از دبهٔ خالی چرب کرده می‌رفت و ما هم دعای سر شان را می‌کردیم.

پس از این ماجرا صحبتی داشتم با رئیس جمهور که در اثر خواهش تلفونی خدمت شان رفتم.

اوشان گفتند: رهبران تنظیم‌های پشاور علی‌رغم تلاش ما و مساعی دوستان شوروی نه تنها حاضر به مصالحه و آشتی نمی‌شوند بلکه به کمک دولت پاکستان و حمایت ایالات متحده آمریکا می‌خواهند بعد از خروج عساکر شوروی از افغانستان بالای شهرهای هم‌سرحد با پاکستان، خصوصاً شهر جلال‌آباد، حمله نظامی کنند. آن هم طوری که اطلاع دارید در روزهایی که تلاش‌های بینان سیوان، نماینده سرمنشی سازمان ملل متحد در حال تکوین است. بناءً برای دفاع از وطن و مقابله با آنها ایجاب می‌کند تا حالت اضطرار و حکومت نظامی در افغانستان برقرار شود. نظر شما چیست؟

گفتم: من فرموده شما را تأیید و از آن حمایت می‌کنم. زیرا پس از خروج قوای شوروی از افغانستان جنگ تحت عنوان جهاد مشروعیت ندارد و ادامه جنگ از جانب رهبران تنظیم‌های پاکستان یا ایران به جای آشتی ملی و انتخابات مفهوم به قدرت رسیدن آنانی را دارد که از سر تا به پای وابسته به استخبارات پاکستان یا ایران استند. در ضمن باید گفت که فرمان حالت اضطرار مطابق قانون اساسی ایجاب تصویب شورای ملی را می‌کند و همچنین مطابق قانون مذکور در حالت اضطرار صلاحیت‌های شورای ملی به حکومت انتقال می‌کند و در چنین شرایطی که هر دو طرف قضیه برای جنگ آماده‌گی می‌گیرند اجرای چنین وظیفه خطیری بالاتر از توان من است. بناءً با سپاس از این که ماموریت صدارت را به من اعتماد کردید تقاضا دارم سر از همین ساعت استعفای مرا بپذیرید.

بودم در رأس صدارت عظاما از همان روزهای اول ماموریتم برای وی ناخوشایند شده بود. بنابراین بدون اینکه حرفی در باره استعفایم زده باشد آن را منظور و از من خواهش کرد تا روز خروج قوای شوروی از افغانستان به کارم ادامه دهم. «زیرا رفقای شوروی حضور شما را به حیث صدراعظم در مراسم مشایعت خواهش کرده اند.»

به تائید نظر وی گفتم شواردنادرزی در پایان ملاقاتی که با من داشت خواهش کرد تا در روز وداع با سربازان شوروی همراه با کابینه خود حضور داشته باشم.

سپس به خوشی که در زمان صدارتم سابقه نداشت از خدمت شان مرخص شدم
و تا دروازه خروجی مرا همراهی کرد.

جایگاه مشایعت سپاه شوروی را در دامنه کوتل خیرخانه، روی یک تخت بزرگ که گنجایش بیش از دو صد نفر را داشت، آراسته بودند.

در حالی که در خط سیر قطعات شوروی از مرکز کابل تا کوتل خیرخانه امنیت شدید و پی‌سابقه‌ی از سوی وزارت های دفاع، داخله و امنیت دولتی گرفته شده بود، هزاران تن از اعضای ح د خ و سازمان های وابسته به آن زیر نام بدرقه، ولی در واقعیت برای تأمین امنیت رفقای شوروی، به دو طرف جاده‌هایی که این قطعات از آن عبور می‌کردند صف کشیده بودند.

رئیس جمهور، صدراعظم، اعضای کابینه، مقامات عالی حزبی، جنرال‌های قوای مسلح و مامورین عالی‌رتبه دولتی در محل مشایعت منتظر عبور قوای شوروی و وداع با جنرال گروموف، قوماندان قوای ۴۰ شوروی، بودند.

صدای هلهله و هورا کشیدن آنانی که به دو طرف جاده ها صف کشیده بودند از نزدیک شدن جنرال گروموف خبر می‌داد. بدان سبب همه ما به دنبال رئیس جمهور به سوی موکب جنرال شتافتیم.

جنرال گروموف و چند تن از جنرال‌های همکار شان با دیدن رئیس جمهور از تانک حامل شان پیاده شده در مقابل رئیس جمهور به رسم نظامی ادای احترام کردند. رئیس جمهور پس از پذیرش مراتب احترام یکایک را در آغوش کشید و برادرانه با هم روبوسی کردند. سپس به طرف میزی که برای خطابه ترتیب شده بود روان شدند.

بیانیه‌های وداعیه هر دو طرف با اینکه کمی کشاله دار بود دارای مفاهیم مشترک بود.

برداشت از بیانیه‌ها:

جنرال گروموف گفت: «ما به درخواست حکومت انقلابی و قانونی افغانستان به افغانستان آمده بودیم تا در پهلوی رفقای ح د خ در تحکیم حاکمیت دولت انقلابی افغانستان وظایف انترناسیونالیستی خود را انجام دهیم. اکنون که اردوی انقلابی افغانستان توانایی و اهلیت آن را یافته است تا دشمنان انقلاب مردمی را محو و نابود کند، ما دو باره به وطن خویش باز می‌گردیم تا به دشمنان بین‌المللی کشورهای برادر فهمانده باشیم که ما برای کمک به دولت افغانستان به افغانستان رفته بودیم نه برای اشغال.»

«جلالتمآب رئیس جمهور، من و همه صاحب منصبان و افراد سپاه شوروی در افغانستان از مهمان نوازی‌ها و به خصوص همکاری شما رفیق رئیس جمهور، چه در مدت ده سالی که رئیس دستگاه خاد بودید و چه امروز که رئیس جمهور افغانستان هستید، سپاسگذاریم و به شما اطمینان می‌دهیم که رفقای شوروی شما، شما را در نبرد در مقابل مخالفین انقلاب تنها نخواهند گذاشت. زنده و جاوید باد دولت و مردم افغانستان و اتحاد شوروی، زنده و پیروز باد ح د خ افغانستان (حزب وطن) تحت قیادت رفیق داکتر نجیب‌الله، رئیس جمهور.»

پس از آن رئیس جمهور از کارنامه‌های ده ساله اردوی شوروی در افغانستان به طور مفصل یاد و از آن قدردانی کرد، و خطاب به جنرال گروموف و همراهان وی (با ذکر نام‌ها) گفت: «شما قهرمانان اردوی کشور شوراها (شوروی) وظایف انترناسیونالیستی تان را، با قبول تلفات سنگین و مشکلات طاقت‌فرسا، در تحکیم حاکمیت دولت انقلابی افغانستان با صداقت و قهرمانانه انجام داده اید، و امروز که با سریلندی و افتخار به کشور تان باز می‌گردید من از جانب خود و همه اعضای افتخارآفرین ح د خ افغانستان (حزب وطن)، دولت جمهوری و مردم انقلاب‌پرور افغانستان نشان قهرمانی دولت جمهوری افغانستان را به شما اهدا و اجازه می‌خواهم تا آن را به سینه شما نصب نمایم.»

جنرال به رئیس جمهور نزدیک و نزدیک‌تر شد و رئیس جمهور نشان قهرمانی را به

سینه وی آویخت که با کف زدن های جمع بزرگی از مستقبلین استقبال شد. اما ناخود آگاه متوجه شدم که حین نصب نشان به سینه جنرال وی حواسش جای دیگری بود و چهره اش گواهی می داد که با یک کش مکش و جدال درونی رو به رو است. بایستی هم می شد، چون او اردوی نمبر ۴۰ شوروی را در زمان اشغال افغانستان رهبری کرده بود. بنابر این چگونه می شد آن جنرال باور کند که مردم چنین کشوری پس از تحمل آن همه مصائب و مظالم امروز با نصب نشان قهرمانی بر سینه اش از وی و خدماتش تقدیر کنند.

جنرال با چنین حال و احوالی در برابر رئیس جمهور رسم تعظیم کرد و از همدیگر جدا شدند.

شاید واهمه عذاب وجدانی او از ویرانی افغانستان و قتل مردمش بود که حین عبور از پل حیرتان (پل بین افغانستان و اتحاد شوروی روی رود آمو) جنرال نتوانست یا نخواست به عقب خویش (به سوی مردم افغانستان) نگاه کند. برعکس، به آهستگی نشانی را که در مشت گرفته بود برای آرامش وجدانش به رود انداخت و داخل خاک شوروی شد.

بدین سان نمایشنامه لشکرکشی روس ها به افغانستان به پایان رسید و ویرانی و تباهی مردمش لکه ننگی شد در تاریخ آن کشور.

آیا اردوی شوروی از کرده خویش پشیمان شد و برگشت یا مقاومت و پایداری مردم افغانستان در جنگ آنان را واداشت تا سرافکنده و پاکنده از افغانستان خارج شوند.

درین باره بسیاری از اهل نظر اظهار فضل کرده اند. اما به نظرم معتبرترین سند نوشته ستر جنرال الکساندر مایوروف، قوماندان اردوی شوروی و سرمشاور نظامی آن کشور در افغانستان است.

ارزش و اعتبار نوشته او بر دیگران این است که او شخصاً در جنگ اشتراک داشت و مقاومت و جنگ مردم افغانستان را در مقابل عساکر خویش به چشم سر دیده

بود که آن را به ماین منفجر نشده تشبیه کرده بود. وی در اثرش تحت عنوان "در افغانستان چه می گذشت"، در صفحه ۳۷۵ نوشته است: «جنگ در افغانستان آخرین جنگ اتحاد شوروی است. این از آن واپسین ماین خودکشی بود که یک دولت بزرگ بر آن پای گذاشت و از هم باشید.»

به شهادت تاریخ تنها شوروی ها نبودند که با پا گذاشتن روی چنین ماینی از هم فروریخت. سال های سال قبل امپراتوری انگلیس که گویا آفتاب در سرزمینش غروب نمی کرد نیز بر این ماین پای گذاشت و مستعمراتش شروع به فروپاشیدن کرد و حالا نوبت ایالات متحده امریکاست که با تلاش گذاشتن از این ماین بخت آزمایی می کند.

من هم قرار فرمایش رئیس جمهور جهت وداع با جنرال در کنارش ایستاده بودم. بعد از ختم مراسم به من گفت «فردا رفقای ما اجتماع بزرگی را جهت آماده گی برای دفاع مستقلانه از وطن تشکیل می دهند، لطفاً فردا هم با ما باشید.»

فردا در اجتماع رفقای ح د خ، که در گوشه شمال شرق ارگ برگزار شد و در آن بیش از پنج هزار نفر از اعضای آن حزب و سازمان های وابسته به آن سهم داشتند، اشتراک کردم. در اثنای آن که موکب رئیس جمهور به اجتماع نزدیک می شد با هلهله و همهمه، هورا کشیدن ها و گل پاشی از جانب رفقا استقبال می شد. اگر بگویم زمانی که رئیس جمهور پشت میز خطابه قرار گرفت شعار زنده باد رئیس جمهور و هورا کشی سر به فلک کشیده بود مبالغه نکرده ام.

رئیس جمهور هم پیش آمد و به رفقا با کلمات جذاب و دلنشین و با قدردانی و احترام پاسخ داد، و پس از آن شروع کرد به ایراد خطابه، که اگر فراموش نکرده باشم بیش از یک و نیم ساعت ادامه داشت و در پایان بازهم با کف زدن ها و هورا کشیدن ها بدرقه شد. از جمله دو نکته در خطابه شان به این نوشته ارتباط دارد:

یکم: خطاب به مجاهدین گفتند: «برادران گرامی و مجاهد، اکنون عساکر شوروی از افغانستان کاملاً خارج شده اند و مطابق دین مقدس اسلام جهاد دیگر

مشروعیت ندارد. بیایید برادروار با هم مذاکره و به جای قتل و قتال یکدیگر مثنی مصالحه و آشتی ملی را در عمل پیاده کنیم. من و رفقایم حاضریم به هر جایی که شما لازم بدانید حاضر شویم. باز تکرار می‌کنم که بهتر است به جای قتل و قتال و برادرکشی باهم بدون مشارکت خارجی‌ها صحبت کنیم که هم مردم آرزو دارند و هم خداوند بزرگ خوش می‌شود.»

دوم: خطاب به رفقای حاضر گفتند: «رفقا اگر بازهم مجاهدین آرزوی جنگ را داشته باشند به آنها ابلاغ می‌دارم که ما هرگز درین جنگ تعرض کننده نخواهیم بود. اما در دفاع از حاکمیت ملی و دستاوردهای انقلاب ثور تا پایان مقاومت خواهیم کرد.»

رئیس جمهور به رفقا گفت: «من تصمیم خود را گرفته‌ام که یا وطن یا کفن.» پس از آن همه اعضای حزب که در آنجا گرد آمده بودند به یک آواز رسا چیغ می‌زدند «یا وطن یا کفن»

در جوش و خروش زنده بادها و «یا وطن یا کفن» گفتن‌ها بود که رئیس جمهور از میز خطابه پایان و در میان جمع غفیری از رفقا تا اقامتگاه شان بدرقه شدند.

درین ماجرا بیش چشمانم صحنهٔ یک ماجرای دیگر جلوه می‌کرد. صحنه‌ای که در صد قدمی شمال غرب میز خطابهٔ رئیس جمهور واقع شده بود و آنهم در محوطه- ای که روزگاری وزیر محمد اکبر خان در آنجا با شمشیر گردن مکناتن، سپه‌سالار اردوی انگلیس را به جرم اینکه به افغانستان لشکرکشی کرده بود در یک چشم به هم زدن از تنه‌اش جدا کرد. محوطه‌ای که از آنجا دامنهٔ کوتل خیرخانه به خوبی دیده می‌شد. جایگاهی که من روز قبل برای ادای احترام و قدردانی از خدمات جنرال گروموف به وداع وی رفته بودم، و امروز از رفتن به آنجا خود را سرزنش می‌کردم. مثل اینکه کسی به من می‌گفت اینکه سرزنش و پشیمانی ندارد، اگر وزیر محمد اکبرخان هم دارای تحصیلات عالی و صاحب ایدئولوژی می‌بود به جای شمشیر به گردن مکناتن به پایش بوسه می‌زد. درین فکر بودم که عبدالرحیم هاتف، معاون اول رئیس جمهور، دست خود را به شانهم گذاشت و گفت: «مثل اینکه همه ما

را نادیده گرفتند و رفتند (اشاره به رئیس جمهور)».

به هاتف گفتم: «زمانه همین گونه بوده و همین گونه هست و اگر تعداد رفقای من و تو هم همین قدری بودند و همین طور از ما استقبال می کردند بدون شک و شبهه ماهم مردم را نادیده گرفته می رفتیم.» به گفته هاتف «مشکل در اینجاست که اوشان این صحنه سازی ها را ممثل اراده و عشق مردم در قبول زعامت خود می پندارد، در حالی که در خارج ازین صحنه و بیرون ازین جمعیت قضاوت اکثریت مردم افغانستان برای سقوط نظام است نه حمایت از آن.»

گفتم هاتف صاحب سر ازین لحظه من نه ماموریت دارم و نه هم مسئولیت در مقابل رئیس جمهور. اما در چند ماه ماموریت خویش آنچه در رابطه به خیر مردم و عزت و آبروی رئیس جمهور در تصورم می گذشت یکایک را خدمت شان گفتم. ولی طوری که شما از همه بهتر می دانید، بدبختانه برداشت شان از پیشنهاداتم معکوس بود و آنها را دشمنانه تلقی کردند. بنابراین، موقف من با شما فرق دارد. زیرا رئیس جمهور به شما احترام دارد و شما باید از چنین موقفی استفاده کرده اوشان را با تمام آنچه در توان دارید در جریان واقعیت ها قرار دهید. هاتف سر تکان داد و رفت. دیگر همدیگر را ندیدیم و ازین که دین خود را در برابر اعتماد رئیس جمهور ادا کرد یا نه اطلاعی ندارم. من هم چون دیگر مامور دولت نبودم پای پیاده به طرف آپارتمانم در مکروریان روان شدم. در عین حالی که در میانه راه از قبول چنین ماموریت بی نتیجه ای خود را سرزنش می کردم، خودم را تسلی می دادم که خدا را شکر بلایی بود ولی به خیر گذشت.

شام روز شعارهای وطن یا کفن بود که رادیو پشاور متن بیانیه سران هفت تنظیم را که در اجماع بزرگ مجاهدین در پشاور ایراد کرده بودند پخش کرد که مفهوم همه باهم چنین بود.

در دوران جهاد زعامت خاد بیشتر از عساکر شوروی توسط قطعات مسلح خویش بر مجاهدین ستم کردند و علاوه بر قتل و قتال، پناهگاه های مجاهدین را در هر گوشه و کنار کشور کشف می کردند و جهت حمله و بمباردمان در اختیار قوای

شوروی قرار می‌دادند. بنابراین، تا زمانی که داکتر نجیب‌الله رئیس دیروز و فرمانروای امروز خاد رئیس جمهور افغانستان باشد با حکومت کابل مذاکره، مصالحه یا آشتی نمی‌کنند و تا سقوط زعامت وی به جنگ ادامه خواهند داد.

متأسفانه در روزگاری که بیشتر مخالفان کمونیست‌ها در جهان شکست اردوی متجاوز شوروی به دست راد مردان افغان را به یکدیگر شان تبریک و تهنیت می‌گفتند و به راد مردان دلیر افغانستان درود می‌فرستادند، سران تنظیم‌های پشاور به جای اینکه استرداد استقلال افغانستان را جشن بگیرند و جانبازی مردم افغانستان را برای خروج عساکر شوروی از وطن شان تجلیل کنند آستین بر زدند و جنگ و قتل و قتال و آدم‌کشی را از سر گرفتند. آنهم بر سر اینکه به جای داکتر نجیب‌الله پروفیسر صبغت‌الله مجددی رئیس جمهور باشد.

دنباله این موضوع سردرگم پس از دیدار با بینان سیوان دنبال می‌شود.

هفته اول بیکاری یا به اصطلاح مردم کابل خانه‌نشینی‌ام بود که مسئول اداره مهاجرین ملل متحد در کابل تلفونی به من گفت که بینان سیوان می‌خواهد با من ملاقات کند.

وقت ملاقات را با هم تعیین کردیم. پوره سر ساعت تعیین شده بینان سیوان با مسئول آن دفتر و دو نفر دیگر از ماموران آن اداره وارد آپارتمانم در بلاک شش مکروریان شدند. با آغوش باز و خنده کنان، مانند دو آشنای سابقه دار، همدیگر را ملاقات کردیم. همین که او به چوکی تکیه زد با تعجب پرسید: «نه دم در و نه هم اطراف خانه شما هیچ محافظ و بادی‌گاردی ندیدم. آیا احساس خطر نمی‌کنید؟»

گفتم نه خیر. من اول خطر را رخصت کردم و سپس محافظان را. گفت «چگونه ممکن است در شهری که از در و دیوار آن بلا می‌بارد شما خطر را بر طرف کرده باشید.»

گفتم خطر مقام والای صدارت بود که بادی‌گارد و محافظ به کار داشت. او از ته

دل خندید و من هم با او خندیدم.

پرسید روزانه چه مصروفیت دارم. گفتم در خانه هستم و بعضاً روزانه دو سه ساعت قدم می‌زنم. پرسید "تک و تنها؟" گفتم نه با دو سه نفر از رفقایم. باز پرسید: "احساس خطر نمی‌کنید؟" گفتم من بارها گفته‌ام و بازهم می‌گویم از کسی بترسید که از شما بترسد. من در دستگاه دولت و به خصوص وزارت امنیت دولتی کسی را نمی‌شناسم که از من بترسد یا از من احساس خطر کند.

خندید و پرسید: «نظر شما در بارهٔ فعالیت‌هایم برای ختم جنگ و آشتی ملی در افغانستان چیست؟»

گفتم: آقای سیوان من اکنون به عنوان شخصی که در خارج از دستگاه دولتی قرار دارد به خود اجازه نمی‌دهم از نمایندهٔ خاص سازمان ملل متحد سوال کنم یا خدمت‌شان ابراز نظر کنم. اما اگر خود شما خواسته باشید در بارهٔ دستاوردهای خویش، به خصوص در رابطه با این سفر اخیر، چیزی بگویید بی‌نهایت خوش می‌شوم.

گفت: «شما در هر موقفی که باشید من به نظریات شما ارجح می‌گذارم، ولی حالا که نمی‌خواهید چیزی بگویید من می‌گویم که در این سفر موفقیتی داشتم که اصلاً نمی‌شد باور کرد. پانزده نفری که قبلاً با آنها در اروپا و آمریکا گفتگو کرده بودم متفقاً حاضر شدند با من به کابل بیایند و در حکومتی اشتراک کنند که در آن ۱۵ عضو دیگر از سوی دولت افغانستان معرفی شوند. اما شرایطی دارند که تصمیم در بارهٔ آنها در صلاحیت رئیس‌جمهور است. من موضوع را با رئیس‌جمهور در میان گذاشتم و منتظر جواب آنها هستم.»

چون وی نخواست شرایط افغان‌ها را به من بگوید من هم موضوع را به جهت دیگری بردم و پرسیدم: آقای سیوان آیا فرزندان شما در آمریکا هستند یا در یونان؟ گفت ایام رخصتی را به یونان می‌روند.

گفتم: آقای سیوان از اینکه در چنین شرایطی به دیدار من آمدید بی‌نهایت

سپاسگذارم و خیلی خوشحال می شوم اگر دیدارهای من و شما تکرار شود. او گفت: «هرگز شما را فراموش نخواهم کرد.»

ملاقات به پایان رسید و با هم خدا حافظی کردیم. وی را تا دم در موتر شان مشایعت کردم.

قرار وعده بر می گردیم به موضوع آزمندان تاج و تخت یا جنگ بر سر لحاف ملا نصرالدین.

هنوز ماهی از خروج عساکر شوروی از افغانستان نگذشته بود که رهبران تنظیم‌های مقیم پاکستان به رهنمایی مستقیم آی اس آی با لشکر چند هزار نفری به این بهانه که به جنگ پیروان روس می‌روند از پاکستان داخل افغانستان شدند و به شهر جلال آباد و ولایت خوست حمله کردند. دولت افغانستان هم برای مبارزه و راندن آن‌ها به پاکستان با مجهزترین نیروها وارد میدان جنگ شد.

جنگ‌های وحشیانه‌ای میان دو طرف در گرفت که باعث کشتار ده‌ها هزار نفر و خرابی و ویرانی هزاران ده و قریه شد. در نتیجه شهر جلال آباد می‌رسد به قوای ح د خ و شهر خوست هم نصیب مجاهدین می‌شود.

جنگ بر سر قدرت نه تنها بین ریاست جمهوری و رهبران تنظیم‌های پشاور، بلکه با تفاوت از زمین تا آسمان بین جنگ سالاران امروزی، در تاریخ افغانستان سابقه طولانی دارد. به خصوص جنگ بین برادران و پسران امیر دوست محمد خان بر سر قدرت صفحات زیادی از تاریخ ما را در بر می‌گیرد. اما برجسته‌ترین آن جنگ سردار محمد امین خان برادر امیر شیرعلی خان با امیر شیرعلی خان است. زمانی که لشکر محمد امین خان وارد ولایت میدان شد لشکر امیر شیرعلی خان هم تحت قیادت پسرش شهزاده محمدعلی خان به آنجا رسید و هر دو لشکر در مقابل هم صف آرایی کرده منتظر هدایت شدند تا جنگ را آغاز کنند.

شب‌ی که فردای آن دو لشکر بایستی با هم درگیر می‌شدند شهزاده محمدعلی با خودش می‌گوید فردا این دو لشکر به هم مقابل می‌شوند و بدون شک چند هزار

نفر جان‌های شان را از دست می‌دهند و آنهم برای اینکه یا پدر محمدعلی پادشاه بماند یا کاکایش پادشاه شود.

صبح دم شهزاده با وجدان به کاکایش نوشت کاکاجان شما با لشکر آمده اید تا با جنگ خونریزی پادشاه شوید، و من هم با لشکری آمده‌ام تا سلطنت پدرم و برادر شما را حفظ کنم. دیشب همه شب اندیشیدم اما پی نبردم چرا مردم برای شاه شدن شما یا حفظ سلطنت برادر شما به جان یک دیگر بیفتند و یکی دیگری را بکشد. برای اینکه لشکریان جان به سلامت ببرند و خواست شما و آرزوی پدرم برآورده شود بهتر است شما و من با هم بجنگیم و هر که جان به سلامت برد سلطنت از آن او و به جای یک لشکر دو لشکر تحت فرمانش.

فردای آن روز کاکا و برادرزاده هر دو سواری اسپ در میدان جنگ با هم رو به رو شدند و همین که به هم نزدیک شدند با تفنگچه به سوی هم آتش گشودند. از قضا در آن واحد گلوله کاکا قلب برادرزاده و از برادرزاده قلب کاکا را شکافت و هر دو در میان خون خود نقش زمین شدند. لشکریان که شاهد این صحنه بی بدیل در تاریخ بودند همه با هم به شجاعت و رادمردی شهزاده‌گان آفرین گفتند و به روح پاک شان دعا کردند. هر دو لشکر با هم جنازه‌های شهزاده‌گان را، در حالی که از تابوت‌های شان خون می‌چکید، به دربار امیر شیرعلی خان بردند و پیش روی شان گذاشتند. از اینکه از دیدن غیر قابل انتظار آن جنازه‌ها بر امیر چه گذشت آن را و می‌گذارم به مورخین و بر می‌گردم به داستان جنگ و مصالحه ملی.

متأسفانه داوطلبان قدرت با همه فجایی که در جنگ‌های جلال‌آباد و خوست مرتکب شدند بازهم به طور روز افزونی به آتش جنگ و ناآرامی را در گوشه و کنار کشور دامن می‌زدند و گناه آن هم بود به گردن امریکا و شوروی و حتی پاکستان. پاکستانی که در گذشته نه چندان دور، یعنی پیش از حادثه ۷ ثور ۱۳۵۷ از نعره افغان‌ها به خود می‌لرزید و از ترس آن غار می‌پالید، ولی حالا از بیچارگی زمامداران وارداتی ما برای مردم افغانستان به هیولا تبدیل شده بود.

بحث بر سر آن نیست که امریکا و شوروی در اشغال افغانستان بیگناه بودند. بلکه

واقعیت آن است که آنها سلاح و پول در دسترس فرزندان ناخلف همین سرزمین می‌گذاشتند و آنها بودند که از این پول و سلاح‌ها برای ادامهٔ اشغال و برضد مردم خود استفاده می‌کردند. متأسفانه چنین جنایات‌های ضد مردمی را به جنگ عادلانه و ترویج ارزش‌های مترقی و دینی تعبیر و تفسیر می‌کردند. حالانکه سلاح‌های پیشرفتهٔ امروز و شمشیرهای آبدیدهٔ دیروز هر دو برای کشتن انسان‌ها و تسخیر سرزمین آنها ساخته شده‌اند.

ولی اگر شمشیر آبدیده شمشیرزن نداشته باشد نعل خر در دکان آهنگری خریدار دارد نه آن شمشیر. اما متأسفانه این فرزندان ناخلف وطن هستند که از نعل خر شمشیر می‌سازند و بر فرق پدر و برادر هموطن خود که در برابر اشغالگران می‌جنگند حواله می‌کنند.

مادر وطن:

من از روس و فرنگ هرگز ننالم
که با من هرچه کرد فرزند من کرد

در چنان روز و روزگاری که جنگ برای حفظ و کسب قدرت میان رهبران ح د خ و سران تنظیم‌های مقیم پشاور در سراسر افغانستان بیداد می‌کرد، رهبران تنظیم‌های مذکور دم در دفتر نواز شریف، صدراعظم پاکستان، صف کشیده بودند تا یکی از آنها بتواند فرمان تقرر خویش را به حیث زعیم دولت افغانستان، ولو برای یک ماه، به امضای ایشان مزین کند. در آن زمان بود که به من اطلاع دادند که بینان سیوان می‌خواهد با من ملاقات کند. از ملاقات اخیری که با وی داشتم سه سال می‌گذشت. اگرچه دیدار با نمایندگان دول خارجی و اشخاص داخلی در اپارتمان ممانعتی نداشت، با آن هم به نمایندهٔ سیوان گفتم چرا از طریق وزارت خارجه درخواست ملاقات نکردند. گفت نمایندهٔ سرمنشی ملل متحد می‌تواند با هر شخص یا مقامی که بخواهد ملاقات کند. به وی گفتم فردا ساعت ۱۱ صبح از اوشان پذیرایی خواهم کرد.

به وقت موعود بینان سیوان با دو سه نفر از اعضای دفتر نماینده‌گی ملل متحد

برای مهاجرین در کابل وارد اپارتمانم شدند و بعد از خیر مقدم گفت: «خوشحالم از اینکه شما را بهتر از آن می بینم که برایم گفته بودند.»

گفتم کمی کسالت دارم، ولی جدی و قابل تشویب نیست. با آنهم از اینکه به عیادت من آمده اید متشکرم.

سیوان گفت: «در این روزها خیلی مشغولم. حتی بعضی روزها چند ملاقات پی هم با وزرا، مامورین عالی رتبه و شخصیت‌های معتبر افغانی دارم و هم باید گزارش‌های خود را به اطلاع سرمنشی ملل متحد تقدیم کنم. من در این ملاقات‌ها اطمینان می‌دهم که در روزهای نزدیک حکومتی از اشخاص بی‌طرف و شخصیت‌های مورد نظر دولت برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری به کار آغاز خواهد کرد.»

وی به ادامه گفتارش افزود: «خوشحالم که رئیس جمهور حاضر شده اند همین که ۱۵ نفر شخصیت بی‌طرف که قبلاً حضور شان معرفی کرده ام به کابل بیایند اوشان استعفا می‌کنند.»

گفتم از اینکه تلاش‌های شما بعد از چند سال مثمر ثمری شده است به شما تبریک می‌گویم و از خودگذری رئیس جمهور ما افتخار همه ماست، و اضافه کردم از اینکه با همه گرفتاری‌ها وقت آن را یافتید تا از من عیادت کنید متشکرم.

سپس وی را تا دروازه موتورش همراهی کرده با هم خداحافظی کردیم.

من هرگز به گفته‌های سیوان اعتماد نداشتم این بار چنان زیر تأثیر سخنانش قرار گرفتم که مصالحه ملی و ختم جنگ در افغانستان را پشت در و کلید آن را در مشت سیوان می‌دیدم و از صمیم قلب به خاطر از خودگذری رئیس جمهور در جهت ختم جنگ برایش دعا کردم.

چند روز به سال نو ۱۳۷۱ شمسی مانده بود که میر محمد حسن، رئیس اداری صدارت، قرار همیشه‌گی به عیادتم آمد و ضمن پرس و پال از صحت و سلامتی ام گفت: «معلوم می‌شود که تداوی اینجا به شما کمک نکرده است. زیرا خیلی خسته

به نظر می آید.» گفتم نه، شکایتی که مرا آزار دهد ندارم. با آنهم گفت «اگر بخواهید جهت معالجه به خارج بروید. حاضریم پاسپورت شما را آماده کنیم.» اگرچه گرفتن پاسپورت برای مامورین صدارت از وزارت خارجه وظیفه ریاست اداری صدارت بود. اما گرفتن پاسپورت برای من با دیگران به کلی فرق داشت. ولی برای اینکه به غرور وی صدمه نزده باشم از وی چیزی نپرسیدم و گفتم متشکرم. روز ۲ حمل ۱۳۷۱ ش بود که پاسپورتم را همراه ویزه سفارت هند در کابل برایم آورد. در همان روز تکت گرفتم و روز ۴ حمل ۱۳۷۱ عازم هند شده همان روز به دهلی رسیدم.

به هر صورت گرفتن پاسپورت به من، آنهم به این ساده گی، مسئله ساده ای نبود، زیرا طبق مقررات اداری اجازه رئیس جمهور را ایجاب می کرد. ازین رو پنداشتم که شاید بینان سیوان از رئیس جمهور خواهش کرده باشد. ولی زمانی که گفته سیوان به یادم آمد که رئیس جمهور درین روزها استعفا می کند فکر کردم در روزهای پایانی ریاست جمهوری اش نخواستہ است بیش از آن سبب اذیت و ناآرامی من شود. به هر حال ازین سه نفر هر کدام که بود فرق نمی کرد. آنچه مهم بود این بود که برایم پاسپورت دادند.

برای آنکه مژده کارنامه های بینان سیوان، از آن جمله استعفای رئیس جمهور و تشکیل حکومت ۱۵ نفری، را بشنوم رادیوی کوچکی را با خود بردم. اما آن بلاگک با همه کوچکی اش خبرهای سراسر جهان و بهتر از همه افغانستان را می گرفت. بناءً اکثر اوقات با هله پتگی امواج رادیو را یکی پشت دیگری برای شنیدن خبر تازه ای از کابل می پالیدم که تصادفاً زمان شروع خبرهای کابل بود. بعد از یکی دو خبر صدای عبدالوکیل وزیر خارجه خود مختار و رفیق جان جانی داکتر نجیب الله پخش شد که می گفت داکتر نجیب الله رئیس جمهور که شخص چه چه چه بود می خواست شبانه به کمک فلیپ کاروین امریکایی توسط طیاره ملل متحد همراه با بینان سیوان از افغانستان فرار کند که پسته امنیتی میدان هوایی از فرار وی جلوگیری کرد و او (رئیس جمهور) هم راساً به دفتر مهاجرین سازمان ملل متحد در کابل رفت و در همان جا استعفا و درخواست پناهندگی کرد.

از شنیدن چنین اعلامیه بی‌ادبانه و خلاف انتظار، آنهم از زبان وزیر خارجه افغانستان و نزدیک‌ترین دوست رئیس‌جمهور، باور کنید یا نه به حدی دست و پاچه شدم که رادیوگگ از دستم به زمین لغزید. زیرا من با رئیس‌جمهور اختلاف نظر داشتم نه انتظار بی‌حرمتی با وی یا گرفتار شدن وی به چنین مصیبتی را.

بازهم با هله‌پته‌گی دنبال خبر تازه‌ای درین باره افتیدم. از قضا صدای امریکا بود یا پی‌پی‌سی که می‌گفت قرار اعلامیه دفتر مهاجرین ملل متحد در کابل ساعت ۳ صبح ۲۷ حمل ۱۳۷۱ برابر با ۱۶ اپریل ۱۹۹۲ داکتر نجیب‌الله رئیس‌جمهور افغانستان برخلاف انتظار به این دفتر آمد و درخواست پناهنده‌گی داد.

از قضا ۱۵۰ سال پیش از حادثه فوق‌امیر دوست محمد خان هم لشکر صدهزار نفری را در چاریکار ترک کرد و در دل شب با برادر زاده‌اش سلطان محمد خان فرار کرد و از قضا بازهم صبح دم بود که در بالاحصار کابل به میکنتان سپه سالار اردوی انگلیس تسلیم شد.

به هر صورت به این ساده‌گی استعفا و ترک معرکه کردن رئیس‌جمهور باعث شد که از دوست گرفته تا دشمن به جای اینکه به جستجوی اصل حادثه شوند با حق به جانبی به تعبیر و تفسیر استعفا پرداختند.

اما خودم یا از شنیدن یا از شنیدن خبر استعفای داکتر نجیب‌الله، رئیس‌جمهور بود، یا از فراموش کردن ادویه‌هایی که داکتر معالج برایم تجویز کرده بود، به سر دردی شدید مبتلا شدم. بناءً تصمیم گرفتم تا ختم تداوی، پل‌پتک‌های پالیدن رادیو را بگذارم کنار، آنهم به امید آنکه اگر خدا بخواهد نه سر دردی داشته باشم و نه هم درد سری.

بدین سان چند روزی را با بی‌خبری و رفته رفته بدون درد سر به سر بردم، زیرا نه کسی به عیادتم آمد و نه من به زیارت کسی رفتم و نه هم به سراغ رادیو.

بعد از سال‌ها جنگ و جدال زندگی پی بردم که بی‌خبری چه نعمتی بوده است. ولی هنوز آب دهانم فرو نرفته بود که زنگ دروازه به صدا درآمد. به خود گفتم عجب نعمتی بود مثل اینکه رفت پس کارش.

عبدالواحد فراهی، رئیس مالی و اداری ریاست جمهوری و عضو کمیته مرکزی ح د خ بود که با دو نفر از هم‌مسئکانش به عیادت‌م آمده بودند.

آنان چشم‌دیدهای شان را از حوادثی که پس از استعفای مرحوم داکتر نجیب‌الله تا تخت نشینی صبغت‌الله مجددی، ممثل دولت اسلامی، به وقوع پیوسته بود یکی را پشت دیگر قصه می‌کردند. واقعاً هم دلچسپ و هم غیر منتظره بود.

ولی زمانی که مشابهت گفته‌های آنان را مفصل‌تر و واضح‌تر در کتاب عبدالوکیل، وزیر خارجه، خواندم باورم به گفته‌های آنان بیشتر شد.

به طور عموم اشخاصی که سرگذشت یا به عبارت ساده‌تر دیدنی‌های خود را، خاطرات گفته، می‌نویسند ضرورت پینه کردن گفته احمد یا محمود برای اثبات دیدنی‌های شان را ندارند. ولی برعکس در این اثر از اقدامات و اجراءات مرحوم داکتر نجیب‌الله در بارهٔ مصالحهٔ ملی و اخیراً از حوادثی که پس از استعفای شان در افغانستان به وقوع پیوست از کتاب عبدالوکیل، وزیر خارجه، اکثراً برداشت و استنباط شده است آنهم به دلیل اینکه چند صباحی با رئیس جمهور همکاری داشتیم از آنرو خواهی نخواهی هر خوانندهٔ با حق به جانبی در صحت و سقم نوشته‌هایم در دوراهی قرار می‌گرفت.

بناءً بهتر شمردم، با اینکه معلومات مستندتری روی موضوع فوق داشتم، تا نوشتهٔ خویش را در بارهٔ آنچه به مرحوم داکتر نجیب‌الله شهید ارتباط می‌گرفت از کتاب عبدالوکیل، دوست و همسنگر شان، و در واقع شخص دوم در رهبری ح د خ خصوصاً بعد از استعفای رئیس جمهور، استفاده کنم نه آنچه می‌دانستم.

متأسفانه در صف رفقای داکتر نجیب‌الله یک مرد هم پیدا نشد برای چند دقیقه خدمت شان می‌رفت و علت اقدام وی را به ترک وطن جویا می‌شد؟ ولی برعکس تا جایی که توان داشتند اقدام شان را در رادیو و تلویزیون و نوشته‌هایی تحت عنوان "تلاش‌های نافرجام بینان‌سیوان" برای خروج داکتر نجیب‌الله از افغانستان (صفحهٔ ۸۹۷ کتاب عبدالوکیل) نوشته کردند و وی را به باد نکوهش گرفتند.

اما تا جایی که من رئیس جمهور داکتر نجیب‌الله را می‌شناختم او شخصی نبود که

به این ساده‌گی از قدرت بگذرد، چه رسد به اینکه فرار کند.

ولی وقوع دو حادثه غیر مترقبه و احتمالاً تشویق‌های بینان سیوان وی را واداشته بود تا موقتاً عزم سفر کند:

۱: فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (اسد ۱۳۷۰)، زیرا هیچ شک و شبهه‌ای وجود نداشت و ندارد که اردوی شوروی در از بین بردن حفیظ‌الله امین رهبر جناح خلق و در سپردن زعامت افغانستان به جناح پرچم مستقیماً دخیل بود، و بنابر آن دولت شوروی برای ابقای چنین زعامتی به کمک‌های بی‌دریغ نظامی، سیاسی و اقتصادی تا زمان فروپاشی‌اش ادامه داد. با از دست دادن چنان پناهگاهی نه تنها زعامت داکتر نجیب‌الله بلکه همه حکومت‌های اروپای شرقی، که متکی به اتحاد شوروی بودند متزلزل شد و یکی پشت دیگری از هم فروپاشیدند. اما همه، به استثنای دولت افغانستان، توانستند در فضای امن و آرام سیاسی حکومت‌های انتخابی را تأسیس و از دامنه‌دار شدن فاجعه در کشورهای شان جلوگیری کنند.

ولی موضوع از سر تا به پا برای داکتر نجیب‌الله متفاوت بود. زیرا در حالی که یگانه حامی خویش، اتحاد شوروی، را از دست داده بود با یک قیام سراسری مردم خود که از جانب کشورهای غربی و دولت‌های ثروتمند اسلامی تقویت و حمایت می‌شدند دست و گریبان بود.

۲: بدتر از همه مبتلا شدن هیئت رهبری "حزب وطن"، پس از فروپاشی اتحاد شوروی به سستی ایمان و بی‌باور شدن به سوسیالیزم و پناه بردن به؟؟؟ بود. چنانچه همه آنها از رئیس تا اعضا، به استثنای محمود بریالی، خانم‌ها و اولاد شان را به خارج از کشور فرستادند. از سوی دیگر رفتن رفتن خانواده‌های رهبران به خارج و به دنبال آن انتقال صندوق‌های بزرگ، سر بسته و مهر شده، برای تأمین آسایش شان، از ارگ به سفارت افغانستان در دهلی نو (صفحات ۱۰۹۵ تا ۱۰۹۷ کتاب عبدالوکیل) باعث رنجش، بی‌اعتمادی و بالاخره روگردانی صفوف ح د خ از رهبران شان شد. در نتیجه همه از هم فرو پاشید و در روزهای بعدی تعدادی از اعضای مسلح و غیر مسلح حزب با پشیمانی از گذشته یا به احمدشاه مسعود پناه

بردند و یا به گلبدین حکمتیار اقتدا کردند.

متأسفانه رفقا زمانی متوجه شدند که از باران گریخته زیر ناوه نشسته اند، که کابل زیبا توسط احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار ویران شده بود. بناءً وفاداران داکتر نجیب‌الله در حزب و قوای مسلح منحصر شده بود به غلام فاروق یعقوبی، وزیر امنیت دولتی (خاد) و دوست وفادار و جوان مردش محمد اسحاق توخی، آنهم در حالی که نیروهای دشمنان سر سخت وی گلبدین حکمتیار به چارآسیاب، احمدشاه مسعود به بگرام، عبدالعلی مزاری به غرب و استاد سیاف به شرق کابل رسیده بودند و برای گرفتن تاج و تخت کابل به همدیگر چنگال و دندان نشان می‌دادند و در ضمن محاصره شهر کابل را برای دستگیری داکتر نجیب‌الله هر لحظه تنگ‌تر می‌کردند.

در آن روز و روزگاری که دولت مترقی و زوال ناپذیر افغانستان آخرین نفس‌هایش را می‌کشید باز سر و کله بینان سیوان در کابل پیدا شد که راساً به خدمت رئیس جمهور رسید. اما آنچه از این آخرین سفر رسمی و ملاقات چند ساعته وی به بیرون درز کرد همان وعده‌های تکراری وی بود که به اروپا سفر می‌کند و همان پانزده نفر کاغذ پیچ خود را، که تا آخر نه کسی نام‌شان را می‌دانست و نه هم کسی چهره‌شان دیده بود، با خود می‌آورد.

ولی گذشت زمان نشان داد که گفتگوهای بینان سیوان در این ملاقات روی سفر محرمانه رئیس جمهور چرخیده بود و نه به دور کلاوه سر در گم مصالحه ملی، و نه هم به دور آنچه در دیدار اخیرش به من گفته بود.

نافرجامی سفر محرمانه رئیس جمهور کلاوه سر در گم و پیچیده‌ای برای مردم شد که تا امروز نه کسی به مقصد سفر پی برده است و نه هم از اراده به آن. بناءً سؤالی خلق می‌شود که آیا رهبران حزب و وطن به چنین سفری موافق بودند یا مخالف؟

سند و مدرکی که آن را تائید یا تردید کند در دست نیست. زیرا رفقا زنده باشند کلاوه را چنان درهم و برهم پیچانده اند که یافتن سرخ عمر نوح و صبر ایوب

می‌خواهد.

اما بی تفاوتی و سهل انگاری آنان از حدوث چنین حادثه‌ای به آن اشاره دارد که تغاره‌ای زیر نیم‌کاسه بود. چنانچه پوره شش ساعت بعد از وقوع حادثه، سردمداران حزب وطن به جای اینکه خدمت رئیس جمهور می‌رفتند و از ایشان تقاضای بازگشت به ریاست جمهوری می‌کردند یا دست کم اصل قضیه را از وی جویا می‌شدند، به دور و بر بینان سیوان حلقه زدند و از او خواستند ۱۵ شخصیت مورد نظر شان را به کابل بیاورند تا جهت پیاده کردن مصالحه ملی زعامت حکومت افغانستان را به دست بگیرند. ماشاءالله آنهم زمانی که به استثنای چند گوشه و کنار شهر کابل، مردم در سراسر افغانستان به مجاهدین یا بیعت کرده بودند و یا در حال بیعت کردن بودند.

بینان سیوان آنچه می‌توانست انجام داد تا مردم افغانستان را به جرم مسلمان بودن مجازات کند، و در پایان کار هم به گفته خودش وظیفه‌اش را طبق خواست سازمان ملل متحد، با برداشتن موانع و مساعد ساختن زمینه گفتگوی بین‌الافغانی جهت مصالحه ملی و ختم جنگ با به دست آوردن استعفای رئیس جمهور انجام داد.

به همین دلیل بود که بینان سیوان به جای بحث روی خواست رهبران حزب وطن گفته بود: اکنون با استعفای رئیس جمهور، دیگر مشکلی در مذاکرات مستقیم شما و رهبران مجاهدین وجود ندارد. بناءً بهترین جهت مذاکره و مفاهمه بالای مصالحه ملی اندیشید تا حواشی آن. اما آشتی ملی با مجاهدین که مدعی اند برای خروج عساکر شوروی از افغانستان نزدیک به دو میلیون کشته داده اند سهل و ساده نیست. مگر اینکه خواست آنان را با حوصله‌مندی شنید و برای قطع مخاصمات در صورتی که مسالمت‌آمیز باشد پذیرفت.

چند عضو رهبری، نه حزب وطن، که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی به سستی ایمان مبتلا شده بودند بعد از اقدام ناکام داکتر نجیب‌الله و اهمه مرگ و ذوق فرار و از دست دادن روحیه مقاومت هم بر آن افزوده شده بود. بنابر آن بعد از شور

و مذاکره روی پیشنهاد بینان سیوان خواسته یا ناخواسته می‌پذیرند که دولت تحت رهبری حزب وطن توانایی آن را ندارد تا در برابر مجاهدین مقاومت کند و بهتر است به طور مسالمت آمیز به مجاهدین تسلیم شوند، و تصمیم خویش را به اطلاع بینان سیوان می‌رسانند.

بینان سیوان با مزده تسلیمی مسالمت‌آمیز و استعفای داکتر نجیب‌الله روانه پاکستان می‌شود و در همان روز (۳۱ حمل ۱۳۷۱) وارد پشاور شده فردای آن رهبران تنظیم‌ها را در جریان آنچه با خود آورده بود قرار می‌دهد.

دو سه روز بعد رهبران مجاهدین در حضور نوازشریف، صدراعظم پاکستان، به منظور تسلیم شدن قدرت جناب حضرت صبغت‌الله مجددی را برای دو ماه و جناب مولانا استاد برهان‌الدین ربانی را برای ۴ ماه جهت تسلیم شدن قدرت از انقلابیون در کابل مقرر می‌کنند و جناب حضرت صاحب فردای آن روز عازم کابل شدند.

بعضی از پیشوایان حزب وطن به شمول عبدالوکیل، وزیر امور خارجه (که حزب و حکومت را بعد از داکتر نجیب‌الله رهبری می‌کرد) از انتخاب حضرت صبغت‌الله مجددی را به حیث ممثل دولت اسلامی افغانستان در پاکستان و از اراده آمدن شان به کابل جهت تسلیم شدن قدرت از حزب وطن به گرمی استقبال کردند و آن را به فال نیک گرفتند. زیرا جناب شان برعکس دیگر رهبران تنظیمی شخص پوزش پذیر بود و امید برده می‌شد تا از سر تقصیر آنانی بگذرد که تا دیروز آنان را تکفیر می‌کرد و واجب‌القتل می‌شمرد.

احتمالاً همین امیدواری بود که قبل از رسیدن به کابل به جناب شان اطلاع دادند که همه با هم مصمم شده اند تا زعامت افغانستان را به صورت مسالمت‌آمیز خدمت شان تقدیم کنند.

از شنیدن چنین خبری که نه به مجددی قابل باور بود و نه هم به دیگران، دولت-مداران انقلابی که اردوی سیصد هزار نفری را زیر فرمان داشتند حاضر شدند تا بدون مشوره با اعضای ح د خ تسلیم دشمن شوند، آنهم به پیر مرد سال‌خورده‌ای

که موکب وی را ۴۰ یا حداکثر ۵۰ نفر پیر و پوده غیر مسلح همراهی می کرد. می گویند حضرت صاحب از شنیدن این مژده باورنکردنی به خاک افتید و پروردگار خود را سجده کرد، و پس از آن برای بخشودن آنانی که تا دیروز وی را مرتجع، نوکر پاکستان و چاکر امپریالیزم می نامیدند به سفر خویش به سوی کابل ادامه داد.

حضرت صاحب در سی کیلومتری شهر کابل نزدیک به تنگ غارو بارگاه بر پا کرد و فرمان داد آنانی که آماده تسلیمی مسالمت آمیز بودند حضور شان باریاب شوند. فردای آن روز گروهی از کارمندان دولتی و حزبی که روزگاری سر شان به تن شان می زیید جهت تسلیم شدن به اصطلاح خود شان تسلیمی قدرت صبح وقت در وزارت خارجه جمع شدند.

در کاروان بیش از صد عراده موتر، سران حکومتی و بعضی از رهبران حزبی ساعت هفت صبح همان روز به دنبال وزیر خارجه به سوی بارگاه فاتح معرکه، بدون سلاح ثقیله یا خفیفه و حتی چاقو و ناخن گیر، روانه تنگ غارو شدند.

به هر صورت کاروان با همه طول و عرضش از نزدیک دروازه اداره مهاجرین ملل متحد که در آن داکتر نجیب الله رئیس جمهور افغانستان و رهبر همین جمعیت در هفته پیش مقیم شده بود گذشتند. ولی نه موتری مقابل دروازه آن اداره توقف کرد و نه هم رفیقی به سوی داکتر نجیب الله شتافت.

ترسم نه بلکه باور دارم رفقای که امروز سنگ داکتر نجیب الله را به سینه می زنند فردا که داکتر اشرف غنی رئیس جمهور نباشد باز هم همان آش است و همان کاسه. بهتر است گله و گله مندی ها را بگذاریم سر جایش و برگردیم به پی گیری تسلیمی مسالمت آمیز.

با رسیدن کاروان تسلیمی ها به تنگ غارو آوازه شد که جناب حضرت صاحب از زیادی تعداد آنان کمی وارخطا شده بود و می خواست استخاره کند که کسی به گوش شان گفت به شما اطمینان می دهم همه این آقایان برای تسلیمی آمده اند نه شرارت. بنابر آن حضرت صاحب آغوشش را گشود و دیگران هم به پیروی از ایشان آغوش باز کردند و همدیگر را چنان در بغل گرفتند که گویی نه ملحدی در

میان بود و نه هم تریاکی دینداری. نه از جهاد کلمه‌ای گفته شد و نه هم از دست-آوردهای انقلاب ثور. نه بحثی از ویرانی کشور بود و نه هم کسی به یاد میلیون‌ها کشته و زخمی و فراری گریه کرد.

جناب حضرت صاحب بدون اشاره به بدبختی‌های مردم و خرابی کشورش ضمن خیر مقدم گفتن به رفقا فرمود: «از آمادگی دولت جمهوری افغانستان برای انتقال قدرت به ممثل دولت اسلامی سپاسگذارم. زیرا دشمنان افغانستان بودند که در میان ما افغان‌ها خصومت و دشمنی را (زیر نام جهاد و دفاع از دست‌آوردهای انقلاب ثور - نویسنده) دامن زدند. در غیر آن الحمدلله همهٔ مسلمان و افغان و از یک وطن هستیم.»

پس از اندرزه‌های جناب شان در ظرف کمتر از یک دقیقه برادرها رفیق شدند و رفیقا هم شدند برادر. سپس همه با هم شادی کنان روانهٔ کابل شدند تا انقلابیون حکومت دموکراتیک زوال ناپذیر را به واپس‌گرایان مذهبی به این امید تسلیم کنند که ممثل دولت اسلامی آنان را عفو کنند و اجازه دهند تا در اروپا و دیگر کشورها به خانواده‌های شان، که قبلاً به آنجاها فرستاده بودند، بپیوندند و چنان هم کردند.

فردای روز رسیدن به کابل، ممثل دولت اسلامی در دعوت مجلی که از جانب عبدالوکیل، وزیر خارجه، جهت تسلیمی زعامت افغانستان ترتیب داده شده بود اشتراک کردند.

چند نفر از تسلیمی‌های دولتی یکی پی دیگری تعویض نظام دموکراتیک را به دولت اسلامی حضور شان تبریک گفتند و حاضرین هم کف زدند.

شبه‌ای از بیانیهٔ حضرت صاحب که پس از شکرگذاری به پیش‌گاه خداوند بزرگ از رسیدن به زعامت دولت اسلامی و اظهار امتنان از آنانی که بدون درد سر تسلیم شدند و زعامت کشور را به جناب شان واگذاشتند، فرمود:

«اکنون بر ماست که در دولت اسلامی همه کدورت‌ها را فراموش کرده و برادروار دست به دست هم داده و برای آبادی افغانستان متحداً کار کنیم»

جناب شان افزودند: «من از جانب خود و تمام رهبران تنظیم‌ها عفو عمومی را اعلان می‌کنم.»

درین میان روزنامه نگاری از وی پرسید این عفو شامل داکتر نجیب‌الله نیز می‌شود؟ فرمودند عفو، عفو عمومی است، شامل تمام اشخاص به شمول داکتر نجیب‌الله می‌باشد.

بیانیه حضرت صاحب در هر مقطع با کف زدن‌ها و الله‌اکبر گفتن حاضرین تالار بدرقه می‌شد.

جان مطلب در این جاست که نه جناب حضرت صاحب فرمودند و نه هم از حاضرین کسی پرسید که گناه کاران کیانند و چه نامی دارند، و چه جنایات و خیانت‌هایی مرتکب شده بودند که از بالا تا پایین همه با هم عفو شدند و عجیب‌تر از همه اینکه بعضی ناهمیده به عفو کف می‌زدند و دسته‌ای هم از خوشحالی خیزک. من از شنیدن این خبر، در جستجوی هویت عفو‌کننده و عفو شونده‌ها بودم که از عجایب روزگار عجیبه به یادم آمد که روزی از روزها صبغت‌الله مجددی به خاطر جرمی که مرتکب شده بود از رهبر افغانستان عفو می‌خواست. باور کنید یا نه، آنهم توسط من (نویسنده)، ولی امروز او رهبران افغانستان را مورد عفو و بخشایش قرار می‌داد؟؟؟؟ بین تفاوت رهبری از کجا تا به کجا.

بهتر است قصه‌های صوفیانه را بگذاریم به پیر و پیرخانه و برویم سراغ بینان سیوان، قهرمان معركة مصالحة ملی. بینان سیوان یکی دو روز بعد از تخت نشینی مجددی صاحب از پشاور به کابل بازگشت. اما پس از بازگشت نه با رهبران حزب وطن دیدار کرد و نه هم سراغ شان را گرفت. زیرا تا جایی که لازم داشت در دوران ماموریتش در کابل با وعده‌های دروغین زیر نام حکومت واهی ۱۵ نفری آنان را فریب داد و از ایشان استفاده کرد، و در پایان کار هم برای تأمین موفقیت خود در پیاده کردن مصالحة ملی سر شام مانع مذاکرات بین‌الافغانی را در دفتر ملل متحد وادار به استعفا کرد و فردای آن شب سند تسلیمی بدون قید و شرط، اما مسالمت-آمیز رهبران حزب وطن را به دست آورد. بنابر آن در دو سه روز جنگ پایان یافت و آرامش در سراسر افغانستان برقرار شد. گویا در بدل چنین موفقیتی سندی به

امضای مجددی، ممثل دولت اسلامی، ضرورت داشت که یکه راست از میدان هوایی به دیدار وی شتافت و از شناختی که از بینان سیوان دارم باورم این است که او آنچه می‌خواست از مجددی به دست آورده بود که عجله روانه پاکستان و از آنجا عازم نیویارک شد. طوری که بعدها شنیده شد، در آنجا، به خاطر موفقیتی که در افغانستان به دست آورده بود، با استقبال گرم سرمنشی سازمان ملل متحد و همکارانش رو به رو شده بود.

بدین سان کارنامه بینان سیوان، طوری که در صفحات پیش خواندید، به نفع خود وی و فروپاشی حزب وطن به پایان رسید. اما سوالی را هم به میان آورد که اگر ما طرح کوردووویز را به جای پیشنهادهای بینان سیوان دنبال می‌کردیم به خیر و سعادت ما و وطن ما بود یا دنباله روی از وعده‌های دروغین سیوان؟؟؟

جواب این سوال را می‌گذارم به قضاوت خواننده‌گان، جوابی که نمی‌توان با سر به سر کردن چند جمله پر آب و تاب به ذوق و سلیقه این و آن ارائه کرد.

انتشارات راه پرچم

<https://rahparcham1.org>